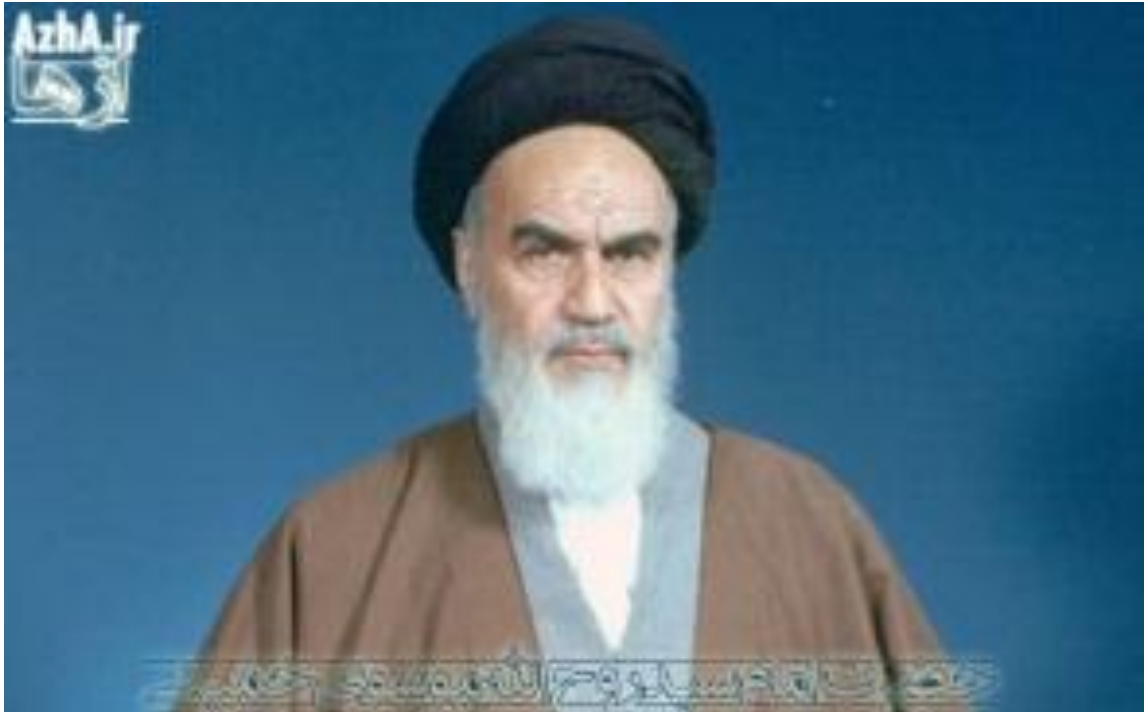


ولایت فقیه

به قلم حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ولایت فقیه حکومت اسلامی امام خمینی (س)

فهرست مطالب

مقدمه ناشر: ۱

مقدمه ۹

- ضرورت و بداهت ولایت فقیه ۹

- نقش استعمار در معرفی ناقص و نادرست اسلام ۹

- خودباختگی افراد جامعه در برابر پیشرفتهای مادی غرب ۱۹

- اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت جزء ولایت است ۲۰

دلایل لزوم تشکیل حکومت ۲۵

- لزوم مؤسسات اجرایی ۲۵

- سنت و رویه رسول اکرم (ص) ۲۶

- ضرورت استمرار اجرای احکام ۲۶

- رویه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) ۲۸

- ماهیت و کیفیت قوانین اسلام ۲۸

بررسی نمونه‌هایی از احکام اسلامی ۳۱

- ۱- احکام مالی ۳۱
- ۲- احکام دفاع ملی ۳۳
- ۳- احکام احقاق حقوق و احکام جزایی ۳۴
 - لزوم انقلاب سیاسی ۳۴
 - لزوم وحدت اسلامی ۳۶
 - لزوم نجات مردم مظلوم و محروم ۳۷
 - لزوم حکومت از نظر اخبار ۳۸
 - طرز حکومت اسلامی ۴۳
 - اختلاف آن با سایر طرز حکومتها ۴۳
 - شرایط زمامدار ۴۷
 - شرایط زمامدار در دوره غیبت ۴۹
 - ولایت فقیه ۵۰
 - ولایت اعتباری ۵۱
 - ولایت تکوینی ۵۳
- حکومت وسیله‌ای است برای تحقق بخشیدن به هدفهای عالی ۵۴
- هدفهای عالی حکومت ۵۵

- خصال لازم برای تحقق این هدفها ۵۶
- ولایت فقیه به استناد اخبار ۵۹
- جانشینان رسول اکرم (ص) فقهای عادلند ۵۹
- بحث در روایت اذا مات المؤمن ۶۶
- بحث در روایت الفقهاء امناء الرسل ۶۹
- هدف بعثتها و وظائف انبیا ۷۰
- فقها در اجرای قوانین و فرماندهی سپاه و اداره جامعه و دفاع از کشور و
- دادرسی و قضاوت مورد اعتماد پیامبرند ۷۲
- حکومت بر وفق قانون ۷۲
- منصب قضا متعلق به کیست ۷۵
- دادرسی با فقیه عادل است ۷۵
- در رویدادهای اجتماعی به که رجوع کنیم ۷۸
- بحث در روایت مقبوله عمر بن حنظله ۸۳
- بحث پیرامون آیاتی از قرآن مجید ۸۳
- مقبوله عمر بن حنظله ۸۸
- تحریم دادخواهی از قدرتهای ناروا ۹۰

- حکم سیاسی اسلام ۹۱
- مرجع امور علمای اسلامند ۹۱
- علما منصوب به فرمانروایی اند ۹۱
- بحث در روایت ابی خدیجه ۹۲
- آیا علما از منصب حکومت معزولند؟ ۹۴
- منصبهای علما همیشه محفوظ است ۹۵
- بحث در صحیحہ قَدَّاح ۹۶
- بحث در روایت ابو البختری ۹۷
- بررسی روایت ابو البختری ۹۷
- اثبات ولایت فقیه از طریق نص ۱۰۴
- مؤیدی از فقه رضوی ۱۰۵
- سایر مؤیدات ۱۰۵
- برنامه مبارزه برای تشکیل حکومت اسلامی ۱۲۶
- اجتماعات در خدمت تبلیغات و تعلیمات ۱۳۱
- عاشورایی به وجود آورد ۱۳۳
- مقاومت در مبارزه‌های طولانی ۱۳۴

- اصلاح حوزه‌های روحانیت ۱۳۷
- از بین بردن آثار فکری و اخلاقی استعمار ۱۳۷
- اصلاح مقدس‌نماها ۱۴۳
- تصفیه حوزه‌ها ۱۴۶
- آخوندهای درباری را طرد کنید ۱۴۸
- حکومت‌های جائر را براندازیم ۱۵۰
- فهرست آیات ۱۵۵
- فهرست روایات ۱۵۷
- فهرست اعلام ۱۵۹
- فهرست کتابها ۱۶۱
- فهرست اصطلاحات فقهی و حقوقی ۱۶۲
- فهرست مآخذ پاورقیها ۱۶۶

مقدمه ناشر:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم و الصلاة و السلام على رسول الله محمد خاتم النبيين و آله الطيبين.

کتاب «ولایت فقیه» که اینک متن مصحح آن همراه با پانوشته‌های توضیحی و مجموعه‌ای از فهرست‌ها به جامعه اهل فضل و تحقیق و مشتاقان آثار حضرت امام تقدیم می‌گردد، مجموعه سیزده سخنرانی است که حضرت امام خمینی، سلام الله علیه، در فاصله سیزده ذی‌قعدة ۱۳۸۹ تا دوم ذیحجه ۱۳۸۹ (مطابق با ۱/۱۱/۱۳۴۸ تا ۲۰/۱۱/۱۳۴۸ ش.) در ایام اقامت در نجف اشرف ایراد فرموده‌اند. این سخنرانیها در همان ایام به صور مختلف، گاهی کامل و گاه به صورت يك یا چند درس تکثیر و منتشر شده است. و در پاییز ۱۳۴۹ ش. پس از ویرایش و تأیید حضرت امام برای چاپ آماده گردید و نخست توسط یاران امام در بیروت به چاپ رسید و پنهانی به ایران فرستاده شد و همزمان برای استفاده مسلمانان انقلابی به کشورهای اروپایی و امریکا و پاکستان و افغانستان ارسال گردید. این کتاب قبل از پیروزی انقلاب اسلامی نیز در سال ۱۳۵۶ ش.

در ایران با نام «نامه‌ای از امام موسوی کاشف الغطاء» به ضمیمه «جهاد اکبر» چاپ شده است. کتاب «ولایت فقیه» همچون دیگر آثار امام خمینی در رژیم شاه در صدر لیست کتب ممنوعه قرار داشت و چه بسیار بودند کسانی که به جرم چاپ و تکثیر این کتاب و حتی به جرم همراه داشتن و یا مطالعه این اثر به زندان افتاده و زیر شکنجه قرار می‌گرفتند ولی علی رغم فشار ساواک و تضيیقات رژیم شاه، جانبداری از اندیشه حکومت

اسلامی که مبانی فقهی آن در کتاب حاضر به وسیله حضرت امام خمینی تبیین گردیده بود به سرعت در میان نیروهای مسلمان و انقلابی در حوزه‌های علمیه، دانشگاه‌ها و دیگر مراکز گسترش یافت و ایده تشکیل حکومت اسلامی بر اساس ولایت فقیه به عنوان یکی از اصلی‌ترین آرمانهای قیام‌پانزده خرداد و نهضت امام خمینی جلوه‌گر شد.

فقهها در باب ولایت فقیه معمولاً به تناسب مورد در ابواب مختلف فقه بحثهای کوتاهی کرده‌اند و گرچه بعضی بسیار مختصر و برخی به تفصیل بیشتر به موضوع پرداخته‌اند اما يك بحث منظم و جامع در این مورد در کتب فقهی قدما دیده نمی‌شود که دلیل آن را می‌بایست در شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر تاریخ گذشته ممالک اسلامی و سلطه حکومت‌های جائز و عدم امکان طرح چنین مباحثی به لحاظ مهیا نبودن شرایط حاکمیت فقهها جستجو کرد. در عین حال قطع نظر از اختلاف آرای فقههای شیعه در محدوده اختیارات و شئون ولایت فقیه در زمان غیبت، عموم فقهها در اثبات نوعی ولایت برای فقیه جامع الشرایط اجمالاً اتفاق نظر دارند، که اخیراً در همین رابطه آرای فقهها در باب ولایت و دامنه اختیارات آنها در زمان غیبت در ضمن کتابهایی چند گردآوری شده است.

بر اساس منابع موجود مرحوم آیت الله ملا احمد نراقی از علمای عصر قاجاریه در کتاب «عوائد الایام» بیشتر و جامعتر از سایرین به این موضوع پرداخته است. ایشان ابتدا با تمسک به روایات متعدد، به طور کلی ثابت کرده است که در «عصر غیبت» فقیه در دو چیز حق ولایت دارد.

۱- در همه اموری که پیامبر (ص) و ائمه (ع) در آنها صاحب اختیار بوده و ولایت داشته‌اند مگر اینکه مواردی به دلیل شرعی استثنا شود.

۲- در همه اموری که با دین و دنیای بندگان خدا ارتباط دارد و باید انجام شود. ایشان در ادامه به ده مورد از شئون ولایت فقها و از آن جمله: افتاء، اجرای حدود الهی، حفظ اموال یتیمان و مجانین و غایبین، تصرف در اموال امام معصوم (ع) و ... با استناد به آیات و روایات و استدلالهای فقهی توجه خاص کرده و به تفصیل بحث کرده است «۱».

گرچه از مطالب اولیه مرحوم نراقی (رض) برمی آید که او ولایت فقیه را شامل امر حکومت نیز می دانسته است، اما خود در وجهی گسترده بر آن تصریح و تأکید نمی کند.

پس از مرحوم نراقی، حضرت امام خمینی (س) تنها فقیهی است که علاوه بر بحث در این مورد مثل سایر فقیهان به تناسب مسائل مختلف، ولایت فقیه را در تصدی امر حکومت با همان معنای جامع و شامل، برای اولین بار با روشنی و تأکید و تصریح، تفصیلاً مورد بررسی و اثبات قرار داده است و چنانکه اشاره شد مبحث ولایت فقیه را يك بار به صورت شفاهی در طی سیزده جلسه در نجف اشرف تدریس نموده اند که کتاب حاضر، صورت مکتوب و ویرایش شده همان درسهاست. و بار دیگر مبحث ولایت فقیه را در جلد دوم- از مجموعه پنج جلدی- «کتاب البیع» «۲» تقریباً با همان سبک نوشته اند.

امام خمینی در کتاب «ولایت فقیه» با عنایت و تأکید بسیار، اصل «ولایت»- که اساس و پایه تمام وظایف است- بخصوص ولایت در امر حکومت و جنبه های سیاسی آن را مورد بررسی قرار داده اند. و در این باب علاوه بر تبیین عوامل سیاسی و اجتماعی که سبب شده است تا این مهمترین موضوع اسلامی مورد بی اعتنائی قرار گیرد، ضمن بحثهای استدلالی بر همان روش متقن فقهی، به برنامه ریزی عملی برای تحقق ولایت فقیه در امر حکومت با طرح کردن راههای مشخص و قابل عملی نیز توجه داشته اند.

حضرت امام در این کتاب ابتدا به نقشه‌های دشمنان که برای نابودی اسلام به معرض اجرا گذارده شده اشاره می‌کنند و با بیانی مستدل به شبهاتی از قبیل اینکه اسلام در عصر تمدن و صنعت قادر نیست جامعه را اداره کند و یا اینکه موازین حقوقی آن برای حل مشکلات جامعه ضعیف و ناتوان است، پاسخ می‌دهند و در همین رابطه اشاره می‌کنند که القائنات دشمنان در ایجاد زمینه لازم برای جدایی دین از سیاست حتی در حوزه‌های علمیه نیز اثر کرده است به طوری که اگر کسی بخواهد درباره حکومت اسلامی سخن بگوید، باید تقیه کند. امام خمینی با اشاره به ضعفهای داخلی و خودباختگی در برابر تمدن جدید که رهاورد تبلیغات استعمارگران بوده است، به حوزه‌ها و طلاب جوان و اندیشمندان اسلام هشدار می‌دهند که با جدیت تمام به وظایف سیاسی و اجتماعی خویش همت گمارند، و فریب این نقشه‌ها و شبهه‌ها را نخورند زیرا اسلام با پیشرفت مادی مخالف نیست و مشکلات اجتماعی راهلهای اخلاقی و اعتقادی می‌خواهد و اسلام دینی است جامع که قادر است تمامی مشکلات را حل کند مشروط به آنکه اندیشمندان و علمای اسلام به تلاش برخیزند.

امام خمینی با بیان این واقعیت مسلم تاریخی که پیامبر اکرم (ص) خلیفه تعیین کرده است. این سؤال را مطرح می‌کند که آیا تعیین خلیفه برای بیان احکام است؟ بیان احکام که خلیفه نمی‌خواهد. خلیفه برای حکومت است، برای اجرای مقررات و قوانین است. در اینجا مهم این است که ما به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی معتقد شویم و در این صورت است که جایگاه خلیفه روشن می‌شود.

حضرت امام در این کتاب مواردی را به عنوان دلایل ضرورت تشکیل حکومت اسلامی ذکر می‌کنند که عبارتند از:

۱- عمل پیامبر در تشکیل حکومت؛

۲- ضرورت استمرار اجرای احکام الهی که فقط در زمان پیامبر ضرورت ندارد بلکه برای همیشه است؛

۳- ماهیت و کیفیت قوانین اسلام که بدون حکومت قابل اجرا نیست. مثل: احکام مالی، دفاع ملی، و احکام حقوقی و جزایی.

امام خمینی پس از بیان مستدل ضرورت حکومت اسلامی، به سابقه تاریخی انحراف از این اصل که به عصر بنی امیه بازمی‌گردد و در دوران بنی عباس ادامه می‌یابد، اشاره می‌کنند. با این بیان که روش آنان در حکومت شیوه‌ای ضد اسلامی و به صورت نظام شاهنشاهی ایران و امپراتوری روم و فراعنه مصر بود و در دورانهای بعد نیز به همان اشکال غیر اسلامی ادامه یافت. حضرت امام تأکید می‌کند که عقل و شرع بر قیام برای تغییر این وضع حکم می‌کنند پس وقوع يك انقلاب سیاسی ضرورت می‌یابد و علاوه بر ضرورت جلوگیری از حکومت طاغوتی و لزوم ایجاد زمینه لازم برای حکومت اسلامی و پیاده شدن احکام اسلام، لزوم وحدت امت اسلامی که بر اثر عوامل گوناگون داخلی و خارجی دچار تفرقه شده و نیز لزوم نجات مردم مظلوم و محروم که از تکالیف الهی مسلمین و بخصوص علما می‌باشد، انجام يك انقلاب سیاسی را ضروری می‌سازد. امام خمینی در ادامه با ذکر روایتی از فضل بن شاذان در فلسفه تشریح حکومت، به لزوم تشکیل حکومت از نظر اخبار و روایات می‌پردازد.

بخش مهمی از کتاب «ولایت فقیه» به بیان فرق حکومت اسلامی با سایر حکومتها اختصاص یافته است و به این نکته اشاره شده است که حکومت اسلامی نوع خاصی از

حکومت مشروطه است یعنی مشروط به قوانین اسلام؛ بدین جهت از نظر امام خمینی وظیفه قوه مقننه و مجالس قانونگذاری در واقع برنامه‌ریزی برای وزارتخانه‌های مختلف و تشکیلات حکومت در محدوده احکام اسلامی است نه قانونگذاری مصطلح در سایر حکومتها.

حضرت امام در ادامه مباحث ولایت فقیه به شرایط زمامدار که مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است اشاره می‌کند و می‌فرماید: پس از شرایط عامه مثل عقل و تدبیر برای زمامدار دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از: علم به قانون و عدالت.

ولایت فقیه در عصر غیبت موضوع مباحث بعدی کتاب است. امام خمینی با تکیه بر مطالب گذشته می‌فرمایند: «اکنون که دوران غیبت است و از طرفی بنا است احکام اسلام اجرا شود و از طرف دیگر از طرف خدای متعال کسی برای اجرای احکام تعیین نشده است، تکلیف چیست؟» و سرانجام پس از بررسی این موضوع چنین نتیجه می‌گیرند که «خداوند خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان [شروع غیبت] حضرت صاحب (ع) موجود بود برای بعد غیبت هم قرار داده است. این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد در عده بیشماری از فقهای عصر ما موجود است، اگر با هم اجتماع کنند می‌توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند» و بعد به این مطلب اشاره می‌کنند که ولایت فقیه يك امر اعتباری عقلایی است و تمام اختیاراتی که پیامبر و ائمه برای اداره جامعه داشته‌اند برای فقیه جامع شرایط نیز ثابت است و این ولایت «واقعیتی جز جعل ندارد و فی حد ذاته شأن و مقامی نیست بلکه وسیله انجام وظیفه اجرای احکام است.»

حضرت امام پس از این مباحث به هدفهای عالی حکومت و خصال لازم برای حاکم اشاره می‌کنند و با ذکر اخبار و استدلال بر آنها به اثبات ولایت برای فقیه در معنای تصدی حکومت می‌پردازند که قسمت اعظم این کتاب را همین مباحث تشکیل می‌دهد. بخش پایانی کتاب به ضرورت برنامه‌ریزی مبارزه طولانی برای رسیدن به این هدف الهی اختصاص یافته است. امام خمینی در این قسمت ابتدا به مسأله تبلیغات و تعلیمات و اهمیت و ضرورت آنها اشاره می‌کنند و می‌فرمایند: باید اجتماعات در خدمت این دو امر قرار گیرد. باید در این مورد مثل عاشورا برخورد شود باید کاری کرد که راجع به حکومت اسلامی موج به وجود آید و اجتماعات برپا گردد. و نباید منتظر بود که زود به نتیجه برسد بلکه باید به يك مبارزه طولانی همت گماشت.

لزوم پرداختن به امور آموزشی و تبلیغاتی، اصلاح حوزه‌ها، از بین بردن آثار فکری و اخلاقی استعماری، اصلاح مقدس‌نماها، تصفیه حوزه‌ها و طرد آخوندهای درباری و اقدامهای عملی برای براندازی حکومت‌های جائر، از جمله مسائلی است که در قسمت نهایی کتاب مطرح شده است.

توجه خوانندگان گرامی را به این نکته جلب می‌کنیم که امام خمینی پس از آنکه قیام الهی خویش را در پرتو عنایات حق تعالی و بیداری و اتحاد مردم در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ با سرنگونی نظام سلطنتی ایران و تشکیل جمهوری اسلامی در این کشور به ثمر نشانند، بر اساس خواست عمومی ملت ایران و بر طبق اصول قانون اساسی نظام اسلامی در نقش رهبر انقلاب اسلامی، ولایت و هدایت جامعه اسلامی را بر عهده گرفت، از این رو فهم دقیق ابعاد نظریه حضرت امام در باب «ولایت فقیه» که اصول آن در کتاب حاضر ارائه شده است، زمانی کامل خواهد شد که به مشی عملی آن حضرت در دوران زمامداری

جامعه و آرا و نظریاتی که در برهه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در زمینه اصل ولایت فقیه و محدوده اختیارات و شئون ولایت ابراز نموده‌اند و در سخنرانیها و پیامها و نامه‌های ایشان منعکس گردیده است، توجه کافی مبذول شود.

«بارالها، دست ستمگران را از بلاد مسلمین کوتاه کن. خیانتکاران به اسلام و ممالک اسلامی را ریشه کن فرما. سران دولتهای اسلام را از این خواب گران بیدار کن تا در مصالح ملت‌ها کوشش کنند، و از تفرقه‌ها و سودجوییهای شخصی دست بردارند. نسل جوان و دانشجویان دینی و دانشگاهی را توفیق عنایت فرما تا در راه اهداف مقدسه اسلام بپاخیزند، و با صف واحد در راه خلاص از چنگال استعمار و عمال خبیث آن و دفاع از کشورهای اسلامی اشترک مساعی کنند. فقها و دانشمندان را موفق کن که در هدایت و روشن کردن افکار جامعه کوشا باشند؛ و اهداف مقدسه اسلام را به مسلمین خصوصاً نسل جوان برسانند؛ و در برقراری حکومت اسلامی مجاهدت کنند. إِنَّكَ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ.

و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم». «۱»

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين الحمد لله رب العالمين و صلى الله على خير خلقه محمد و آله اجمعين

ضرورت و بداهت ولایت فقیه

موضوع «ولایت فقیه» فرصتی است که راجع به بعضی امور و مسائل مربوط به آن صحبت شود. ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود، و چندان به برهان احتیاج ندارد. به این معنی که هر کس عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالاً دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت. اینکه امروز به ولایت فقیه چندان توجهی نمی‌شود و احتیاج به استدلال پیدا کرده، علتش اوضاع اجتماعی مسلمانان عموماً، و حوزه‌های علمیّه خصوصاً می‌باشد. اوضاع اجتماعی ما مسلمانان و وضع حوزه‌های علمیّه ریشه تاریخی دارد که به آن اشاره می‌کنم.

نقش استعمار در معرفی ناقص و نادرست اسلام

نهضت اسلام در آغاز گرفتار یهود شد؛ و تبلیغات ضد اسلامی و دسایس فکری را نخست آنها شروع کردند؛ و به طوری که ملاحظه می‌کنید دامنه آن تا به حال کشیده شده است. بعد از آنها نوبت به طوایفی رسید که به يك معنی شیطان‌تر از یهودند. اینها به صورت استعمارگر از سیصد سال پیش، یا بیشتر به کشورهای اسلامی راه پیدا کردند «۱»؛ و برای رسیدن به مطامع استعماری خود لازم دیدند که زمینه‌هایی فراهم سازند تا اسلام را

نابود کنند. قصدشان این نبود که مردم را از اسلام دور کنند تا نصرانیت نضجی بگیرد؛ چون اینها نه به نصرانیت اعتقاد داشتند و نه به اسلام؛ لکن در طول این مدت، و در اثنای جنگهای صلیبی «۱»، احساس کردند آنچه سدی در مقابل منافع مادی آنهاست و منافع مادی و قدرت سیاسی آنها را به خطر می‌اندازد اسلام و احکام اسلام است و ایمانی که مردم به آن دارند. پس، به وسایل مختلف بر ضد اسلام تبلیغ و دسیسه کردند. مبلغینی که در حوزه‌های روحانیت درست کردند، و عمالی که در دانشگاهها و مؤسسات تبلیغات دولتی یا بنگاههای انتشاراتی داشتند، و مستشرقینی که در خدمت دولتهای استعمارگر هستند، همه دست به دست هم داده در تحریف حقایق اسلام کار کردند. به طوری که بسیاری از مردم و افراد تحصیلکرده نسبت به اسلام گمراه و دچار اشتباه شده‌اند.

اسلام دین افراد مجاهدی است که به دنبال حق و عدالتند. دین کسانی است که آزادی و استقلال می‌خواهند. مکتب مبارزان و مردم ضد استعمار است. اما اینها اسلام را طور دیگری معرفی کرده‌اند و می‌کنند. تصور نادرستی که از اسلام در اذهان عامه به وجود آورده و شکل ناقصی که در حوزه‌های علمیه عرضه می‌شود برای این منظور است که خاصیت انقلابی و حیاتی اسلامی را از آن بگیرند، و نگذارند مسلمانان در کوشش و جنبش و نهضت باشند؛ آزادیخواه باشند؛ دنبال اجرای احکام اسلام باشند؛ حکومتی به وجود بیاورند که سعادتمندان را تامین کند؛ چنان زندگی داشته باشند که در شأن انسان است.

مثلاً تبلیغ کردند که اسلام دین جامعی نیست؛ دین زندگی نیست؛ برای جامعه نظامات و قوانین ندارد؛ طرز حکومت و قوانین حکومتی نیآورده است. اسلام فقط احکام حیض و نفاس است. اخلاقیاتی هم دارد؛ اما راجع به زندگی و اداره جامعه چیزی ندارد.

تبلیغات سوء آنها مناسفانه مؤثر واقع شده است. الان گذشته از عامه مردم، طبقه تحصیلکرده، چه دانشگاهی و چه بسیاری از محصلین روحانی، اسلام را درست نفهمیده‌اند و از آن تصور خطایی دارند. همان طور که مردم افراد غریب را نمی‌شناسند، اسلام را هم نمی‌شناسند. و [اسلام] در میان مردم دنیا به وضع غربت زندگی می‌کند.

چنانچه کسی بخواهد اسلام را آن طور که هست معرفی کند، مردم به این زودیها باورشان نمی‌آید؛ بلکه عمال استعمار در حوزه‌ها هیاهو و جنجال به پا می‌کنند.

برای اینکه کمی معلوم شود فرق میان اسلام و آنچه به عنوان اسلام معرفی می‌شود تا چه حد است، شما را توجه می‌دهم به تفاوتی که میان «قرآن» و کتب حدیث، با رساله‌های عملیه هست: قرآن و کتابهای حدیث، که منابع احکام و دستورات اسلام است، با رساله‌های عملیه، که توسط مجتهدین عصر و مراجع نوشته می‌شود، از لحاظ جامعیت و اثری که در زندگانی اجتماعی می‌تواند داشته باشد بکلی تفاوت دارد. نسبت اجتماعیات قرآن با آیات عبادی آن، از نسبت صد به یک هم بیشتر است! از یک دوره کتاب حدیث، که حدود پنجاه کتاب «۱» است و همه احکام اسلام را در بردارد، سه- چهار کتاب مربوط به عبادات و وظایف انسان نسبت به پروردگار است؛ مقداری از احکام هم مربوط به اخلاقیات است؛ بقیه همه مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق، و سیاست و تدبیر جامعه است.

شما آقایان که نسل جوان هستید و ان شاء الله برای آینده اسلام مفید خواهید بود، لازم است در تعقیب مطالب مختصری که بنده عرض می‌کنم در طول حیات خود در معرفی نظامات و قوانین اسلام جدیت کنید. به هر صورتی که مفیدتر تشخیص می‌دهید، کتباً، شفاهاً، مردم را آگاه کنید که اسلام از ابتدای نهضت خود چه گرفتاریهایی داشته، و هم اکنون چه دشمنان و مصایبی دارد. نگذارید حقیقت و ماهیت اسلام مخفی بماند، و تصور شود که

اسلام مانند مسیحیت اسمی- و نه حقیقی- چند دستور در باره رابطه بین حق و خلق است، و «مسجد» فرقی با «کلیسا» ندارد.

آن روز که در غرب هیچ خبری نبود و ساکنانش در توحش به سر می‌بردند و امریکا سرزمین سرخپوستان نیمه وحشی بود، دو مملکت پهناور ایران و روم محکوم استبداد و اشرافیت و تبعیض و تسلط قدرتمندان بودند و اثری از حکومت مردم و قانون در آنها نبود «۱»؛ خدای تبارک و تعالی به وسیله رسول اکرم (ص) قوانینی فرستاد که انسان از عظمت آنها به شگفت می‌آید. برای همه امور قانون و آداب آورده است. برای انسان پیش از آنکه نطفه‌اش منعقد شود تا پس از آنکه به گور می‌رود، قانون وضع کرده است.

همان طور که برای وظایف عبادی قانون دارد، برای امور اجتماعی و حکومتی قانون و راه و رسم دارد. حقوق اسلام يك حقوق مترقی و متکامل و جامع است. کتابهای قطوری که از دیرزمان در زمینه‌های مختلف حقوقی تدوین شده، از احکام «قضا» و «معاملات» و «حدود» «۲» و «قصاص» «۳» گرفته تا روابط بین ملتها و مقررات صلح و جنگ و حقوق بین الملل عمومی و خصوصی، شمه‌ای از احکام و نظامات اسلام است. هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی درباره آن نداده باشد.

دستهای اجانب برای اینکه مسلمین و روشنفکران مسلمان را، که نسل جوان ما باشند، از اسلام منحرف کنند، وسوسه کرده‌اند که اسلام چیزی ندارد؛ اسلام پاره‌ای احکام حیض و نفاس است! آوندها باید حیض و نفاس بخوانند!

حق هم همین است! آخوندهایی که اصلاً به فکر معرفی نظریات و نظامات و جهان بینی اسلام نیستند، و عمده وقتشان را صرف کاری می‌کنند که آنها می‌گویند و سایر کتابهای]

«فصول»] اسلام را فراموش کرده‌اند، باید مورد چنین اشکالات و حملاتی قرار

بگیرند. آنها هم تقصیر دارند؛ مگر خارجیا تنها مقصرند؟ البته بیگانگان برای مطامع

سیاسی و اقتصادی که دارند از چند صد سال پیش اساس را تهیه کرده‌اند؛ و به واسطه

اهمالی که در حوزه‌های روحانیت شده موفق گشته‌اند. کسانی در بین ما، روحانیون،

بوده‌اند که ندانسته به مقاصد آنها کمک کرده‌اند تا وضع چنین شده است.

گاهی وسوسه می‌کنند که احکام اسلام ناقص است. مثلاً آیین دادرسی و قوانین قضایی آن

چنان که باید باشد نیست. به دنبال این وسوسه و تبلیغ، عمال انگلیس به دستور ارباب خود

اساس مشروطه را به بازی می‌گیرند؛ و مردم را نیز (طبق شواهد و اسنادی که در دست

است) فریب می‌دهند و از ماهیت جنایت سیاسی خود غافل می‌سازند. وقتی که می‌خواستند

در اوایل مشروطه قانون بنویسند و قانون اساسی را تدوین کنند، مجموعه حقوقی بلژیکیها

را از سفارت بلژیک قرض کردند، و چند نفری (که من اینجا نمی‌خواهم اسم ببرم) قانون

اساسی را از روی آن نوشتند؛ و نقایص آن را از مجموعه‌های حقوقی فرانسه و انگلیس

به اصطلاح «ترمیم» نمودند «۱»! و برای گول زدن ملت بعضی از احکام اسلام را

ضمیمه کردند! اساس قوانین را از آنها اقتباس کردند و به خورد ملت ما دادند. این مواد

قانون اساسی و متمم آن، که مربوط به سلطنت و ولایتعهدی و امثال آن است کجا از اسلام

است؟ اینها همه ضد اسلامی است؛ ناقض طرز حکومت و احکام اسلام است. سلطنت و

ولایتعهدی همان است که اسلام بر آن خط بطلان کشیده، و بساط آن را در صدر اسلام در

ایران و روم شرقی و مصر و یمن برانداخته است. رسول اکرم (ص) در مکاتیب مبارکش

که به امپراتور روم شرقی (هراکلیوس «۲») و شاهنشاه ایران «۳» نوشته، آنها را دعوت کرده که از طرز حکومت شاهنشاهی و امپراتوری دست بردارند؛ از اینکه بندگان خدا را وادار به پرستش و اطاعت مطلقه خود کنند دست بردارند؛ و بگذارند مردم خدای یگانه و بی‌شریک را، که سلطان حقیقی است، بپرستند «۱». سلطنت و ولایتعهدی همان طرز حکومت شوم و باطلی است که حضرت سید الشهداء (ع) برای جلوگیری از برقراری آن قیام فرمود و شهید شد. برای اینکه زیر بار ولایتعهدی یزید «۲» نرود و سلطنت او را به رسمیت نشناسد قیام فرمود، و همه مسلمانان را به قیام دعوت کرد. اینها از اسلام نیست. اسلام سلطنت و ولایتعهدی ندارد. اگر نقص به این معنی باشد، اسلام ناقص است! چنانکه اسلام برای رباخواری و بانکداری توأم با رباخواری و برای پیمانه فروشی و فحشا هم «قانون» و «مقررات» ندارد؛ چون اساساً اینها را حرام کرده است. این هیأت‌های حاکمه دست‌نشانده استعمار که می‌خواهند در بلاد اسلامی چنین کارهایی را رواج بدهند، البته اسلام را ناقص می‌بینند؛ و مجبورند برای این کارها قانونش را از انگلیس و فرانسه و بلژیک، و اخیراً از امریکا وارد کنند! اینکه اسلام مقرراتی برای سر و صورت دادن به این کارهای ناروا ندارد از کمالات اسلام است؛ از افتخارات اسلام است. توطئه‌ای که دولت استعماری انگلیس در آغاز مشروطه کرد به دو منظور بود: یکی که در همان موقع فاش شد، این بود که نفوذ روسیه تزاری را در ایران از بین ببرد. و دیگری همین که با آوردن قوانین غربی احکام اسلام را از میدان عمل و اجرا خارج کند. تحمیل قوانین بیگانه بر جامعه اسلامی ما منشأ گرفتاریها و مشکلات بسیار شده است.

اشخاص مطلعی الآن در عدلیه هستند که از قوانین دادگستری و طرز کار آن شکایتها دارند. اگر کسی گرفتار دادگستری فعلی ایران یا سایر کشورهای مشابه آن شود، يك عمر باید زحمت بکشد تا مطلبی را ثابت کند. وکیل متبحری که در جوانی دیده بودیم می‌گفته محاکمه‌ای را که بین دو دسته است من تا آخر عمرم در میان قوانین و چرخ و پر دستگاه دادگستری می‌چرخانم! و بعد از من پسر این کار را ادامه خواهد داد! الآن درست همین طور شده است؛ مگر در مورد پرونده‌هایی که اعمال نفوذ می‌شود، که البته بسرعت، ولی به ناحق، رسیدگی و تمام می‌شود. قوانین فعلی دادگستری برای مردم جز زحمت، جز بازماندن از کار و زندگی، جز اینکه استفاده‌های غیر مشروع از آنها بشود، نتیجه‌ای ندارد. کمتر کسی به حقوق حقه خود می‌رسد. تازه در حل و فصل دعاوی همه جهات باید رعایت شود، نه اینکه [فقط] هر کس به حق خود برسد. باید ضمناً وقت مردم، کیفیت زندگی و کارهای طرفین دعوی ملاحظه شود؛ و هر چه ساده‌تر و سریعتر انجام بگیرد. دعوایی که آن وقتها قاضی شرع در ظرف دو-سه روز حل و فصل می‌کرد، حالا در بیست سال هم تمام نمی‌شود! در این مدت جوانان، پیرمردان و مستمندان، باید هر روز صبح تا عصر به دادگستری بروند، و در راهروها و پشت میزها سرگردان باشند؛ آخرش هم معلوم نمی‌شود که چه شد. هر کدام که زرنکتر و برای رشوه دادن دست و دلبازتر باشند، کار خود را به ناحق هم که شده زودتر از پیش می‌برند؛ و گر نه تا آخر عمر باید بلاتکلیف و سرگردان بمانند.

گاهی در کتابها و روزنامه‌هایشان می‌نویسند که احکام جزایی اسلام احکام خشنی است! حتی يك نفر با کمال بی‌آبرویی نوشته بود احکام خشنی است که از اعراب پیدا شده است! این خشونت عرب است که این گونه احکام آورده است! من تعجب می‌کنم اینها چگونه فکر

می‌کنند! از طرفی اگر برای ده گرم هروئین چندین نفر را بکشند می‌گویند قانون است! (ده نفر را مدتی پیش و يك نفر را هم اخیراً برای ده گرم هروئین کشتند. و این چیزی است که ما اطلاع پیدا کردیم.) وقتی این قوانین خلاف انسانی جعل می‌شود، به نام اینکه می‌خواهند جلو فساد را بگیرند، خشونت ندارد! من نمی‌گویم هروئین بفروشدند، لکن مجازاتش این نیست. باید جلوگیری شود، اما مجازاتش باید متناسب با آن باشد «۱». اگر شارب الخمر را هشتاد تازیانه بزنند خشونت دارد، اما اگر کسی را برای ده گرم هروئین اعدام کنند خشونت ندارد! در صورتی که بسیاری از این مفاسد که در جامعه پیدا شده از شرب خمر است: تصادفاتی که در راهها واقع می‌شود، خودکشیها، آدم‌کشیها، بسیاری از آنها معلول شرب خمر است. استعمال هروئین می‌گویند چه بسا از اعتیاد به شرب خمر است. مع ذلك، اگر کسی شراب بخورد اشکالی ندارد؛ چون غرب این کار را کرده است! و لهذا آزاد می‌خرند و می‌فروشند. اگر بخواهند فحشا را، که شرب خمر یکی از واضحترین مصادیق آن است، جلوگیری کنند و يك نفر را هشتاد تازیانه بزنند، یا زناکاری را صد تازیانه بزنند، یا محصنه یا محصن را رجم کنند «۲»، و مصیبتاست! ای وای که این چه حکم خشنی است! و از عرب پیدا شده است! در صورتی که احکام جزایی اسلام برای جلوگیری از مفاسد يك ملت بزرگ آمده است. فحشا که تا این اندازه دامنه پیدا کرده که نسلها را ضایع، جوانها را فاسد، و کارها را تعطیل می‌کند، همه دنبال همین عیاشیهایی است که راهش را باز کردند، و به تمام معنا دامن می‌زنند و از آن ترویج می‌کنند. حال اگر اسلام بگوید برای جلوگیری از فساد در نسل جوان يك نفر را در محضر عموم شلاق بزنند «۳»، خشونت دارد؟

از آن طرف، کشتاری که قریب پانزده سال است به دست اربابهای این هیأت‌های حاکمه در ویتنام «۱» واقع می‌شود، و چه بودجه‌هایی خرج شده و چه خونهایی ریخته شده است، اشکالی ندارد! اما اگر اسلام برای اینکه مردم را در برابر قوانینی که برای بشر مفید است خاضع کند، فرمان دفاع یا جنگ بدهد و چند نفر مفسد و فاسد را بکشد، می‌گویند این جنگ چرا شده است.

تمام اینها نقشه‌هایی است که از چند صد سال پیش کشیده شده؛ و بتدریج دارند اجرا می‌کنند و نتیجه می‌گیرند. ابتدا مدرسه‌ای در جایی تأسیس کردند؛ و ما چیزی نگفتیم و غفلت کردیم. امثال ما هم غفلت کردند که جلو آن را بگیرند و نگذارند اصلاً تأسیس شود. کم کم زیاد شد، و حالا ملاحظه می‌فرمایید که مبلغین آنها به تمام دهات و قصبات رفته‌اند و بچه‌های ما را نصرانی یا بی‌دین می‌کنند. «۲» نقشه آن است که ما را عقب مانده نگه دارند، و به همین حالی که هستیم و زندگی نکبت‌باری که داریم نگه دارند تا بتوانند از سرمایه‌های ما، از مخازن زیرزمینی و منابع و زمینها، و نیروی انسانی ما استفاده کنند. می‌خواهند ما گرفتار و بیچاره بمانیم؛ فقرای ما در همین بدبختی بمانند و به احکام اسلام، که مسأله فقر و فقرا را حل کرده است، تسلیم نشوند؛ و آنان و عمالشان در کاخهای بزرگ بنشینند، و آن زندگانی مرفه و کذایی را داشته باشند.

اینها نقشه‌هایی است که دامنه‌اش حتی به حوزه‌های دینی و علمی رسیده است؛ به طوری که اگر کسی بخواهد راجع به حکومت اسلام و وضع حکومت اسلام صحبتی بکند، باید با تقیه صحبت کند، و با مخالفت استعمارزدگان روبه شود. چنانچه پس از نشر چاپ اول این کتاب، عمال سفارت (سفارت رژیم شاه در عراق) بپاخاسته و حرکات مذبحانه‌ای کردند؛ و خود را بیش از پیش رسوا نمودند. اکنون کار به اینجا رسیده که لباس جندی (سربازی)

را جزء خلاف مروت و عدالت می‌دانند «ا»! در صورتی که ائمه دین ما جندی (سرباز) بودند؛ سردار بودند؛ جنگی بودند. در جنگهایی که شرحش را در تاریخ ملاحظه می‌فرمایید با لباس سربازی به جنگ می‌رفتند؛ آدم می‌کشتند؛ کشته می‌دادند.

امیر المؤمنین (ع) «خود» بر سر مبارک می‌گذاشت و زره بر تن می‌کرد و شمشیر حمایل داشت. حضرت امام حسن (ع) و سید الشهداء چنین بودند. بعد هم فرصت ندادند و گرنه حضرت باقر (ع) هم این طور می‌بود حالا مطلب به اینجا رسیده که پوشیدن لباس جندی مضر به عدالت انسان است! و نباید لباس جندی پوشید! و اگر بخواهیم حکومت اسلامی تشکیل دهیم، باید با همین عبا و عمامه تشکیل حکومت دهیم، و الا خلاف مروت و عدالت است! اینها موج همان تبلیغاتی است که به اینجا رسیده؛ و ما را به اینجا رسانیده است که حالا محتاجیم زحمت بکشیم تا اثبات کنیم که اسلام هم قواعد حکومتی دارد.

این است وضع ما. خارجیها به واسطه تبلیغاتی که کرده‌اند و مبلغینی که داشته‌اند این اساس را درست کرده‌اند. قوانین قضایی و سیاسی اسلام را تمام از اجرا خارج کرده‌اند؛ و به جای آن مطالب اروپایی نشانده‌اند، تا اسلام را کوچک کنند و از جامعه اسلامی طرد کنند؛ و عمالشان را روی کار بیاورند و آن سوء استفاده‌ها را بکنند.

خودباختگی افراد جامعه در برابر پیشرفتهای مادی غرب

نقش تخریبی و فاسدکننده استعمار را گفتیم؛ حالا عوامل درونی بعضی از افراد جامعه خودمان را باید بر آن اضافه کنیم. و آن خودباختگی آنهاست در برابر پیشرفت مادی استعمارگران. وقتی کشورهای استعمارگر با پیشرفت علمی و صنعتی یا به حساب استعمار و غارت ملل آسیا و آفریقا ثروت و تجملاتی فراهم آوردند، اینها خود را باختند.

فکر کردند راه پیشرفت صنعتی این است که قوانین و عقاید خود را کنار بگذارند! همین که آنها مثلاً به کره ماه رفتند، اینها خیال می‌کنند باید قوانین خود را کنار بگذارند! رفتن به کره ماه چه ربطی دارد به قوانین اسلامی! مگر نمی‌بینند که کشورهایی با قوانین و نظامات اجتماعی متضاد توانسته‌اند در پیشرفت صنعتی و علمی و تسخیر فضا با هم رقابت کنند، و با هم پیش بروند. آنها به کره مریخ هم بروند، به کهکشانها هم بروند، باز از سعادت و فضایل اخلاقی و تعالی روانی عاجزند؛ و قادر نیستند مشکلات اجتماعی خود را حل کنند.

چون حل مشکلات اجتماعی و بدبختیهای آنها محتاج راه‌حلهای اعتقادی و اخلاقی است؛ و کسب قدرت مادی یا ثروت و تسخیر طبیعت و فضا از عهده حل آن بر نمی‌آید.

ثروت و قدرت مادی و تسخیر فضا احتیاج به ایمان و اعتقاد و اخلاق اسلامی دارد تا تکمیل و متعادل شود و در خدمت انسان قرار گیرد؛ نه اینکه بالای جان انسان بشود. و این اعتقاد و اخلاق و این قوانین را ما داریم. بنا بر این تا کسی جایی رفت یا چیزی ساخت، ما نباید فوراً از دین و قوانینی که مربوط به زندگی بشر است و مایه اصلاح حال بشر در دنیا و آخرت است دست برداریم.

در مورد تبلیغات استعمارگران وضع همین طور است. آنها که دشمن ما هستند تبلیغاتی کرده‌اند، و متأسفانه بعضی از افراد جامعه ما تحت تأثیر قرار گرفته‌اند؛ در حالی که نباید قرار می‌گرفتند. استعمارگران به نظر ما آوردند که اسلام حکومتی ندارد؛ تشکیلات حکومتی ندارد. بر فرض که احکامی داشته باشد، مجری ندارد. و خلاصه اسلام فقط قانونگذار است. واضح است که این تبلیغات جزئی از نقشه استعمارگران است برای

بازداشتن مسلمین از سیاست و اساس حکومت. این حرف با معتقدات اساسی ما مخالف است.

اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت جزء ولایت است

ما معتقد به «ولایت» هستیم؛ و معتقدیم پیغمبر اکرم (ص) باید خلیفه تعیین کند و تعیین هم کرده است. «۱» آیا تعیین خلیفه برای بیان احکام است؟ بیان احکام خلیفه نمی‌خواهد. خود آن حضرت بیان احکام می‌کرد. همه احکام را در کتابی می‌نوشتند، و دست مردم می‌دادند تا عمل کنند. اینکه عقلاً لازم است خلیفه تعیین کند، برای حکومت است. ما خلیفه می‌خواهیم تا اجرای قوانین کند. قانون مجری لازم دارد. در همه کشورهای دنیا این طور است که جعل قانون به تنهایی فایده ندارد و سعادت بشر را تأمین نمی‌کند. پس از تشریح قانون، باید قوه مجریه‌ای به وجود آید. در يك تشریح یا در يك حکومت اگر قوه مجریه نباشد، نقص وارد است. به همین جهت اسلام همان طور که جعل قوانین کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. «ولی امر» متصدی قوه مجریه قوانین هم هست. اگر پیغمبر اکرم (ص) خلیفه تعیین نکند، فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ «۱». «رسالت» خویش را به پایان نرسانده است. ضرورت اجرای احکام و ضرورت قوه مجریه و اهمیت آن در تحقق رسالت و ایجاد نظام عادلانه‌ای که مایه خوشبختی بشر است سبب شده که تعیین جانشین مرادف اتمام رسالت باشد.

در زمان رسول اکرم (ص) این طور نبود که فقط قانون را بیان و ابلاغ کنند؛ بلکه آن را اجرا می‌کردند. رسول الله (ص) مجری قانون بود. مثلاً قوانین جزایی را اجرا می‌کرد:

دست سارق را می‌برید؛ حد می‌زد؛ رجم می‌کرد «۲». خلیفه هم برای این امور است. خلیفه قانونگذار نیست. خلیفه برای این است که احکام خدا را که رسول اکرم (ص) آورده اجرا کند. اینجاست که تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره لازم می‌آید. اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره جزئی از ولایت است؛ چنانکه مبارزه و کوشش برای آن از اعتقاد به ولایت است. درست توجه کنید. همان طور که آنها بر ضد شما اسلام را بد معرفی کرده‌اند، شما اسلام را آن طور که هست معرفی کنید؛ ولایت را چنانکه هست معرفی کنید. بگویید ما که به ولایت معتقدیم، و به اینکه رسول اکرم (ص) تعیین خلیفه کرده و خدا او را واداشته تا تعیین خلیفه کند و «ولی امر» مسلمانان را تعیین کند، باید به ضرورت تشکیل حکومت معتقد باشیم؛ و باید کوشش کنیم که دستگاه اجرای احکام و اداره امور برقرار شود. مبارزه در راه تشکیل حکومت اسلامی لازمه اعتقاد به ولایت است. شما قوانین اسلام و آثار اجتماعی و فواید آن را بنویسید و نشر کنید. روش و طرز تبلیغ و فعالیت خودتان را تکمیل کنید. توجه داشته باشید که شما وظیفه دارید حکومت اسلامی تأسیس کنید. اعتماد به نفس داشته باشید، و بدانید که از عهده این کار برمی‌آیید.

استعمارگران از سیصد- چهار صد سال پیش زمینه تهیه کردند. از صفر شروع کردند تا به اینجا رسیدند. ما هم از صفر شروع می‌کنیم. از جنجال چند نفر غریزه و سرسپرده نوکرهای استعمار هراس به خود راه ندهید. اسلام را به مردم معرفی کنید تا نسل جوان تصور نکند که آخوندها در گوشه نجف یا قم دارند احکام حیض و نفاس می‌خوانند و کاری به سیاست ندارند؛ و باید دیانت از سیاست جدا باشد. این را که دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند، استعمارگران گفته و شایع

کرده‌اند. این را بی‌دینها می‌گویند. مگر زمان پیغمبر اکرم (ص) سیاست از دیانت جدا بود؟ مگر در آن دوره عده‌ای روحانی بودند، و عده دیگر سیاستمدار و زمامدار؟ مگر زمان خلفای حق، یا ناحق، زمان خلافت حضرت امیر (ع) سیاست از دیانت جدا بود؟ دو دستگاه بود؟ این حرفها را استعمارگران و عمال سیاسی آنها درست کرده‌اند تا دین را از تصرف امور دنیا و از تنظیم جامعه مسلمانان برکنار سازند؛ و ضمناً علمای اسلام را از مردم و مبارزان راه آزادی و استقلال جدا کنند. در این صورت می‌توانند بر مردم مسلط شده، و ثروتهای ما را غارت کنند. منظور آنها همین است.

اگر ما مسلمانان کاری جز نماز خواندن و دعا و ذکر گفتن نداشته باشیم، استعمارگران و دولت‌های جائر متحد آنها هیچ کاری به ما ندارند. شما برو هر قدر می‌خواهی اذان بگو، نماز بخوان؛ بیایند هر چه داریم ببرند، حواله‌شان با خدا! لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ! وقتی که مریم، ان شاء الله به ما اجر می‌دهند! اگر منطق ما این باشد، آنها کاری به ما ندارند. آن مردك (نظامی انگلیس در زمان اشغال عراق) پرسید اینکه در بالای مأذنه دارد اذان می‌گوید به سیاست انگلستان ضرر دارد؟ گفتند: نه. گفت: بگذار هر چه می‌خواهد بگوید! اگر شما به سیاست استعمارگران کاری نداشته باشید و اسلام را همین احکامی که همیشه فقط از آن بحث می‌کنید بدانید و هر گز از آن تخطی نکنید، به شما کاری ندارند. شما هر چه می‌خواهید نماز بخوانید؛ آنها نفت شما را می‌خواهند، به نماز شما چکار دارند.

آنها معادن ما را می‌خواهند؛ می‌خواهند کشور ما بازار فروش کالاهای آنها باشد. و به همین جهت، حکومت‌های دست‌نشانده آنها از صنعتی شدن ما جلوگیری می‌کنند؛ یا صنایع وابسته و مونتاژ تأسیس می‌کنند. آنها می‌خواهند ما آدم نباشیم! از آدم می‌ترسند. اگر يك آدم پیدا شد از او می‌ترسند. برای اینکه تولید مثل می‌کند، و تأثیراتی می‌گذارد که اساس

استبداد و استعمار و حکومت دست نشانده‌گی را در هم می‌ریزد. لذا هر وقت آدمی پیدا شد، یا او را کشتند؛ یا زندانی و تبعیدش کردند؛ یا لکه‌دارش کردند که «سیاسی» است! این آخوند «سیاسی» است! پیغمبر (ص) هم سیاسی بود. این تبلیغ سوء را عمال سیاسی استعمار می‌کنند تا شما را از سیاست کنار بزنند، و از دخالت در امور اجتماعی بازدارند؛ و نگذارند با دولتهای خائن و سیاستهای ضد ملی و ضد اسلامی مبارزه کنید؛ و آنها هر کاری می‌خواهند بکنند و هر غلطی می‌خواهند بکنند؛ کسی نباشد جلو آنها را بگیرد.

دلایل لزوم تشکیل حکومت

لزوم مؤسسات اجرایی

مجموعه قانون برای اصلاح جامعه کافی نیست. برای اینکه قانون مایه اصلاح و سعادت بشر شود، به قوه اجراییه و مجری احتیاج دارد. به همین جهت، خداوند متعال در کنار فرستادن يك مجموعه قانون، یعنی احکام شرع، يك حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است. رسول اکرم (ص) در رأس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت. علاوه بر ابلاغ وحی و بیان و تفسیر عقاید و احکام و نظامات اسلام، به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام همت گماشته بود تا دولت اسلام را به وجود آورد. در آن زمان مثلاً به بیان قانون جزا اکتفا نمی‌کرد، بلکه در ضمن به اجرای آن می‌پرداخت: دست می‌برید؛ حد می‌زد؛ و رجم می‌کرد. پس از رسول اکرم (ص) خلیفه همین وظیفه و مقام را دارد. رسول اکرم (ص) که خلیفه تعیین کرد فقط برای بیان عقاید و احکام نبود؛ بلکه همچنین برای اجرای احکام و تنفیذ قوانین بود. وظیفه اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود که تعیین خلیفه را تا حدی مهم گردانیده بود، که بدون آن پیغمبر اکرم (ص) ما بلغ رسالت خویش را به اتمام نمی‌رسانید. زیرا مسلمانان پس از رسول اکرم

(ص) نیز به کسی احتیاج داشتند که اجرای قوانین کند؛ نظامات اسلام را در جامعه برقرار گرداند تا سعادت دنیا و آخرتشان تأمین شود. اصولاً قانون و نظامات اجتماعی مجری لازم دارد. در همه کشورهای عالم و همیشه این طور است که قانونگذاری به تنهایی فایده ندارد.

قانونگذاری به تنهایی سعادت بشر را تأمین نمی‌کند. پس از تشریح قانون بایستی قوه مجریه‌ای به وجود آید. قوه مجریه است که قوانین و احکام دادگاهها را اجرا می‌کند؛ و ثمره قوانین و احکام عادلانه دادگاهها را عاید مردم می‌سازد. به همین جهت، اسلام همان طور که قانونگذاری کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. «ولّی امر» متصدی قوه مجریه هم هست.

سنت و رویه رسول اکرم (ص)

سنت و رویه پیغمبر اکرم (ص) دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است. زیرا:

اولاً، خود تشکیل حکومت داد. و تاریخ گواهی می‌دهد که تشکیل حکومت داده، و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته و به اداره جامعه برخاسته است:

والی به اطراف می‌فرستاده؛ به قضاوت می‌نشسته، و قاضی نصب می‌فرموده؛ سفرایی به خارج و نزد رؤسای قبایل و پادشاهان روانه می‌کرده؛ معاهده و پیمان می‌بسته؛ جنگ را فرماندهی می‌کرده. و خلاصه، احکام حکومتی را به جریان می‌انداخته است.

ثانیاً، برای پس از خود به فرمان خدا تعیین «حاکم» کرده است. وقتی خداوند متعال برای جامعه پس از پیامبر اکرم (ص) تعیین حاکم می‌کند، به این معناست که حکومت پس از

رحلت رسول اکرم (ص) نیز لازم است. و چون رسول اکرم (ص) با وصیت خویش فرمان الهی را ابلاغ می‌نماید، ضرورت تشکیل حکومت را نیز می‌رساند.

ضرورت استمرار اجرای احکام

بدیهی است ضرورت اجرای احکام، که تشکیل حکومت رسول اکرم (ص) را لازم آورده، منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست؛ و پس از رحلت رسول اکرم (ص) نیز ادامه دارد. طبق آیه شریفه، احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست و تا ابد باقی و لازم الاجراست «۱». تنها برای زمان رسول اکرم (ص) نیامده تا پس از آن متروک شود، و دیگر حدود و قصاص، یعنی قانون جزای اسلام، اجرا نشود؛ یا انواع مالیاتهای مقرر گرفته نشود؛

یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد. این حرف که قوانین اسلام تعطیل‌پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است، بر خلاف ضروریات اعتقادی اسلام است. بنا بر این، چون اجرای احکام پس از رسول اکرم (ص) و تا ابد ضرورت دارد، تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت می‌یابد. بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره، که همه جریانات و فعالیت‌های افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه درآورد، هرج و مرج به وجود می‌آید، و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می‌آید. پس، برای اینکه هرج و مرج و عنان گسیختگی پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود، چاره‌ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام بخشیدن به همه اموری که در کشور جریان می‌یابد. بنا بر این، به ضرورت شرع و عقل آنچه در دوره حیات رسول اکرم

(ص) و زمان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) لازم بوده، یعنی حکومت و دستگاه اجرا و اداره، پس از ایشان و در زمان ما لازم است.

برای روشن شدن مطلب این سؤال را مطرح می‌کنم: از غیبت صغرا «۱» تا کنون که بیش از هزار سال می‌گذرد و ممکن است صد هزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضا نکند که حضرت تشریف بیاورد، در طول این مدت مدید احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود، و هر که هر کاری خواست بکند؟ هرج و مرج است؟ قوانینی که پیغمبر اسلام در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن ۲۳ سال زحمت طاقتفرسا کشید فقط برای مدت محدودی بود؟ آیا خدا اجرای احکامش را محدود کرد به دو بیست سال؟ و پس از غیبت صغرا اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده است؟

اعتقاد به چنین مطالبی یا اظهار آنها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است.

هیچ کس نمی‌تواند بگوید دیگر لازم نیست از حدود و ثغور و تمامیت ارضی وطن اسلامی دفاع کنیم؛ یا امروز مالیات و جزیه «۱» و خراج «۲» و خمس «۳» و زکات «۴» نباید گرفته شود؛ قانون کیفری اسلام و دیات و قصاص باید تعطیل شود. هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده، و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است.

رویه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع)

پس از رحلت رسول اکرم (ص)، هیچ یک از مسلمانان در این معنا که حکومت لازم است تردید نداشت. هیچ کس نگفت حکومت لازم نداریم. چنین حرفی از هیچ کس شنیده نشد. در ضرورت تشکیل حکومت همه اتفاق نظر داشتند. اختلاف فقط در کسی بود که عهده‌دار

این امر شود و رئیس دولت باشد. لهذا، پس از رسول اکرم (ص)، در زمان متصدیان خلافت و زمان حضرت امیر (ع)، هم حکومت تشکیل شد. سازمان دولتی وجود داشت و اداره و اجرا صورت می‌گرفت.

ماهیت و کیفیت قوانین اسلام

دلیل دیگر بر لزوم تشکیل حکومت، ماهیت و کیفیت قوانین اسلام (احکام شرع) است. ماهیت و کیفیت این قوانین می‌رساند که برای تکوین يك دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است:

اولاً، احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که يك نظام کلی اجتماعی را می‌سازد. در این نظام حقوقی هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده است: از طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مراوده با سایر ملل، از قوانین جزایی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی. برای قبل از انجام نکاح و انعقاد نطفه قانون دارد و دستور می‌دهد که نکاح چگونه صورت بگیرد، و خوراک انسان در آن هنگام یا موقع انعقاد نطفه چه باشد، در دوره شیرخوارگی چه وظایفی بر عهده پدر و مادر است، و بچه چگونه باید تربیت شود، و سلوک مرد و زن با همدیگر و با فرزندان چگونه باشد.

برای همه این مراحل دستور و قانون دارد تا انسان تربیت کند- انسان کامل و فاضل- انسانی که قانون متحرك و مجسم است و مجری داوطلب و خودکار قانون است. معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه اهتمام می‌ورزد تا

همه شرایط به خدمت تربیت انسان مهذب و با فضیلت درآید. قرآن مجید و سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد. در کافی «۱» فصلی است به عنوان «تمام احتیاجات مردم در کتاب و سنت بیان شده است» «۲» و «کتاب» یعنی قرآن، «تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ» «۳»

است. روشنگر همه چیز و همه امور است. امام سوگند یاد می‌کند (طبق روایات) که تمام آنچه ملت احتیاج دارد در کتاب و سنت هست «۴». و در این شکی نیست.

ثانیاً، با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع درمی‌یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است؛ و بدون تأسیس يك دستگاه عظیم و پهناور اجرا و اداره نمی‌توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد.

ما اکنون بعضی موارد را ذکر می‌کنیم، آقایان به موارد دیگر هم مراجعه کنند.

بررسی نمونه‌هایی از احکام اسلامی

۱- احکام مالی

مالیات‌هایی که اسلام مقرر داشته و طرح بودجه‌ای که ریخته نشان می‌دهد تنها برای سد رمق فقرا و سادات فقیر نیست؛ بلکه برای تشکیل حکومت و تأمین مخارج ضروری يك دولت بزرگ است:

مثلاً «خمس» یکی از درآمدهای هنگفتی است که به بیت المال می‌ریزد و یکی از اقلام

بودجه را تشکیل می‌دهد. طبق مذهب ما، از تمام منافع کشاورزی، تجارت، منابع

زیرزمینی و روی زمینی، و به طور کلی از کلیه منافع و عواید، به طرز عادلانه‌ای

[خمس] گرفته می‌شود. به طوری که از سبزی فروش درب این مسجد تا کسی که به

کشتیرانی اشتغال دارد، یا معدن استخراج می‌کند، همه را شامل می‌شود. این اشخاص باید خمس اضافه بر درآمد را پس از صرف مخارج متعارف خود به حاکم اسلام بپردازند تا به بیت المال وارد شود. بدیهی است درآمد به این عظمت برای اداره کشور اسلامی و رفع همه احتیاجات مالی آن است. هرگاه خمس درآمد کشورهای اسلام، یا تمام دنیا را - اگر تحت نظام اسلام درآید - حساب کنیم، معلوم می‌شود منظور از وضع چنین مالیاتی فقط رفع احتیاج سید و روحانی نیست؛ بلکه قضیه مهمتر از اینهاست. منظور رفع نیاز مالی تشکیلات بزرگ حکومتی است. اگر حکومت اسلامی تحقق پیدا کند، باید با همین مالیاتهایی که داریم، یعنی خمس و زکات - که البته مالیات اخیر زیاد نیست - جزیه و «خراجات» (یا مالیات بر اراضی ملی کشاورزی) اداره شود.

سادات کی به چنین بودجه‌ای احتیاج دارند؟ خمس درآمد بازار بغداد برای سادات و تمام حوزه‌های علمیه و تمام فقرای مسلمین کافی است تا چه رسد به بازار تهران و بازار اسلامبول و بازار قاهره و دیگر بازارها. تعیین بودجه‌ای به این هنگفتی دلالت دارد بر اینکه منظور تشکیل حکومت و اداره کشور است. برای عمده حوایج مردم و انجام خدمات عمومی، اعم از بهداشتی و فرهنگی و دفاعی و عمرانی، قرار داده شده است.

مخصوصاً با ترتیبی که اسلام برای جمع‌آوری و نگهداری و مصرف آن تعیین کرده: که هیچ‌گونه حیف و میلی در خزانه عمومی واقع نشود؛ و رئیس دولت و همه والیان و متصدیان خدمات عمومی، یعنی اعضای دولت، هیچ‌گونه امتیازی در استفاده از درآمد و اموال عمومی بر افراد عادی ندارند؛ بلکه سهم مساوی می‌برند. آیا این بودجه فراوان را باید به دریا بریزیم؟ یا زیر خاک کنیم تا حضرت بیاید «۱»؟ یا برای این است که آن روز مثلاً پنجاه نفر سید بخورند؟ یا اکنون فرض کنید به پانصد هزار سید بدهند که ندانند

چکارش کنند؟! در صورتی که می‌دانیم حق سادات و فقرا به مقداری است که با آن امرار معاش کنند. منتها طرح بودجه اسلام این طور است که هر درآمدی مصارف اصلی معینی دارد. يك صندوق مخصوص زکات، و صندوق دیگر برای صدقات و تبرعات، و يك صندوق هم برای خمس است. سادات از صندوق اخیر تأمین معاش می‌کنند. و در حدیث است که سادات در آخر سال باید اضافه از مخارج خود را به حاکم اسلام برگردانند. و اگر کم آوردند، حاکم به آنان کمک می‌کند «۲»

از طرفی، «جزیه»، که بر «اهل ذمه «۱» مقرر شده، و «خراج» که از اراضی کشاورزی وسیعی گرفته می‌شود، درآمد فوق العاده‌ای را به وجود می‌آورد. مقرر شدن چنین مالیات‌هایی دلالت دارد بر اینکه حاکمی و حکومتی لازم است. وظیفه حاکم و والی است که بر «اهل ذمه» بر حسب استطاعت مالی و درآمدهای مالیات سرانه ببندد؛ یا از مزارع و مواشی «۲» آنها مالیات متناسب بگیرد. همچنین، خراج یعنی مالیات بر اراضی وسیعی را که «مال الله» و در تصرف دولت اسلامی است، جمع‌آوری کند. این کار مستلزم تشکیلات منظم و حساب و کتاب و تدبیر و مصلحت‌اندیشی است؛ و با هرج و مرج انجام شدنی نیست. این به عهده متصدیان حکومت اسلامی است که چنین مالیات‌هایی را به اندازه و به تناسب و طبق مصلحت تعیین کرده؛ سپس جمع‌آوری کنند، و به مصرف مصالح مسلمین برسانند.

ملاحظه می‌کنید که احکام مالی اسلام بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد؛ و اجرای آن جز از طریق استقرار تشکیلات اسلامی میسر نیست.

از طرف دیگر، احکامی که راجع به حفظ نظام اسلام و دفاع از تمامیت ارضی و استقلال امت اسلام است، بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد. مثلاً این حکم: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ» «۳»

« که امر به تهیه و تدارك هر چه بیشتر نیروی مسلح و دفاعی به طور کلی است؛ و امر به آماده‌باش و مراقبت همیشگی در دوره صلح و آرامش.

هرگاه مسلمانان به این حکم عمل کرده و با تشکیل حکومت اسلامی به تدارکات وسیع پرداخته، به حال آماده‌باش کامل جنگی می‌بودند، مشتی یهودی جرأت نمی‌کردند سرزمینهای ما را اشغال کرده مسجد اقصای ما را خراب کنند و آتش بزنند، و مردم نتوانند به اقدام فوری برخیزند. تمام اینها نتیجه این است که مسلمانان به اجرای حکم خدا برخاسته و تشکیل حکومت صالح و لایق نداده‌اند. اگر حکومت کنندگان کشورهای اسلامی نماینده مردم با ایمان و مجری احکام اسلام می‌بودند، اختلافات جزئی را کنار می‌گذاشتند، دست از خرابکاری و تفرقه‌اندازی برمی‌داشتند، و متحد می‌شدند و ید واحده «۱» می‌بودند، در آن صورت مشتی یهودی بدبخت، که عمال امریکا و انگلیس و اجانبند، نمی‌توانستند این کارها را بکنند، هر چند امریکا و انگلیس پشتیبان آنها باشند. این از بی‌عرضگی کسانی است که بر مردم مسلمان حکومت می‌کنند.

آیه «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...» دستور می‌دهد که تا حد امکان نیرومند و آماده باشید تا دشمنان نتوانند به شما ظلم و تجاوز کنند. ما متحد و نیرومند و آماده نبودیم که دستخوش تجاوزات بیگانه شده و می‌شویم و ظلم می‌بینیم.

بسیاری از احکام، از قبیل دیات که باید گرفته و به صاحبانش داده شود، یا حدود و قصاصی که باید با نظر حاکم اسلامی اجرا شود، بدون برقراری يك تشکیلات حکومتی تحقق نمی‌یابد. همه این قوانین مربوط به سازمان دولت است؛ و جز قدرت حکومتی از عهده انجام این امور مهم بر نمی‌آید.

لزوم انقلاب سیاسی

پس از رحلت رسول اکرم (ص)، معاندین و بنی امیه «۲»، لعنهم الله، نگذاشتند حکومت اسلام با ولایت علی بن ابی طالب (ع) مستقر شود. نگذاشتند حکومتی که مرضیّ خدای تبارک و تعالی و رسول اکرم (ص) بود در خارج وجود پیدا کند. در نتیجه، اساس حکومت را دگرگون کردند. برنامه حکومتشان بیشترش با برنامه اسلام مغایرت داشت.

رژیم حکومت و طرز اداره و سیاست «بنی امیه» و «بنی عباس» «۱» ضد اسلامی بود.

رژیم حکومت کاملاً وارونه و سلطنتی شد؛ و به صورت رژیم شاهنشاهان ایران و امپراتوران روم و فراعنه مصر درآمد. و در ادوار بعد غالباً به همان اشکال غیر اسلامی ادامه پیدا کرد تا حالا که می‌بینیم.

شرع و عقل حکم می‌کند که نگذاریم وضع حکومتها به همین صورت ضد اسلامی یا غیر اسلامی ادامه پیدا کند. دلایل این کار واضح است:

چون برقراری نظام سیاسی غیر اسلامی به معنای بی‌اجرا ماندن نظام سیاسی اسلام است.

همچنین به این دلیل که هر نظام سیاسی غیر اسلامی نظامی شرک‌آمیز است، چون حاکمش «طاغوت» «۲» است؛ و ما موظفیم آثار شرک را از جامعه مسلمانان و از حیات آنان

دور کنیم و از بین ببریم.

و باز به این دلیل که موظفیم شرایط اجتماعی مساعدی برای تربیت افراد مؤمن و با فضیلت فراهم سازیم. و این شرایط درست ضد شرایط حاکمیت «طاغوت» و قدرتهای نارواست. شرایط اجتماعی ای که ناشی از حاکمیت «طاغوت» و نظام شرک‌آمیز است لازمه‌اش همین فساد است که می‌بینید. این همان «فساد فی الارض» است که باید از بین برود؛ و مسبب آن به سزای اعمال خود برسند. این همان فساد است که فرعون با سیاست خود در کشور مصر به وجود آورد، و «إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (۳)

« در این شرایط اجتماعی و سیاسی، انسان مؤمن و متقی و عادل نمی‌تواند زندگی کند و بر ایمان و رفتار صالحش باقی بماند. و دو راه در برابر خود دارد: یا اجباراً اعمالی مرتکب شود که شرک‌آمیز و ناصالح است. یا برای اینکه چنین اعمالی مرتکب نشود و تسلیم اوامر و قوانین «طواغیت» نشود با آنها مخالفت و مبارزه کند تا آن شرایط فاسد را از بین ببرد.

ما چاره نداریم جز اینکه دستگاههای حکومتی فاسد و فاسدکننده را از بین ببریم و هیأت‌های حاکمه خائن و فاسد و ظالم و جائر را سرنگون کنیم. این وظیفه‌ای است که همه مسلمانان در یکایک کشورهای اسلامی باید انجام بدهند، و انقلاب سیاسی اسلامی را به پیروزی برسانند.

لزوم وحدت اسلامی

از طرفی، وطن اسلام را استعمارگران و حکام مستبد و جاه طلب تجزیه کرده‌اند. امت اسلام را از هم جدا کرده و به صورت چندین ملت مجزا درآورده‌اند. يك زمان هم که دولت بزرگ عثمانی به وجود آمد، استعمارگران آن را تجزیه کردند. روسیه و انگلیس و

اتریش و سایر دولتهای استعماری متحد شدند، و با آن جنگها کردند، و هر کدام قسمتی از قلمرو آن را به تصرف یا تحت نفوذ خود درآوردند «۱». گرچه بیشتر حکام دولت عثمانی لیاقت نداشتند، و بعضی از آنها فاسد بودند و رژیم سلطنتی داشتند، باز این خطر برای استعمارگران بود که افراد صالحی از میان مردم پیدا شوند، و به کمک مردم در رأس این دولت قرار گرفته، با قدرت و وحدت ملی بساط استعمار را برچینند. به همین علت، پس از جنگهای متعدد، در جنگ بین الملل اول آن را تقسیم کردند، که از قلمرو آن ده تا پانزده مملکت يك وجبی پیدا شد! هر وجب را دست يك مأمور یا دسته‌ای از مأمورین خود دادند. بعدها بعضی از آنها از دست مأمورین و عمال استعمار بیرون آمده است.

ما برای اینکه وحدت امت اسلام را تأمین کنیم، برای اینکه وطن اسلام را از تصرف و نفوذ استعمارگران و دولتهای دست نشانده آنها خارج و آزاد کنیم، راهی نداریم جز اینکه تشکیل حکومت بدهیم. چون به منظور تحقق وحدت و آزادی ملت‌های مسلمان بایستی حکومت‌های ظالم و دست نشانده را سرنگون کنیم؛ و پس از آن حکومت عادلانه اسلامی را که در خدمت مردم است به وجود آوریم. تشکیل حکومت برای حفظ نظام و وحدت مسلمین است؛ چنانکه حضرت زهراء، سلام الله علیها، در خطبه خود می‌فرماید که امامت برای حفظ نظام و تبدیل افتراق مسلمین به اتحاد است «۱».

لزوم نجات مردم مظلوم و محروم

به علاوه، استعمارگران به دست عمال سیاسی خود، که بر مردم مسلط شده‌اند، نظامات اقتصادی ظالمانه‌ای را تحمیل کرده‌اند؛ و بر اثر آن مردم به دو دسته تقسیم شده‌اند: ظالم و مظلوم. در يك طرف، صدها میلیون مسلمان گرسنه و محروم از بهداشت و فرهنگ قرار گرفته است. و در طرف دیگر، اقلیت‌هایی از افراد ثروتمند و صاحب قدرت سیاسی، که

عیاش و هرزه گرد و فاسدند. مردم گرسنه و محروم کوشش می‌کنند که خود را از ظلم حکام غارتگر نجات بدهند، تا زندگی بهتری پیدا کنند، و این کوشش ادامه دارد؛ لکن اقلیت‌های حاکم و دستگاہ‌های حکومتی جائز مانع آنهاست. ما وظیفه داریم مردم مظلوم و محروم را نجات دهیم. ما وظیفه داریم پشتیبان مظلومین و دشمن ظالمین باشیم. همین وظیفه است که امیر المؤمنین (ع) در وصیت معروف به دو فرزند بزرگوارش تذکر می‌دهد و می‌فرماید: وَ كُنَّا لِلظَّالِمِ خَصْمًا، وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا «۲». (دشمن ستمگر، و یاور و پشتیبان ستم‌دیده باشید).

علمای اسلام موظفند با انحصارطلبی و استفاده‌های نامشروع ستمگران مبارزه کنند؛ و نگذارند عده کثیری گرسنه و محروم باشند، و در کنار آنها ستمگران غارتگر و حرامخوار در ناز و نعمت به سر ببرند. امیر المؤمنین (ع) می‌فرماید من حکومت را به این علت قبول کردم که خداوند تبارک و تعالی از علمای اسلام تعهد گرفته و آنها را ملزم کرده که در مقابل پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی و محرومیت ستم‌دیدگان ساکت ننشینند و بیکار نایستند:

أما وَ الَّذِي فَلقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبِ مَظْلُومٍ، لِأَلْفَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَاسِ أَوْلِيهَا؛ وَ لِأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنزٍ «۱».

سوگند به آنکه بذر را بشکافت و جان را بیافرید، اگر حضور یافتن بیعت کنندگان نبود و حجت بر لزوم تصدی من با وجود یافتن نیروی مددکار تمام نمی‌شد، و اگر نبود که خدا از علمای اسلام پیمان گرفته که بر پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی جانکاه و محرومیت ستم‌دیدگان خاموش نمانند، زمام حکومت را رها می‌ساختم و از پی آن

نمی‌گشتم. و دیدید که این دنیاتان و مقام دنیایی‌تان در نظرم از نمی که از عطسه بزی بیرون می‌پرد ناچیزتر است.

امروز چطور می‌توانیم ساکت و بی‌کار بنشینیم و ببینیم عده‌ای خائن و حرام‌خوار و عامل بیگانه به کمک اجانب و به زور سرنیزه ثروت و دسترنج صدها میلیون مسلمان را تصاحب کرده‌اند و نمی‌گذارند از حد اقل نعمتها استفاده کنند؟ وظیفه علمای اسلام و همه مسلمانان است که به این وضع ظالمانه خاتمه بدهند؛ و در این راه، که راه سعادت صدها میلیون انسان است، حکومت‌های ظالم را سرنگون کنند، و حکومت اسلامی تشکیل دهند.

لزوم حکومت از نظر اخبار

طبق ضرورت عقل و ضرورت احکام اسلام و رویه رسول اکرم (ص) و حضرت امیر المؤمنین (ع) و مفاد آیات و روایات، تشکیل حکومت لازم است. اکنون به عنوان نمونه روایتی را که از حضرت الرضا (ع) نقل شده می‌آورم:

عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النیسابوری العطار، قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُنَيْبَةَ النِّسَابُورِيِّ، قَالَ قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ النِّسَابُورِيِّ: إِنْ سَأَلَ سَائِلٌ فَقَالَ: أَخْبِرْنِي هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُكَلَّفَ الْحَكِيمُ ... فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: وَ لِمَ جَعَلَ أَوْلَى الْأَمْرِ وَ أَمَرَ بِطَاعَتِهِمْ؟ قِيلَ لِإِعْلَالٍ كَثِيرَةٍ. مِنْهَا، أَنَّ الْخَلْقَ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى حَدِّ مَحْدُودٍ وَ أَمَرُوا أَنْ لَا يَتَعَدُّوا تِلْكَ الْحُدُودَ- لِمَا فِيهِ مِنْ فَسَادِهِمْ- لَمْ يَكُنْ يَنْبُتُ ذَلِكَ وَ لَا يَقُومُ إِلَّا بِأَنْ يَجْعَلَ عَلَيْهِمْ فِيهَا أَمِينًا يَأْخُذُهُمْ بِالْوَقْفِ عِنْدَ مَا أُبِيحَ لَهُمْ وَ يَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّعَدِي عَلَى مَا حَظَرَ عَلَيْهِمْ؛ لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لَكَانَ أَحَدًا لَا يَتْرُكُ لِدَّتَهُ وَ مَنْفَعَتَهُ لِفَسَادِ غَيْرِهِ. فَجَعَلَ عَلَيْهِمْ قِيَمٌ يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْفَسَادِ وَ يُقِيمُ فِيهِمُ الْحُدُودَ وَ الْأَحْكَامَ. وَ مِنْهَا أَنَا لَا نَجِدُ فِرْقَةً مِنَ الْفِرَقِ وَ لَا مِلَّةً مِنَ الْمِلَلِ بَقَوْا وَ عَاشُوا إِلَّا بِقِيَمٍ وَ رَيْسٍ

لِمَا لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَالدُّنْيَا. فَلَمْ يَجْزُ فِي حِكْمَةِ الْحَكِيمِ أَنْ يَتْرُكَ الْخَلْقَ مِمَّا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ وَ لَا قِوَامَ لَهُمْ إِلَّا بِهِ فَيَقَاتِلُونَ بِهِ عَدُوَّهُمْ وَ يَفْسِمُونَ بِهِ فَيَنْهَهُمْ وَ يُقِيمُونَ بِهِ جَمْعَهُمْ وَ جَمَاعَتَهُمْ وَ يُمْنَعُ ظَالِمُهُمْ مِنْ مَظْلُومِهِمْ. وَ مِنْهَا أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ إِمَامًا قَيِّمًا أَمِينًا حَافِظًا مُسْتَوْدَعًا، لَدَرَسَتِ الْمَلَّةُ وَ ذَهَبَ الدِّينُ وَ غُيِّرَتِ السُّنَنُ وَ الْأَحْكَامُ، وَ لَزَادَ فِيهِ الْمُبْتَدِعُونَ وَ نَقَصَ مِنْهُ الْمُلْحِدُونَ وَ شَبَّهُوا ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ. اذْ قَدْ وَجَدْنَا الْخَلْقَ مَنْقُوصِينَ مُحْتَاجِينَ غَيْرَ كَامِلِينَ، مَعَ اخْتِلَافِهِمْ وَ اخْتِلَافِ أَهْوَائِهِمْ وَ تَشْتَّتِ حَالَاتِهِمْ، فَلَوْ لَمْ يَجْعَلْ قَيِّمًا حَافِظًا لَمَّا جَاءَ بِهِ الرَّسُولُ الْأَوَّلُ، لَفَسَدُوا عَلَى نَحْوِ مَا بَيَّنَّاهُ وَ غُيِّرَتِ الشَّرَائِعُ وَ السُّنَنُ وَ الْأَحْكَامُ وَ الْأَيْمَانُ. وَ كَانَ فِي ذَلِكَ فَسَادُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ «۱».

قسمت اول حدیث را که مربوط به نبوت است و الآن مورد بحث ما نیست نیلوردم.

مورد بحث ما قسمت اخیر است که امام می فرماید:

اگر کسی بپرسد چرا خدای حکیم «اولی الامر» قرار داده و به اطاعت آنان امر کرده است. جواب داده خواهد شد که به علل و دلایل بسیار چنین کرده است. از آن جمله، اینکه چون مردم بر طریقه مشخص و معینی نگهداشته شده، و دستور یافته‌اند که از این طریقه تجاوز ننمایند و از حدود و قوانین مقرر درنگذرند، زیرا که با این تجاوز و تخطی دچار فساد خواهند شد، و از طرفی این امر به تحقق نمی‌پیوندد و مردم بر طریقه معین نمی‌روند و نمی‌مانند و قوانین الهی را برپا نمی‌دارند، مگر در صورتی که فرد (یا قدرت) امین و پاسداری بر ایشان گماشته شود که عهده‌دار این امر باشد و نگذارد پا از دایره حقتشان بیرون نهند، یا به حقوق دیگران تعدی کنند- زیرا اگر چنین نباشد و شخص یا قدرت بازدارنده‌ای گماشته نباشد، هیچ کس لذت و منفعت خویش را که با فساد دیگران ملازمه دارد فرو نمی‌گذارد و در راه تأمین لذت و نفع شخصی به ستم و تباهی دیگران

می‌پردازد- و علت و دلیل دیگر اینکه ما هیچ يك از فرقه‌ها یا هیچ يك از ملتها و پیروان مذاهب مختلف را نمی‌بینیم که جز به وجود يك برپا نگهدارنده نظم و قانون و يك رئیس و رهبر توانسته باشد به حیات خود ادامه داده باقی بماند، زیرا برای گذران امر دین و دنیای خویش ناگزیر از چنین شخص هستند؛ بنا بر این، در حکمت خدای حکیم روا نیست که مردم، یعنی آفریدگان خویش، را بی‌رهبر و بی‌سرپرست رها کند؛ زیرا خدا می‌داند که به وجود چنین شخصی نیاز دارند، و موجودیتشان جز به وجود وی قوام و استحکام نمی‌یابد؛ و به رهبری اوست که با دشمنانشان می‌جنگند؛ و درآمد عمومی را میانشان تقسیم می‌کنند؛ و نماز جمعه و جماعت را برگزار می‌کنند؛ و دست ستمگران جامعه را از حریم حقوق مظلومان کوتاه می‌دارند.

و باز از جمله آن علل و دلایل، یکی این است که اگر برای آنان امام برپا نگهدارنده نظم و قانون، خدمتگزار امین و نگاهبان پاسدار و امانتداری تعیین نکند، دین به کهنگی و فرسودگی دچار خواهد شد، و آیین از میان خواهد رفت؛ و سنن و احکام اسلامی دگرگونه و وارونه خواهد گشت؛ و بدعتگذاران چیزها در دین خواهند افزود؛ و ملحدان و بی‌دینان چیزها از آن خواهند کاست، و آن را برای مسلمانان به گونه‌ای دیگر جلوه خواهند داد. زیرا می‌بینیم که مردم ناقصند، و نیازمند کمالند و ناکاملند؛ علاوه بر اینکه با هم اختلاف دارند و تمایلات گوناگون و حالات متشتت دارند. بنا بر این، هرگاه کسی را که برپا نگهدارنده نظم و قانون باشد و پاسدار آنچه پیامبر آورده بر مردم نگماشته بود، به چنان صورتی که شرح دادیم، فاسد می‌شدند؛ و نظامات و قوانین و سنن و احکام اسلام دگرگونه می‌شد و عهدها و سوگندها دگرگون می‌گشت. و این تغییر سبب فساد همگی مردمان و بشریت به تمامی است.

چنانکه از فرمایش امام، علیه السلام، استنباط می‌شود، علل و دلایل متعددی تشکیل حکومت و برقراری «ولیّ امر» را لازم آورده است. این علل و دلایل و جهات، موقتی و محدود به زمانی نیستند؛ و در نتیجه لزوم تشکیل حکومت همیشگی است. مثلاً تعدی مردم از حدود اسلام و تجاوز آنان به حقوق دیگران و اینکه برای تأمین لذت و نفع شخصی به حریم حقوق دیگران دست‌اندازی کنند همیشه هست. نمی‌توان گفت این فقط در زمان حضرت امیر المؤمنین (ع) بوده، و مردم بعداً همه ملائکه می‌شوند! حکمت آفریدگار بر این تعلق گرفته که مردم به طریقه عادلانه زندگی کنند، و در حدود احکام الهی قدم بردارند. این حکمت همیشگی و از سننهای خداوند متعال، و تغییرناپذیر است. بنا بر این، امروز و همیشه وجود «ولیّ امر»، یعنی حاکمی که قیّم و برپا نگهدارنده نظم و قانون اسلام باشد، ضرورت دارد. وجود حاکمی که مانع تجاوزات و ستمگریها و تعدی به حقوق دیگران باشد؛ امین و امانتدار و پاسدار خلق خدا باشد؛ هادی مردم به تعالیم و عقاید و احکام و نظامات اسلام باشد؛ و از بدعتهایی که دشمنان و ملحدان در دین و در قوانین و نظامات می‌گذارند جلوگیری کند. مگر خلافت امیر المؤمنین (ع) به خاطر همین معانی نبود؟

آن علل و ضرورتهایی که آن حضرت را امام کرده است الآن هم هست؛ با این تفاوت که شخص معینی نیست؛ بلکه موضوع را «عنوانی» قرار داده‌اند «۱» تا همیشه محفوظ باشد.

پس، اگر احکام اسلام باید باقی بماند و از تجاوز هیأت‌های حاکمه ستمگر به حقوق مردم ضعیف جلوگیری شود و اقلیتهای حاکمه نتوانند برای تأمین لذت و نفع مادی خویش مردم را غارت و فاسد کنند، اگر باید نظم اسلام برقرار شود و همه افراد بر طریقه عادلانه

اسلام رفتار کنند، و از آن تخطی ننمایند، اگر باید جلو بدعتگذاری و تصویب قوانین ضد اسلامی توسط مجلسهای قلبی گرفته شود، اگر باید نفوذ بیگانگان در کشورهای اسلامی از بین برود، حکومت لازم است. این کارها بدون حکومت و تشکیلات دولت انجام نمی‌شود. البته حکومت صالح لازم است: حاکمی که قیّم امین صالح باشد. و گر نه حکومت کنندگان موجود به درد نمی‌خورند، چون جابر و فاسدند و صلاحیت ندارند.

چون در گذشته برای تشکیل حکومت و بر انداختن تسلط حکام خائن و فاسد به طور دسته جمعی و بالاتفاق قیام نکردیم، و بعضی سستی به خرج دادند، و حتی از بحث و تبلیغ نظریات و نظامات اسلامی مضایقه نمودند، بلکه بعکس، به دعاگویی حکام ستمکار پرداختند! این اوضاع به وجود آمد؛ نفوذ و حاکمیت اسلام در جامعه کم شد؛ ملت اسلام دچار تجزیه و ناتوانی گشت؛ احکام اسلام بی‌اجرا ماند، و در آن تغییر و تبدیل واقع شد؛ استعمارگران برای اغراض شوم خود به دست عمال سیاسی خود قوانین خارجی و فرهنگ اجنبی را در بین مسلمانان رواج دادند و مردم را غریزه کردند. اینها همه برای این بود که ما قیّم و رئیس و تشکیلات رهبری نداشتیم. ما تشکیلات حکومتی صالح می‌خواهیم. این مطلب از واضحات است.

طرز حکومت اسلامی

اختلاف آن با سایر طرز حکومتها

حکومت اسلامی هیچ يك از انواع طرز حکومتهای موجود نیست. مثلاً استبدادی «۱» نیست، که رئیس دولت مستبد و خودرأی باشد؛ مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند؛ هر کس را اراده‌اش تعلق گرفت بکشد، و هر کس را

خواست انعام کند، و به هر که خواست تیول بدهد و املاک و اموال ملت را به این و آن ببخشد. رسول اکرم (ص) و حضرت امیر المؤمنین (ع) و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند. حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه؛ بلکه «مشروطه» «۲» است. البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به يك مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. «مجموعه شرط» همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی «حکومت قانون الهی بر مردم» است.

فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های «مشروطه سلطنتی» «۱» و «جمهوری» «۲» در همین است: در اینکه نمایندگان مردم، یا شاه، در این گونه رژیم‌ها به قانونگذاری می‌پردازند؛ در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانونگذاری ندارد؛ و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت. به همین سبب، در حکومت اسلامی به جای «مجلس قانونگذاری»، که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل می‌دهد، «مجلس برنامه‌ریزی» وجود دارد که برای وزارتخانه‌های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می‌دهد؛ و با این برنامه‌ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می‌کند.

مجموعه قوانین اسلام که در قرآن و سنت گرد آمده توسط مسلمانان پذیرفته و مطاع شناخته شده است. این توافق و پذیرفتن کار حکومت را آسان نموده و به خود مردم متعلق کرده است. در صورتی که در حکومت‌های جمهوری و مشروطه سلطنتی، اکثریت کسانی

که خود را نماینده اکثریت مردم معرفی می‌نمایند هر چه خواستند به نام «قانون» تصویب کرده، سپس بر همه مردم تحمیل می‌کنند.

حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم خداست. قانون اسلام، یا فرمان خدا، بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد، از رسول اکرم (ص) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند، همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم (ص) بیان شده است. اگر رسول اکرم (ص) خلافت را عهده‌دار شد، به امر خدا بود. خدای تبارک و تعالی آن حضرت را خلیفه قرار داده است، «خليفةُ الله في الأرض». نه اینکه به رأی خود حکومتی تشکیل دهد و بخواهد رئیس مسلمین شود. همچنین بعد از اینکه احتمال می‌رفت اختلافاتی در امت پدید آید- چون تازه به اسلام ایمان آورده و جدید العهد بودند- خدای تعالی از راه وحی رسول اکرم (ص) را الزام کرد که فوراً همان جا، وسط بیابان، امر خلافت را ابلاغ کند «۱». پس رسول اکرم (ص) به حکم قانون و به تبعیت از قانون حضرت امیر المؤمنین (ع) را به خلافت تعیین کرد؛ نه به این خاطر که دامادش بود، یا خدماتی کرده بود؛ بلکه چون مأمور و تابع حکم خدا و مجری فرمان خدا بود.

باری، حکومت در اسلام به مفهوم تبعیت از قانون است، و فقط قانون بر جامعه حکمفرمایی دارد. آنجا هم که اختیارات محدودی به رسول اکرم (ص) و ولات داده شده، از طرف خداوند است. حضرت رسول اکرم (ص) هر وقت مطلبی را بیان یا حکمی را ابلاغ کرده‌اند، به پیروی از قانون الهی بوده است: قانونی که همه بدون استثنا بایستی از آن پیروی و تبعیت کنند. حکم الهی برای رئیس و مرعوس متبع است. یگانه حکم و قانونی

که برای مردم متبع و لازم الاجراست، همان حکم و قانون خداست. تبعیت از رسول اکرم (ص) هم به حکم خدا است که می‌فرماید: «وَاطِيعُوا الرَّسُولَ» (از پیامبر پیروی کنید).

پیروی از متصدیان حکومت یا «اولوا الامر» نیز به حکم الهی است، آنجا که می‌فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۲). رأی اشخاص، حتی رأی رسول اکرم (ص)، در حکومت و قانون الهی هیچ‌گونه دخالتی ندارد: همه تابع اراده الهی هستند.

حکومت اسلام سلطنتی هم نیست تا چه رسد به شاهنشاهی و امپراتوری «۱». در این نوع حکومتها حکام بر جان و مال مردم مسلط هستند و خودسرانه در آن دخل و تصرف می‌کنند. اسلام از این رویه و طرز حکومت منزّه است. به همین جهت در حکومت اسلامی بر خلاف رژیم سلطنت و شاهنشاهی و امپراتوری، اثری از کاخهای بزرگ، عمارات کذایی، خدم و حشم، دفتر مخصوص، دفتر ولیعهد، و دیگر لوازم سلطنت، که نصف یا بسیاری بودجه مملکت را از بین می‌برد، نیست. زندگی پیغمبر اکرم (ص) را که رئیس دولت اسلام بود و حکومت می‌کرد همه می‌دانید. بعد از آن حضرت نیز تا قبل از دوره بنی امیه این سیره و روش باقی بود. دو نفر اول سیره پیغمبر (ص) را در زندگی شخصی و ظاهری حفظ کرده بودند؛ گرچه در امور دیگر مخالفتها کردند؛ که انحراف فاحش دوره عثمان ظاهر شد «۲» همان انحرافهایی که ما را امروز به این مصیبتها دچار کرده است.

در عهد حضرت امیر المؤمنین (ع) طرز حکومت اصلاح شده و رویه و اسلوب حکومت صالح بود. آن حضرت با اینکه بر کشور پهناوری حکومت می‌کرد، که ایران و مصر و حجاز و یمن از استانهای آن بود، طوری زندگی می‌کرد که يك طلبه فقیر هم نمی‌تواند زندگی کند. به حسب نقل وقتی که دو پیراهن خرید، یکی را که بهتر بود به قنبر (مستخدم خود) داد؛ و پیراهن دیگر را که آستینش بلند بود برای خود برداشت؛ و زیادی آستین را

پاره کرده پیراهن آستین پاره را بر تن کرد «۳». در صورتی که بر کشور بزرگ و پر جمعیت و پر درآمدی فرمانروایی می‌کرد. هرگاه این سیره حفظ می‌شد و حکومت به شیوه اسلام می‌بود، نه تسلط بر جان و مال مردم، نه سلطنت و نه شاهنشاهی، این ظلمها و غارتگریها و دستبرد به خزانه عمومی و فحشا و منکرات واقع نمی‌شد. بسیاری از این مفاسد از همان هیأت حاکمه و خانواده حاکم مستبد و هوسران سرچشمه می‌گیرد. این حکام هستند که اماکن فساد درست می‌کنند؛ مراکز فحشا و میگزاری می‌سازند؛ و موقوفات را صرف ساختن سینما می‌کنند.

اگر این تشریفات پر خرج سلطنتی و این ریخت و پاشها و اختلاسها نبود، بودجه مملکت کسر نمی‌آورد تا در برابر امریکا و انگلیس خاضع شوند و تقاضای قرض و کمک کنند.

مملکت به خاطر این ریخت و پاشها و اختلاسها محتاج شده است؛ و گر نه نفت ما کم است؟ یا ذخایر و معادن نداریم؟ همه چیز داریم، لکن این مفتخوریها و اختلاسها و گشادبازیهایی که به حساب مردم و از خزانه عمومی می‌شود مملکت را بیچاره کرده است. اگر اینها نبود، احتیاج پیدا نمی‌کرد که از اینجا راه بیفتد برود امریکا، در برابر میز آن مردك (رئیس جمهور امریکا) گردن کج کند که مثلاً به ما کمک کنید!

از طرف دیگر، تشکیلات اداری زاید و طرز اداره توأم با پرونده‌سازی و کاغذباز که از اسلام بیگانه است، خرجهایی بر بودجه مملکت تحمیل می‌کند که از خرجهای حرام نوع اول کمتر نیست. این سیستم اداری از اسلام بعید است. این تشریفات زاید که برای مردم جز خرج و زحمت و معطلی چیزی ندارد از اسلام نیست. مثلاً آن طرزی که اسلام برای احقاق حقوق و حل و فصل دعاوی و اجرای حدود و قانون جزا تعیین کرده است بسیار ساده و عملی و سریع است. آن وقت که آیین دادرسی اسلام معمول بود، قاضی شرع در

يك شهر با دو سه نفر مأمور اجرا و يك قلم و دوات فصل خصومات می‌کرد، و مردم را به سراغ کار و زندگی می‌فرستاد. اما حالا این تشکیلات اداری دادگستری و تشریفات آن خدا می‌داند چقدر زیاد است. و تازه هیچ کاری هم از پیش نمی‌برد.

اینهاست که مملکت را محتاج می‌کند، و جز زحمت و معطلی اثری ندارد.

شرایط زمامدار

شرایطی که برای زمامدار ضروری است، مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است. پس از شرایط عامه، مثل عقل و تدبیر، دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از:

۱- علم به قانون؛ ۲- عدالت.

چنانکه پس از رسول اکرم (ص) وقتی در آن کس که باید عهده‌دار خلافت شود اختلاف پیدا شد، باز در اینکه مسئول امر خلافت باید فاضل باشد هیچ گونه اختلاف نظری میان مسلمانان بروز نکرد. اختلاف فقط در موضوع بود.

۱- چون حکومت اسلام حکومت قانون است، برای زمامدار علم به قوانین لازم می‌باشد. چنانکه در روایت آمده است. نه فقط برای زمامدار، بلکه برای همه افراد، هر شغل یا وظیفه و مقامی داشته باشند، چنین علمی ضرورت دارد. منتها حاکم باید افضلیت علمی داشته باشد. ائمه ما برای امامت خودشان به همین مطلب استدلال کردند که امام باید فضل بر دیگران داشته باشد «۱». اشکالاتی هم که علمای شیعه بر دیگران نموده‌اند در همین بوده که فلان حکم را از خلیفه پرسیدند نتوانست جواب بگوید، پس لایق خلافت و امامت نیست. فلان کار را بر خلاف احکام اسلام انجام داد، پس لایق امامت نیست «۲». و

«قانوندانی» و «عدالت» از نظر مسلمانان شرط و رکن اساسی است. چیزهای دیگر در آن «۳» دخالت و ضرورت ندارد. مثلاً علم به چگونگی ملائکه، علم به اینکه صانع تبارک و تعالی دارای چه اوصافی است هیچ یک در موضوع امامت دخالت ندارد. چنانکه اگر کسی همه علوم طبیعی را بداند و تمام قوای طبیعت را کشف کند، یا موسیقی را خوب بلد باشد، شایستگی خلافت را پیدا نمی‌کند. و نه به این وسیله بر کسانی که قانون اسلام را می‌دانند و عادلند نسبت به تصدی حکومت اولویت پیدا می‌کند. آنچه مربوط به خلافت است و در زمان رسول اکرم (ص) و ائمه ما (ع) درباره آن صحبت و بحث شده و بین مسلمانان هم مسلم بوده، این است که حاکم و خلیفه اولاً باید احکام اسلام را بداند، یعنی قانوندان باشد؛ و ثانیاً عدالت داشته از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار باشد.

عقل همین اقتضا را دارد؛ زیرا حکومت اسلامی حکومت قانون است، نه خودسری و نه حکومت اشخاص بر مردم. اگر زمامدار مطالب قانونی را نداند، لایق حکومت نیست:

چون اگر تقلید کند، قدرت حکومت شکسته می‌شود. و اگر نکند، نمی‌تواند حاکم و مجری قانون اسلام باشد. و این مسلم است که الفقهاء حکام علی السلاطین». سلاطین اگر تابع اسلام باشند، باید به تبعیت فقها درآیند و قوانین و احکام را از فقها بپرسند و اجرا کنند. در این صورت حکام حقیقی همان فقها هستند؛ پس بایستی حاکمیت رسماً به فقها تعلق بگیرد؛ نه به کسانی که به علت جهل به قانون مجبورند از فقها تبعیت کنند. البته لازم نیست که صاحب منصبان و مرزبانان و کارمندان اداری، همه قوانین اسلام را بدانند و فقیه باشند؛ بلکه کافی است قوانین مربوط به شغل و وظیفه خویش را بدانند. چنانکه در زمان پیغمبر (ص) و امیر المؤمنین (ع) این طور بوده است. مصدر امور باید دارای این دو امتیاز

باشد؛ لکن معاونین و صاحب منصبان و مأمورانی که به شهرستانها فرستاده می‌شوند باید قوانین مربوط به کار خود را دانسته و در موارد دیگر از مصدر امر بپرسند.

۲- زمامدار بایستی از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار و عادل باشد؛ و دامنش به معاصی آلوده نباشد. کسی که می‌خواهد «حدود» جاری کند، یعنی قانون جزای اسلام را به مورد اجرا گذارد، متصدی بیت المال و خرج و دخل مملکت شود، و خداوند اختیار اداره بندگانش را به او بدهد، باید معصیت‌کار نباشد: «قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۲). خداوند تبارک و تعالی به جائر چنین اختیاری نمی‌دهد. زمامدار اگر عادل نباشد در دادن حقوق مسلمین، اخذ مالیاتها و صرف صحیح آن، و اجرای قانون جزا، عادلانه رفتار نخواهد کرد؛ و ممکن است اعوان و انصار و نزدیکان خود را بر جامعه تحمیل نماید، و بیت المال مسلمین را صرف اغراض شخصی و هوسرانی خویش کند.

بنا بر این، نظریه شیعه در مورد طرز حکومت و اینکه چه کسانی باید عهده‌دار آن شوند در دوره رحلت پیغمبر اکرم (ص) تا زمان غیبت واضح است. به موجب آن امام باید فاضل و عالم به احکام و قوانین و در اجرای آن عادل باشد.

شرایط زمامدار در دوره غیبت

اکنون که دوران غیبت امام (ع) پیش آمده و بناست احکام حکومتی اسلام باقی بماند و استمرار پیدا کند و هرج و مرج روا نیست، تشکیل حکومت لازم می‌آید. عقل هم به ما حکم می‌کند که تشکیلات لازم است تا اگر به ما هجوم آوردند بتوانیم جلوگیری کنیم؛ اگر به نوامیس مسلمین تهاجم کردند، دفاع کنیم. شرع مقدس هم دستور داده که باید همیشه در برابر اشخاصی که می‌خواهند به شما تجاوز کنند برای دفاع آماده باشید.

برای جلوگیری از تعدیات افراد نسبت به یکدیگر هم حکومت و دستگاه قضایی و اجرایی لازم است. چون این امور به خودی خود صورت نمی‌گیرد، باید حکومت تشکیل داد. چون تشکیل حکومت و اداره جامعه بودجه و مالیات می‌خواهد، شارع مقدس بودجه و انواع مالیاتش را نیز تعیین نموده است؛ مانند خراجات، خمس، زکات و غیره.

اکنون که شخص معینی از طرف خدای تبارک و تعالی برای احراز امر حکومت در دوره غیبت تعیین نشده است تکلیف چیست؟ آیا باید اسلام را رها کنید؟ دیگر اسلام نمی‌خواهیم؟ اسلام فقط برای دویست سال بود؟ یا اینکه اسلام تکلیف را معین کرده است، ولی تکلیف حکومتی نداریم؟ معنای نداشتن حکومت این است که تمام حدود و ثغور مسلمین از دست برود؛ و ما با بیحالی دست روی دست بگذاریم که هر کاری می‌خواهند بکنند. و ما اگر کارهای آنها را امضا نکنیم، رد نمی‌کنیم. آیا باید این طور باشد؟ یا اینکه حکومت لازم است؛ و اگر خدا شخص معینی را برای حکومت در دوره غیبت تعیین نکرده است، لکن آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان حضرت صاحب (ع) موجود بود برای بعد از غیبت هم قرار داده است. این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد در عده بیشماری از فقهای عصر ما موجود است. اگر با هم اجتماع کنند، می‌توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند.

ولایت فقیه

اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت باشد به پا خاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم (ص) در امر اداره جامعه داشت دارا می‌باشد؛ و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند.

این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (ص) بیشتر از حضرت امیر (ع) بود، یا اختیارات حکومتی حضرت امیر (ع) بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضایل حضرت رسول اکرم (ص) بیش از همه عالم است؛ و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر (ع) از همه بیشتر است؛ لکن زیادی فضایل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی‌دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه، صلوات الله علیهم، در تدارك و بسیج سپاه، تعیین ولات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است؛ منتها شخص معینی نیست، روی عنوان «عالم عادل» است.

ولایت اعتباری

وقتی می‌گوییم ولایتی را که رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) داشتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه (ع) و رسول اکرم (ص) است. زیرا اینجا صحبت از مقام نیست؛ بلکه صحبت از وظیفه است. «ولایت»، یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، يك وظیفه سنگین و مهم است؛ نه اینکه برای کسی شأن و مقام غیر عادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر، «ولایت» مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره، بر خلاف تصویری که خیلی از افراد دارند، امتیاز نیست بلکه وظیفه‌ای خطیر است.

«ولایت فقیه» از امور اعتباری عقلایی «۱» است و واقعیتی جز جعل ندارد؛ مانند جعل (قرار دادن و تعیین) قیّم برای صغار. قیّم ملت با قیّم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد. مثل این است که امام (ع) کسی را برای حضانت «۲»، حکومت، یا منصبی

از مناصب، تعیین کند. در این موارد معقول نیست که رسول اکرم (ص) و امام با فقیه فرق داشته باشد.

مثلاً یکی از اموری که فقیه متصدی ولایت آن است اجرای «حدود» (یعنی قانون جزای اسلام) است. آیا در اجرای حدود بین رسول اکرم (ص) و امام و فقیه امتیازی است؟ یا چون رتبه فقیه پایین‌تر است باید کمتر بزند؟ حد زانی که صد تازیانه است اگر رسول اکرم (ص) جاری کند، ۱۵۰ تازیانه می‌زند، و حضرت امیر المؤمنین (ع) صد تازیانه، و فقیه پنجاه تازیانه؟ یا اینکه حاکم متصدی قوه اجراییه است و باید حد خدا را جاری کند؛ چه رسول الله (ص) باشد، و چه حضرت امیر المؤمنین (ع)، یا نماینده و قاضی آن حضرت در بصره و کوفه، یا فقیه عصر.

دیگر از شئون رسول اکرم (ص) و حضرت امیر (ع) اخذ مالیات، خمس، زکات، جزیه، و خراج اراضی خراجیه «۱» است. آیا رسول اکرم (ص) اگر زکات بگیرد، چقدر می‌گیرد؟ از يك جا ده يك و از يك جا بیست يك؟ حضرت امیر المؤمنین (ع) خلیفه شدند چه می‌کنند؟ جنابعالی فقیه عصر و نافذ الکلمه شدید چطور؟ آیا در این امور ولایت رسول اکرم (ص) با حضرت امیر المؤمنین (ع) و فقیه فرق دارد؟ خداوند متعال رسول اکرم (ص) را «ولی» همه مسلمانان قرار داده؛ و تا وقتی آن حضرت باشند، حتی بر حضرت امیر (ع) ولایت دارند. پس از آن حضرت، امام بر همه مسلمانان، حتی بر امام بعد از خود، ولایت دارد؛ یعنی، او امر حکومتی او درباره همه نافذ و جاری است و می‌تواند قاضی و والی نصب و عزل کند. همین ولایتی که برای رسول اکرم (ص) و امام در تشکیل حکومت و اجرا و تصدی اداره هست، برای فقیه هم هست. لکن فقها «ولی مطلق» به این معنی نیستند که بر همه فقهای زمان خود ولایت داشته باشند و بتوانند فقیه دیگری

را عزل یا نصب نمایند. در این معنا مراتب و درجات نیست که یکی در مرتبه بالاتر و دیگری در مرتبه پایین‌تر باشد؛ یکی والی و دیگری والیت باشد.

پس از ثبوت این مطلب، لازم است که فقها اجتماعاً یا انفراداً برای اجرای حدود و حفظ ثغور و نظام حکومت شرعی تشکیل دهند. این امر اگر برای کسی امکان داشته باشد، واجب عینی است؛ و اگر نه واجب کفایی است «۱». در صورتی هم که ممکن نباشد، ولایت ساقط نمی‌شود، زیرا از جانب خدا منصوبند. اگر توانستند، باید مالیات، زکات، خمس و خراج را بگیرند و در مصالح مسلمین صرف کنند؛ و اجرای حدود کنند. این طور نیست که حالا که نمی‌توانیم حکومت عمومی و سراسری تشکیل بدهیم، کنار بنشینیم؛ بلکه تمام امور [ی] که مسلمین [بدان] محتاجند و از وظایفی است که حکومت اسلامی باید عهده‌دار شود، هر مقدار که می‌توانیم باید انجام دهیم.

ولایت تکوینی

لازمه اثبات ولایت و حکومت برای امام (ع) این نیست که مقام معنوی نداشته باشد. برای امام مقامات معنوی هم هست که جدا از وظیفه حکومت است. و آن، مقام خلافت کلی الهی است که گاهی در لسان ائمه، علیهم السلام، از آن یاد شده است.

خلافتی است تکوینی که به موجب آن جمیع ذرات در برابر «ولی امر» خاضعند. از ضروریات مذهب ماست که کسی به مقامات معنوی ائمه (ع) نمی‌رسد، حتی ملک مقرب و نبی مرسل. اصولاً رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) - طبق روایاتی که داریم - قبل از این عالم انواری بوده‌اند در ظل عرش؛ و در انعقاد نطفه و «طینت» از بقیه مردم امتیاز داشته‌اند «۲». و مقاماتی دارند الی ما شاء الله. چنانکه در روایات «معراج» جبرئیل عرض

می‌کند: لَوْ دَتَوْتُ أَنْمَلَةً، لَأَحْتَرَفْتُ «۳». (هرگاه کمی نزدیکتر می‌شدم، سوخته بودم.) یا این

فرمایش که إِنَّ لَنَا مَعَ اللَّهِ حَالَاتٍ لَا يَسَعُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ «۴». (ما با خدا

حالاتی داریم که نه فرشته مقرب آن را می‌تواند داشته باشد و نه پیامبر مرسل). این جزء

اصول مذهب ماست که ائمه (ع) چنین مقاماتی دارند، قبل از آنکه موضوع حکومت در

میان باشد. چنانکه به حسب روایات این مقامات معنوی برای حضرت زهرا، سلام الله

علیها، هم هست «۱»؛ با اینکه آن حضرت نه حاکم است و نه قاضی و نه خلیفه. این

مقامات سوای وظیفه حکومت است. لذا وقتی می‌گوییم حضرت زهرا، علیها سلام، قاضی

و خلیفه نیست، لازمه‌اش این نیست که مثل من و شماست؛ یا بر ما برتری معنوی ندارد.

همچنین اگر کسی قائل شد که «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» «۲».

سخنی درباره رسول اکرم (ص) گفته بالاتر از اینکه آن حضرت مقام ولایت و حکومت

بر مؤمنان را دارد. و ما در این باره اکنون صحبتی نداریم، زیرا به عهده علم دیگری

است.

حکومت وسیله‌ای است برای تحقق بخشیدن به هدفهای عالی عهده‌دار شدن حکومت فی حد

ذاته شأن و مقامی نیست؛ بلکه وسیله انجام وظیفه اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه

اسلام است. حضرت امیر المؤمنین (ع) درباره نفس حکومت و فرماندهی به ابن عباس

«۳» فرمود: این کفش چقدر می‌ارزد؟ گفت: هیچ. فرمود: فرماندهی بر شما نزد من از

این هم کم ارزشتر است؛ مگر اینکه به وسیله فرماندهی و حکومت بر شما بتوانم حق

(یعنی قانون و نظام اسلام) را برقرار سازم؛ و باطل (یعنی قانون و نظامات ناروا و

ظالمانه) را از میان بردارم «۴». پس، نفس حاکم‌شدن و فرمانروایی وسیله‌ای بیش نیست.

و برای مردان خدا اگر این وسیله به کار خیر و تحقق هدفهای عالی نیاید، هیچ ارزش

ندارد. لذا در خطبه نهج البلاغه می‌فرماید: «اگر حجت بر من تمام نشده و ملزم به این کار نشده بودم، آن را (یعنی فرماندهی و حکومت را) رها می‌کردم». بدیهی است تصدی حکومت به دست آوردن يك وسیله است؛ نه اینکه يك مقام معنوی باشد؛ زیرا اگر مقام معنوی بود، کسی نمی‌توانست آن را غصب کند یا رها سازد. هرگاه حکومت و فرماندهی وسیله اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام شود، قدر و ارزش پیدا می‌کند؛ و متصدی آن صاحب ارجمندی و معنویت بیشتر می‌شود. بعضی از مردم چون دنیا چشمشان را پر کرده، خیال می‌کنند که ریاست و حکومت فی نفسه برای ائمه (ع) شأن و مقامی است، که اگر برای دیگری ثابت شد دنیا به هم می‌خورد. حال آنکه نخست وزیر شوروی یا انگلیس و رئیس جمهور امریکا حکومت دارند، منتها کافرند. کافرند، اما حکومت و نفوذ سیاسی دارند؛ و این حکومت و نفوذ و اقتدار سیاسی را وسیله کامروایی خود از طریق اجرای قوانین و سیاستهای ضد انسانی می‌کنند. ائمه و فقهای عادل موظفند که از نظام و تشکیلات حکومتی برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام و خدمت به مردم استفاده کنند. صرف حکومت برای آنان جز رنج و زحمت چیزی ندارد؛ منتها چه بکنند؟ مأمورند انجام وظیفه کنند. موضوع «ولایت فقیه» مأموریت و انجام وظیفه است.

هدفهای عالی حکومت

حضرت درباره اینکه چرا حاکم و فرمانده و عهده‌دار کار حکومت شده، تصریح می‌کند که برای هدفهای عالی؛ برای اینکه حق را برقرار کند و باطل را از میان ببرد.

فرمایش امام این است که خدایا تو می‌دانی ما برای به دست آوردن منصب و حکومت قیام نکرده‌ایم؛ بلکه مقصود ما نجات مظلومین از دست ستمکاران است. آنچه مرا وادار کرد که

فرماندهی و حکومت بر مردم را قبول کنم، این بود که «خدای تبارک و تعالی از علما تعهد گرفته و آنان را موظف کرده که بر پرخوری و بهره‌مندی ظالمانه ستمگران و گرسنگی جانکاه ستمدیدگان سکوت ننمایند «۱»». یا می‌فرماید:

اللَّهُمَّ، إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ، وَ لَا التَّمَّاسَ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ
الْحُطَامِ.

خدایا، تو خوب می‌دانی که آنچه از ما سر زده و انجام شده، رقابت برای به دست گرفتن قدرت سیاسی، یا جستجوی چیزی از اموال ناچیز دنیا نبوده است.

و بلافاصله درباره اینکه پس او و یارانش به چه منظور کوشش و تلاش می‌کرده‌اند می‌فرماید:

وَ لَكِنْ لِنَرُدَّ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَ تَقَامَ
الْمُعْطَلَّةُ مِنْ حُدُودِكَ.

بلکه برای این بود که اصول روشن دینت را بازگردانیم و به تحقق رسانیم؛ و اصلاح را در کشورت پدید آوریم؛ تا در نتیجه آن بندگان ستمدیده‌ات ایمنی یابند؛ و قوانین (یا قانون جزای) تعطیل شده و بی‌اجرا مانده‌ات به اجرا درآید و برقرار گردد.

خصال لازم برای تحقق این هدفها

حاکمی که می‌خواهد به وسیله تشکیلات دولت و قدرت آمرانه‌ای که دارد هدفهای عالی

اسلام را عملی کند، همان هدفهایی را که امام (ع) شرح داد، بایستی همان خصال

ضروری را که سابقاً اشاره کردیم داشته باشد؛ یعنی، عالم به قانون و عادل باشد. به همین

جهت، حضرت امیر المؤمنین (ع) به دنبال فرمایشات خود در تعیین هدفهای حکومت به خصال لازم حاکم اشاره می‌فرماید:

اللَّهُمَّ اِنِّي اَوَّلُ مَنْ اِنَابَ وَ سَمِعَ وَ اَجَابَ. لَمْ يَسْبِقْنِي اِلَّا رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ
بِالصَّلَاةِ. وَ قَدْ عَلِمْتُمْ اَنَّهُ لَا يَنْبَغِي اَنْ يَكُوْنَ الْوَالِي عَلٰى الْفُرُوْجِ وَ الدِّمَاءِ وَ الْمَغَانِمِ وَ الْاَحْكَامِ
وَ اِمَامَةِ الْمُسْلِمِيْنَ الْبَخِيْلُ. فَتَكُوْنَ فِيْ اَمْوَالِهِمْ نَهْمَةٌ.

خدایا، من اولین کسی بودم که رو به تو آورد؛ و (دینت را که بر زبان رسول الله (ص) جاری شد) شنید و پذیرفت. هیچ کس جز پیغمبر خدا (ص) در نمازگزاردن بر من سبقت نجست. و شما مردم خوب می‌دانید که شایسته نیست کسی که بر نوامیس و خونها و درآمدها و احکام و قوانین و پیشوایی مسلمانان ولایت و حکومت پیدا می‌کند بخیل باشد تا بر اموال مسلمانان حرص ورزد.

وَ لَا الْجَاهِلُ فَيُضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ.

و باید که جاهل (و ناآگاه از قوانین) نباشد تا از روی نادانی مردم را به گمراهی بکشاند.

وَ لَا الْجَافِي فَيَقْطَعُهُمْ بِجَفَائِهِ، وَ لَا الْخَائِفُ لِلدُّوْلِ فَيَتَّخِذُ قَوْمًا دُونَ قَوْمِهِ.

و باید که جفاکار و خشن نباشد تا به علت جفای او مردم با او قطع رابطه و مراوده کنند. و نیز باید که از دولتها نترسد تا با یکی دوستی و با دیگری دشمنی کند.

وَ لَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ وَ يَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ، وَ لَا الْمُعْطَلُ لِلسُّنَّةِ فَيُهْلِكَ
الْاُمَّةَ «۱».

و باید که در کار قضاوت رشوه خوار نباشد تا حقوق افراد را پایمال کند و نگذارد حق به
حقدار برسد. و نباید که سنت و قانون را تعطیل کند تا امت به گمراهی و نابودی نرود.

درست توجه کنید که مطالب این روایت حول دو موضوع دور می‌زند: یکی «علم»، و
دیگری «عدالت». و این دو را خصلت ضروری «والی» قرار داده است. در عبارت و لا
الجاهل فیضلهم بجهله روی خصلت «علم» تکیه می‌کند. و در سایر عبارات روی
«عدالت»، به معنای واقعی، تأکید می‌نماید. عدالت به معنای واقعی این است که در ارتباط
با دول و معاشرت با مردم و معاملات با مردم و دادرسی و قضا و تقسیم درآمد عمومی،
مانند حضرت امیر المؤمنین (ع) رفتار کند؛ و طبق برنامه‌ای که برای مالک اشتر «۲»، و
در حقیقت برای همه والیان و حکام، تعیین فرموده است «۳»؛ چون بخشنامه‌ای است
عمومی که فقها هم اگر والی شدند بایستی دستور العمل خویش بدانند.

ولایت فقیه به استناد اخبار

جانشینان رسول اکرم (ص) فقهای عادلند

از روایاتی که در دلالتش اشکال نیست این روایت است:

قال امیر المؤمنین (ع) قال رسول الله (ص): اللّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي (ثلاث مرّات) قيل: يا
رسول الله، و مَنْ خِلفَاؤُكَ؟ قال: الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي، يَرُؤُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي فَيَعْلَمُونَهَا
النَّاسَ مِنْ بَعْدِي «۱».

امیر المؤمنین (ع) می‌فرماید که رسول الله (ص) فرمود: «خدایا، جانشینان مرا رحمت
کن.» و این سخن را سه بار تکرار فرمود. پرسیده شد که ای پیغمبر خدا، جانشینانت چه

کسانی هستند. فرمود: «کسانی که بعد از من می‌آیند، حدیث و سنت مرا نقل می‌کنند، و آن را پس از من به مردم می‌آموزند».

شیخ صدوق «۱»، علیه الرحمة، این روایت را در کتابهای معانی الاخبار «۲»، عیون اخبار الرضا «۳»، و مجالس «۴»، از پنج طریق - که تقریباً چهار طریق می‌شود، چون دو طریق از بعضی جهات مشترك است - نقل کرده است.

در مواردی که «مُسْنَد» «۵» ذکر شده است، در يك مورد فیعلمونها، و در بقیه موارد

فیعلمونها الناس می‌باشد «۶». و آنجا که «مُرسل» «۷»، ذکر شده است، فقط صدر

روایت است و جمله فیعلمونها الناس من بعدی را ندارد. «۸»

ما درباره این روایت روی دو فرض صحبت می‌کنیم:

فرض کنیم روایت «واحد» باشد و جمله فیعلمونها ... در ذیل حدیث زیاده شده. و یا اینکه

جمله مزبور بوده و افتاده است. و سقوط جمله به واقع نزدیکتر است؛ زیرا اگر اضافه شده

باشد، نمی‌توان گفت از روی خطا یا اشتباه بوده است؛ چون همان طور که عرض شد،

روایت از چند طریق رسیده، و راویان حدیث هم دور از هم زندگی می‌کرده‌اند: یکی در

بلخ، و دیگری در نیشابور، و سومی در جای دیگر. با این وصف نمی‌شود عمداً این جمله

زیاد شده باشد. و بعید به نظر می‌رسد که چند نفر دور از هم به ذهنشان بیاید که چنین

جمله‌ای را به حدیث اضافه کنند. بنا بر این، اگر روایت «واحد» باشد، ما قاطعیم که

جمله فیعلمونها ... از طریقی که صدوق (ره) نقل کرده‌اند ساقط شده و از قلم نساخ افتاده.

یا اینکه صدوق (ره) جمله را ذکر نکرده است.

فرض دیگر اینکه دو حدیث باشد: یکی بدون جمله فیعلمونها ... و دیگری با این جمله وارد شده باشد. بنا بر اینکه جمله مزبور در حدیث باشد، قطعاً کسانی را که شغل آنان نقل حدیث باشد و از خود رأی و فتوایی ندارند شامل نمی‌شود؛ و نمی‌توان گفت بعضی از محدثین که اصلاً حدیث را نمی‌فهمند و مصداق رُبَّ حَامِلٍ فَفَقِهَ لَيْسَ بِفَقِيهِ «۱»

هستند و مانند دستگاه ضبط اخبار و روایات را می‌گیرند و می‌نویسند و در دسترس مردم قرار می‌دهند خلیفه‌اند و علوم اسلامی را تعلیم می‌دهند. البته زحمات آنان برای اسلام و مسلمین ارزنده است، و بسیاری از آنان هم فقیه و صاحب رأی بوده‌اند؛ مانند کلینی «۲» (ره)، شیخ صدوق (ره) و پدر شیخ صدوق «۳» (ره) که از فقها بوده و احکام و علوم اسلام را به مردم تعلیم می‌داده‌اند. ما که می‌گوییم شیخ صدوق (ره) با شیخ مفید «۴» (ره) فرق دارد، مراد این نیست که شیخ صدوق (ره) فقاها نداشته؛ یا اینکه فقاها او از مفید (ره) کمتر بوده است؛ شیخ صدوق (ره) همان کسی است که در يك مجلس تمام اصول و فروع مذهب را شرح داده است «۱»؛ لکن فرق ایشان با مفید (ره) این است که مفید (ره) و امثال ایشان از مجتهدینی هستند که نظر خودشان را در روایات و اخبار به کار می‌برده‌اند؛ و صدوق (ره) از فقهای است که نظر خود را به کار نمی‌برده، یا کمتر به کار می‌برده‌اند.

حدیث‌انهایی را شامل می‌شود که علوم اسلام را گسترش می‌دهند، و احکام اسلام را بیان می‌کنند، و مردم را برای اسلام تربیت و آماده می‌سازند تا به دیگران تعلیم بدهند.

همان طور که رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) احکام اسلام را نشر و بسط می‌دادند؛ حوزه درس داشتند؛ و چندین هزار نفر در مکتب آنان استفادۀ علمی می‌کردند؛ و وظیفه داشتند به مردم یاد بدهند. معنای یعلمونها الناس همین است که علوم اسلام را بین مردم بسط و نشر

بدهند و احکام اسلام را به مردم برسانند. اگر گفتیم که اسلام برای همه مردم دنیاست، این امر جزء واضحات عقول است که مسلمانان، مخصوصاً علمای اسلام، موظفند اسلام و احکام آن را گسترش بدهند و به مردم دنیا معرفی نمایند.

در صورتی که قائل شویم جمله *یَعْلَمُونَهَا النَّاسُ* در ذیل حدیث نبوده است، باید دید فرموده پیغمبر اکرم (ص): *اللَّهُمَّ ارْحَمْ خَلْفَائِي ... الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي* یروون حدیثی و سنتی، چه معنایی دارد. در این صورت، روایت باز راویان حدیثی را که «فقیه» نباشند شامل نمی‌شود. زیرا سنن الهی که عبارت از تمام احکام است، از باب اینکه به پیغمبر اکرم (ص) وارد شده سنن رسول الله (ص) نامیده می‌شود. پس، کسی که می‌خواهد سنن رسول اکرم (ص) را نشر دهد باید تمام احکام الهی را بداند، صحیح را از سقیم تشخیص دهد، اطلاق و تقیید «۲» عام و خاص»، و جمعهای عقلایی «۱»، را ملتفت باشد، روایاتی را که در هنگام «تقیه» وارد شده از غیر آن تمیز بدهد، و موازینی را که برای آن تعیین کرده‌اند بداند. محدثینی که به مرتبه اجتهاد نرسیده‌اند و فقط نقل حدیث می‌کنند این امور را نمی‌دانند، و سنت واقعی رسول الله (ص) را نمی‌توانند تشخیص دهند. و این از نظر رسول الله (ص) بی‌ارزش است. مسلم است که آن حضرت نمی‌خواستند فقط «قال رسول الله (ص)» و «عن رسول الله (ص)»- گرچه دروغ باشد و از آن حضرت نباشد- در بین مردم رواج پیدا کند. بلکه منظورشان این بوده که سنت واقعی نشر شود، و احکام حقیقی اسلام بین مردم گسترش یابد. روایت *مَنْ حَفِظَ عَلَيَّ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا، حَسْرَهُ اللَّهُ* فَفِيهَا «۲»

و دیگر روایاتی که در تمجید از نشر احادیث وارد شده، «۳» مربوط به محدثینی نیست که اصلاً نمی‌فهمند حدیث یعنی چه، اینها راجع به اشخاصی است که بتوانند حدیث رسول

اکرم (ص) را مطابق حکم واقعی اسلام تشخیص دهند. و این ممکن نیست مگر مجتهد و فقیه باشند، که تمام جوانب و قضایای احکام را بسنجند، و روی موازینی که در دست دارند، و نیز موازینی که اسلام و ائمه (ع) معین کرده‌اند، احکام واقعی اسلام را به دست آورند. اینان خلیفه رسول الله (ص) هستند، که احکام الهی را گسترش می‌دهند و علوم اسلامی را به مردم تعلیم می‌کنند، و حضرت در حق آنان دعا کرده است: اللهم ارحم خلفائی.

بنا بر این، جای تردید نیست که روایت اللهم ارحم خلفائی شامل راویان حدیثی که حکم کاتب را دارند نمی‌شود؛ و يك کاتب و نویسنده نمی‌تواند خلیفه رسول اکرم (ص) باشد.

منظور از «خلفا» فقهای اسلامند. نشر و بسط احکام و تعلیم و تربیت مردم با فقهایی است که عادلند؛ زیرا اگر عادل نباشند، مثل قضاتی هستند که روایت بر ضد اسلام جعل کردند؛ مانند سمرة بن جندب «۱» که بر ضد حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت جعل کرد. و اگر فقیه نباشند، نمی‌توانند بفهمند که فقه چیست و حکم اسلام کدام. و ممکن است هزاران روایت را نشر بدهند که از عمال ظلمه و آخوندهای درباری در تعریف سلاطین جعل شده است. به طوری که ملاحظه می‌کنید، با دو روایت ضعیف چه بساطی راه انداخته‌اند «۲»، و آن را در مقابل قرآن قرار داده‌اند- قرآنی که جدیت دارد بر ضد سلاطین قیام کنید و موسی را به قیام علیه سلاطین وامی‌دارد «۱». علاوه بر قرآن مجید، روایات بسیاری در مبارزه با ستمگران و کسانی که در دین تصرف می‌کنند وارد شده است «۲». تنبلیها اینها را کنار گذاشته، آن دو روایت ضعیف را، که شاید «و عاظ السلاطین» جعل کرده‌اند، در دست گرفته و مستند قرار داده‌اند که باید با سلاطین ساخت و درباری شد! اگر اینها اهل روایت و دین‌شناس بودند، به روایات بسیاری که بر ضد ظلمه است عمل می‌کردند. و اگر

اهل روایت هم هستند، باز عدالت ندارند. چون عادل و از معاصی به دور نیستند، از قرآن و آن همه روایت چشم می‌پوشند و به دو روایت ضعیف می‌چسبند! شکم آنهاست که آنها را متوسل به این دو روایت ضعیف کرده، نه علم! این شکم و حب جاه است که انسان را درباری می‌کند، نه روایت.

در هر صورت، گسترش دادن علوم اسلام و نشر احکام با فقهای عادل است تا احکام واقعی را از غیر واقعی، و روایاتی که ائمه (ع) از روی «تقیه» صادر کرده‌اند، تمیز بدهند.

چون می‌دانیم که ائمه ما گاهی در شرایطی بودند که نمی‌توانستند حکم واقع را بگویند؛ و گرفتار حکام ستمگر و جائز بودند، و در حال شدت تقیه و خوف به سر می‌بردند (البته خوف از برای مذهب داشتند نه برای خودشان.) که اگر در بعضی موارد تقیه نمی‌شد، حکام ستمگر ریشه مذهب را قطع می‌کردند.

و اما دلالت حدیث شریف بر «ولایت فقیه» نباید جای تردید باشد، زیرا «خلافت» همان جانشینی در تمام شؤون نبوت است؛ و جمله اللهم ارحم خلفائی دست کم از جمله علیّ خلیفتی ندارد. و معنی «خلافت» در آن غیر معنی خلافت در دوم نیست. و جمله الذین یأتون من بعدی و یروون حدیثی معرفی خلفاست، نه معنی خلافت؛ زیرا معنی خلافت در صدر اسلام امر مجهولی نبود که محتاج بیان باشد و سائل نیز معنی خلافت را نپرسید، بلکه اشخاص را خواست معرفی فرماید. و ایشان با این وصف معرفی فرمودند. جای تعجب است که هیچ کس از جمله علیّ خلیفتی یا الأئمة خلفائی؛ «مسأله گویی» نفهمیده، و استدلال برای خلافت و حکومت ائمه به آن شده است، لکن در جمله خلفایی که رسیده‌اند توقف نموده‌اند. و این نیست مگر به واسطه آنکه گمان کرده‌اند خلافت رسول الله محدود به

حد خاصی است، یا مخصوص به اشخاص خاصی، و چون ائمه، علیهم السلام، هر يك خلیفه هستند، نمی‌شود پس از ائمه علما فرمانروا و حاکم و خلیفه باشند؛ و باید اسلام بی‌سرپرست و احکام اسلام تعطیل باشد! و حدود و ثغور اسلام دستخوش اعدای دین باشد! و آن همه کجروی رایج شود که اسلام از آن بری است.

بحث در روایت اذا مات المؤمن ...

«محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن علی بن ابی حمزة، قال سمعت أبا الحسن موسى بن جعفر، عليهما السلام، يقول: إذا مات المؤمن، بَكَتَ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ بَقَاعُ الْأَرْضِ الَّتِي كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهَا، وَ أَبْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَ يَصْعَدُ فِيهَا بِأَعْمَالِهِ؛ وَ تُلَمُّ فِي الْأِسْلَامِ تَلْمَةً لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ، لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْأِسْلَامِ كَحِصْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا «۱»».

می‌گوید از امام موسی بن جعفر الصادق (ع) شنیدم که می‌فرمود: «هرگاه مؤمن (یا فقیه مؤمن) بمیرد، فرشتگان بر او می‌گریند و قطعات زمینی که بر آن به پرستش خدا برمی‌خاسته و درهای آسمان که با اعمالش بدان فرامی‌رفته است. و در (دژ) اسلام شکافی پدیدار خواهد شد که هیچ چیز آن را ترمیم نمی‌کند، زیرا فقهای مؤمن دژهای اسلامند، و برای اسلام نقش حصار مدینه را برای مدینه دارند.»

درباره متن این روایت

در همین باب از کتاب کافی روایت دیگری هست که به جای اذا مات المؤمن جمله اذا مات المؤمن الفقیه دارد «۲». در حالی که صدر روایتی که نقل کردیم کلمه الفقیه را ندارد، لکن از ذیل آن، که تعلیل می‌فرماید به لَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ معلوم می‌شود کلمه

«فقیه» از بالای روایت افتاده است. مخصوصاً با مناسبتی که از تلم فی الاسلام،

«حصن»، و مانند آن استفاده می‌شود که تمام مناسب با «فقها» ست.

در مفهوم روایت

اینکه می‌فرماید: «مؤمنان فقیه دژهای اسلامند» در حقیقت فقها را موظف و مأمور می‌کند

که نگهبان باشند، و از عقاید و احکام و نظامات اسلام نگهبانی کنند. بدیهی است این

فرمایش امام به هیچ وجه جنبه تشریفات ندارد. مثل تعارفاتی نیست که به هم می‌کنیم. من

به شما «شریعتمدار» می‌گویم، و شما به من «شریعتمدار» می‌گویید! یا مثل اینکه پشت

پاکت به هم می‌نویسیم: حضرت مستطاب حجت الاسلام. اگر فقیه کنج منزل بنشیند و در

هیچ امری از امور دخالت نکند، نه قوانین اسلام را حفظ کند، نه احکام اسلام را نشر دهد،

نه دخالت در امور اجتماعی مسلمانان کند، و نه اهتمام به امور مسلمین داشته باشد، به او

«حصن الاسلام» گفته می‌شود؟ او حافظ اسلام است؟ اگر رئیس حکومتی به صاحب

منصب یا سرداری بگوید: برو فلان ناحیه را حفظ کن و حافظ آن ناحیه باش. وظیفه

نگهبانی او اجازه می‌دهد که برود خانه بخوابد تا دشمن بیاید آن ناحیه را از بین ببرد؟ یا

به هر نحوی که می‌تواند باید در حفظ آن ناحیه جدیت کند؟ اگر بگویید که ما بعضی احکام

اسلام را حفظ می‌کنیم، من از شما سؤال می‌کنم: آیا حدود را جاری و قانون جزای اسلام

را اجرا می‌کنید؟ نه. شکافی در اینجا ایجاد گردید. و در هنگامی که شما وظیفه نگهبانی

داشتید، قسمتی از دیوار خراب شد. مرزهای مسلمین و تمامیت ارضی وطن اسلامی را

حفظ می‌کنید؟ نه، کار ما دعاگویی است! قسمت دیگر دیوار هم فرو ریخت. شما از

ثروتمندان حقوق فقرا را می‌گیرید و به آنان می‌رسانید؟

چون وظیفه اسلامی شما این است که بگیرید و به دیگران بدهید. نه! اینها مربوط به ما نیست. ان شاء الله دیگران می‌آیند انجام می‌دهند! دیوار دیگر هم خراب شد. شما مانند مثل شاه سلطان حسین و اصفهان «۱»! این چه «حصنی» است که هر گوشه‌ای را به آقای «حصن الاسلام» عرضه بداریم عذرخواهی می‌کند! آیا معنی «حصن» همین است؟

اینکه فرموده‌اند «فقها حصون اسلامند» یعنی مکلفند اسلام را حفظ کنند، و زمینه‌ای را فراهم آورند که بتوانند حافظ اسلام باشند. و این از اهم واجبات است. و از واجبات مطلق می‌باشد نه مشروط «۱». و از جاهایی است که فقهای اسلام باید دنبالش بروند، حوزه‌های دینی باید به فکر باشند و خود را مجهز به تشکیلات و لوازم و قدرتی کنند که بتوانند اسلام را به تمام معنا نگهداری کنند، همان گونه که خود رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) حافظ اسلام بودند و عقاید و احکام و نظامات اسلام را به تمام معنا حفظ می‌کردند.

ما تمام جهات را کنار گذاشته‌ایم، و مقداری از احکام را گرفته، خلفاً عن سلف «۲»، مباحثه می‌کنیم. بسیاری از احکام اسلام جزء علوم غریبه «۳» شده است! اصلاً اسلام غریب است. از آن فقط اسمی مانده است. تمام جزایات اسلام که بهترین قانون جزایی است که برای بشر آمده، الان بکلی فراموش شده، و لم یبق الا اسم «۴». تمام آیات شریفه که برای جزایات و حدود آمده است لم یبق الا قراءته ما قرائت می‌کنیم: «الزانیة و الزانی فاجلدوا کلّ واحدٍ منهما مائة جلدة» «۵»

اما تکلیف نداریم. فقط باید قرائت کنیم تا قرائت ما خوب شود و از مخرج ادا کنیم! اما اینکه واقعیت‌های اجتماعی چگونه است، و جامعه اسلامی در چه حالی است، و فحشا و فساد چگونه رواج پیدا کرده، و حکومتها مؤید و پشتیبان زناکاران هستند، به ما مربوط

نیست! ما فقط بفهمیم که برای زن و مرد زناکار این مقدار حد تعیین شده است، ولی جریان حد و اجرای قانون مبارزه با زنا به عهده چه کسی می‌باشد، به ما ربطی ندارد! می‌پرسم آیا رسول اکرم (ص) این طور بودند؟ قرآن را می‌خواندند و کنار می‌گذاشتند و به حدود و اجرای قانون کاری نداشتند؟ خلفای بعد از رسول اکرم (ص) بنایشان بر این بود که مسائل را دست مردم بدهند و بگویند با شما کاری نداریم؟ یا به عکس، حدود معین کرده بودند و شلاق می‌زدند و رجم می‌کردند، حبس ابد می‌کردند، نفی بلد می‌کردند؟ به فصل «حدود» و «دیات» اسلام رجوع کنید، می‌بینید همه اینها از اسلام است، و اسلام برای این امور آمده است. اسلام آمده تا به جامعه نظم بدهد، امامت اعتباری و حکومت برای تنظیم امور جامعه است.

ما مکلف هستیم که اسلام را حفظ کنیم. این تکلیف از واجبات مهم است؛ حتی از نماز و روزه واجبتر است. همین تکلیف است که ایجاب می‌کند خونها در انجام آن ریخته شود. از خون امام حسین (ع) که بالاتر نبود، برای اسلام ریخته شد. و این روی همان ارزشی است که اسلام دارد. ما باید این معنا را بفهمیم، و به دیگران هم تعلیم بدهیم. شما در صورتی خلفای اسلام هستید که اسلام را به مردم بیاموزید. و نگویند بگذار تا امام زمان (ع) بیاید. شما نماز را هیچ وقت می‌گذارید تا وقتی امام زمان (ع) آمد بخوانید؟ حفظ اسلام واجبتر از نماز است. منطق حاکم خمین را نداشته باشید که می‌گفت: باید معاصی را رواج داد تا امام زمان (ع) بیاید! اگر معصیت رواج پیدا نکند، حضرت ظهور نمی‌کند! اینجا ننشینید فقط مباحثه کنید؛ بلکه در سایر احکام اسلام مطالعه کنید؛ حقایق را نشر دهید؛ جزوه بنویسید و منتشر کنید، البته مؤثر خواهد بود. من تجربه کرده‌ام که تأثیر دارد.

*** بحث در روایت الفقهاء امناء الرسل

على عن ابيه، عن التّوْفلي، عن السكوني، عن ابي عبد الله، عَلَيْهِ السَّلَام، قال قال رَسُولُ اللَّهِ
(ص) الْفُقَهَاءُ أَمْنَاءُ الرَّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا؟
قال: اتَّبَاعُ السُّلْطَانِ. فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ، فَاحْذَرُواهُمْ عَلَى دِينِكُمْ «١»

رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «فقها امین و مورد اعتماد پیامبرانند تا هنگامی که وارد
(مطامع و لذایذ و ثروت‌های ناروای) دنیا نشده باشند. گفته شد: ای پیغمبر خدا، وارد
شدنشان به دنیا چیست. می‌فرماید: پیروی کردن قدرت حاکمه. بنا بر این اگر چنان کردند،
بایستی از آنها بر دینتان بترسید و پرهیز کنید».

بررسی تمام این روایت محتاج به بحث طولانی است، ما فقط درباره جمله الفقهاء امناء
الرسول که مورد نظر و مربوط به «ولایت فقیه» می‌باشد، صحبت می‌کنیم. ابتدا باید دید
پیغمبران چه وظایف و اختیارات و شغلی دارند تا معلوم شود فقها، که مورد اعتماد و
امانتدار ایشان هستند، چه وظایفی بر عهده دارند.

هدف بعثتها و وظایف انبیا

به حکم عقل و ضرورت ادیان، هدف بعثت و کار انبیا (ع) تنها مسأله گویی و بیان احکام
نیست. این طور نیست که مثلاً مسائل و احکام از طریق وحی به رسول اکرم (ص) رسیده
باشد، و آن حضرت و حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه (ع) مسأله‌گوهایی باشند که
خداوند آنان را تعیین فرموده تا مسائل و احکام را بدون خیانت برای مردم نقل کنند؛ و آنان
نیز این امانت را به فقها و اگذار کرده باشند تا مسائلی را که از انبیا گرفته‌اند بدون خیانت
به مردم برسانند، و معنای الفقهاء امناء الرسول این باشد که فقها در مسأله گفتن امین باشند.

در حقیقت، مهمترین وظیفه انبیا (ع) برقرار کردن يك نظام عادلانه اجتماعی از طریق اجرای قوانین و احکام است، که البته با بیان احکام و نشر تعالیم و عقاید الهی ملازمه دارد. چنانکه این معنا از آیه شریفه به وضوح پیدا است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (۱)

«هدف بعثتها به طور کلی این است که مردمان بر اساس روابط اجتماعی عادلانه نظم و ترتیب پیدا کرده، قد آدمیت راست گردانند. و این با تشکیل حکومت و اجرای احکام امکانپذیر است. خواه نبی خود موفق به تشکیل حکومت شود، مانند رسول اکرم (ص)، و خواه پیروانش پس از وی توفیق به تشکیل حکومت و برقراری نظام عادلانه اجتماعی را پیدا کنند. خداوند متعال که در باب «خمس» می‌فرماید:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ ...» (۱) یا درباره «زکات» می‌فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً ...» (۲) یا درباره «خراجات» دستوراتی صادر می‌فرماید، در حقیقت رسول اکرم (ص) را نه برای فقط بیان این احکام برای مردم، بلکه برای اجرای آنها موظف می‌کند. همان طور که باید اینها را میان مردم نشر دهد، مأمور است که اجرا کند. مالیاتهایی نظیر خمس و زکات و خراج را بگیرد و صرف مصالح مسلمین کند؛ عدالت را بین ملتها و افراد مردم گسترش دهد، اجرای حدود و حفظ مرز و استقلال کشور کند، و نگذارد کسی مالیات دولت اسلامی را حیف و میل نماید. اینکه خداوند رسول اکرم (ص) را رئیس قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۳). مراد این نبوده که اگر پیغمبر اکرم (ص) مسأله گفت، قبول کنیم و عمل نماییم. عمل کردن به احکام، اطاعت خداست. همه کارهای عبادی و غیر عبادی که مربوط به احکام است اطاعت خدا می‌باشد. متابعت

از رسول اکرم (ص) عمل کردن به احکام نیست، مطلب دیگری است. البته اطاعت رسول اکرم (ص) به يك معنا اطاعت خداست، چون خدا دستور داده از پیغمبرش اطاعت کنیم. اگر رسول اکرم (ص)، که رئیس و رهبر جامعه اسلامی است، امر کند و بگوید همه باید با سپاه اسامه «۴» به جنگ بروند، کسی حق تخلف ندارد «۵». این امر خدا نیست، بلکه امر رسول است. خداوند حکومت و فرماندهی را به آن حضرت واگذار کرده است، و حضرت هم بنا بر مصالح به تدارك و بسیج سپاه می‌پردازد؛ والی و حاکم و قاضی تعیین می‌کند، یا برکنار می‌سازد.

فقها در اجرای قوانین و فرماندهی سپاه و اداره جامعه و دفاع از کشور و دادرسی و قضاوت مورد اعتماد پیامبرند بنا بر این، الفقهاء امناء الرسل یعنی کلیه اموری که به عهده پیغمبران است، فقهای عادل موظف و مأمور انجام آند. گرچه «عدالت» اعم از «امانت» است و ممکن است کسی در امور مالی امین باشد اما در عین حال عادل نباشد، لکن مراد از امناء الرسل کسانی هستند که از هیچ حکمی تخلف نکنند، و پاک و منزه باشند، چنانکه در ذیل حدیث می‌فرماید:

ما لم یدخلوا فی الدنیا. یعنی تا هنگامی که به منجلا ب دنیا طلبی در نیامده‌اند. پس اگر فقیهی در فکر جمع‌آوری مال دنیا باشد، عادل نیست، و نمی‌تواند امین رسول اکرم (ص) و مجری احکام اسلام باشد. فقط فقهای عادلند که احکام اسلام را اجرا کرده نظامات آن را مستقر می‌گردانند، حدود و قصاص را جاری می‌نمایند، حدود و تمامیت ارضی وطن مسلمانان را پاسداری می‌کنند. خلاصه، اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت به عهده فقهاست: از گرفتن خمس و زکات و صدقات و جزیه و خراج، و صرف آن در مصالح

مسلمین تا اجرای حدود و قصاص که باید تحت نظر مستقیم حاکم باشد- و ولی مقتول هم بدون نظارت او نمی‌تواند عمل کند حفظ مرزها و نظم شهرها- همه و همه.

همان طور که پیغمبر اکرم (ص) مأمور اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود و خداوند او را رئیس و حاکم مسلمین قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است، فقهای عادل هم بایستی رئیس و حاکم باشند، و اجرای احکام کنند و نظام اجتماعی اسلام را مستقر گردانند.

حکومت بر وفق قانون

چون حکومت اسلام حکومت قانون است، قانون‌شناسان، و از آن بالاتر دین‌شناسان، یعنی فقها، باید متصدی آن باشند. ایشان هستند که بر تمام امور اجرایی و اداری و برنامه‌ریزی کشور مراقبت دارند. فقها در اجرای احکام الهی امین هستند. در اخذ مالیات، حفظ مرزها، اجرای حدود امینند. نباید بگذارند قوانین اسلام معطل بماند، یا در اجرای آن کم و زیاد شود. اگر فقیه بخواهد شخص زانی را حد بزند، با همان ترتیب خاص که معین شده باید بیاورد در میان مردم و صد تازیانه بزند. حق ندارد يك تازیانه اضافه بزند، یا ناسزا بگوید، يك سیلی بزند، یا يك روز او را حبس کند. همچنین اگر به اخذ مالیات پرداخت، باید روی موازین اسلام، یعنی بر وفق قانون اسلام عمل کند. حق ندارد يك شاهی اضافه بگیرد. نباید بگذارد در بیت المال هرج و مرج واقع شود، و يك شاهی ضایع گردد. اگر فقیهی بر خلاف موازین اسلام کاری انجام داد «نعوذ بالله» فسقی مرتکب شد، خود به خود از حکومت منعزل است، زیرا از امانتداری ساقط شده است.

حاکم در حقیقت قانون است. همه در امان قانونند، در پناه قانون اسلامند. مردم و مسلمانان در دایره مقررات شرعی آزادند، یعنی بعد از آنکه طبق مقررات شرعی عمل کردند، کسی حق ندارد بگوید اینجا بنشین یا آنجا برو. این حرفها در کار نیست. آزادی دارند و حکومت عدل اسلامی چنین است. مثل این حکومتها نیست که امنیت را از مردم سلب کرده‌اند. هر کس در خانه خود می‌لرزد که شاید الان بریزند و کاری انجام دهند.

چنانکه در حکومت معاویه و حکومت‌های مانند آن امنیت را از مردم سلب نموده و مردم امان نداشتند. به تهمت یا صرف احتمال می‌کشتند، تبعید می‌کردند، و حبس می‌کردند. حبس‌های طویل‌مدت. چون حکومت اسلامی نبود. هرگاه حکومت اسلامی تأسیس شود، همه در سایه قانون با امنیت کامل به سر می‌برند، و هیچ حاکمی حق ندارد بر خلاف مقررات و قانون شرع مطهر قدمی بردارد.

پس، معنای «امین» این است که فقها تمام اموری را که اسلام مقرر داشته به طور امانت اجرا کنند، نه اینکه تنها مسأله بگویند. مگر امام مسأله‌گو بود و تنها بیان قانون می‌کرد؟ مگر پیامبران مسأله‌گو بودند تا فقها در مسأله‌گویی امین آنها باشند؟ البته مسأله‌گویی و بیان قوانین هم یکی از وظایف فقهی است، لکن اسلام به قانون نظر «آلی» دارد، یعنی، آن را آلت و وسیله تحقق عدالت در جامعه می‌داند، وسیله اصلاح اعتقادی و اخلاقی و تهذیب انسان می‌داند. قانون برای اجرا و برقرار شدن نظم اجتماعی عادلانه به منظور پرورش انسان مهذب است. وظیفه مهم پیغمبران اجرای احکام بوده، و قضیه نظارت و حکومت مطرح بوده است.

روایت حضرت رضا (ع) را خواندم که لو لم يجعل لهم اماماً قیماً حافظاً مستودعاً، لدرست الملة ... به طور قضیه کلی می‌فرماید: برای مردم امام قیّم حافظ امین لازم است.

و در این روایت می‌فرماید: فقها اُمّای رسل هستند. از این صغرا و کبرا «۱» برمی‌آید که فقها باید رئیس ملت باشند تا نگذارند اسلام مندرس شود و احکام آن تعطیل شود. چون فقهای عادل در کشورهای مسلمان‌نشین حکومت نداشته و ولایتشان برقرار نشده، اسلام مندرس گشته و احکام آن تعطیل شده است. فرمایش حضرت رضا (ع) به تحقق پیوسته است. تجربه صحت آن را بر همه ثابت کرده است.

اکنون اسلام مندرس نشده است؟ اکنون که در بلاد اسلامی احکام اسلام اجرا نمی‌گردد، حدود جاری نمی‌شود، احکام اسلام حفظ نشده، نظام اسلام از بین رفته، هرج و مرج و عنان گسیختگی متداول شده، اسلام مندرس نیست؟ آیا اسلام همین است که در کتابها نوشته شود؟ مثلاً در کافی نوشته و کنار گذاشته شود؟ اگر در خارج احکام اجرا نشد، و حدود جاری نگشت، دزد به سزای خود نرسید، غارتگران و ستمگران و مختلسین به کیفر نرسیدند، و ما فقط قانون را گرفتیم و بوسیدیم و کنار گذاشتیم، قرآن را بوسیدیم و حفظ کردیم، و شبهای جمعه سوره «یاسین» خواندیم، اسلام حفظ شده است؟

چون بسیاری از ما فکر نکردیم که ملت اسلام باید با حکومت اسلامی اداره و منظم شود، کار به اینجا رسید که نه تنها نظم اسلام در کشورهای اسلامی برقرار نیست و قوانین ظالمانه و فاسدکننده به جای قانون اسلام اجرا می‌شود، بلکه برنامه‌های اسلام در ذهن خود آقایان علما هم کهنه شده، به طوری که وقتی صحبت می‌شود، می‌گویند الفقهاء امناء الرسل یعنی در گفتن مسائل امین هستند. آیات قرآن را نشنیده می‌گیرند، و آن همه روایات را که دلالت دارد بر اینکه در زمان غیبت علمای اسلام «والی» هستند تأویل می‌کنند که مراد «مسأله گویی» است. آیا امانتداری این طور است؟ آیا امین لازم نیست که نگذارد احکام اسلام تعطیل شود، و تبهکاران بدون کیفر بمانند؟ نگذارد در مالیاتها و درآمدهای

کشور این قدر هرج و مرج و حیف و میل واقع شود و چنین تصرفات ناشایسته بشود؟

بدیهی است که اینها امین لازم دارد. و وظیفه فقهاست که امانتداری کنند. و در این

صورت امین و عادل خواهند بود.

*** منصب قضا متعلق به کیست

عن محمد بن یحیی، عن محمد بن احمد، عن یعقوب بن یزید، عن یحیی بن مبارک، عن عبد الله بن جبلة، عن ابی جمیلة، عن اسحاق ابن عمار، عن ابی عبد الله (ع) قال قال امیر المؤمنین، صلوات الله علیه، لشریح: یا شریح قد جئست مجلساً لا یجلسه (ما جلسه) الا نبی أو وصی نبی أو شقی «۱».

حضرت امیر المؤمنین (ع) خطاب به شریح می‌فرماید: «تو بر مقام و منصبی قرار

گرفته‌ای که جز نبی یا وصی نبی و یا شقی کسی بر آن قرار نمی‌گیرد».

و شریح چون نبی و وصی نبی نیست، شقی بوده است که بر مسند قضاوت نشسته است.

شریح «۲» کسی است که در حدود پنجاه- شصت سال منصب قضاوت را در کوفه

عهده‌دار بود، و از آن آخوندهایی که به واسطه تقرب به دستگاه معاویه حرفهایی زده و

فتواهایی صادر کرده، و بر خلاف حکومت اسلامی قیام کرده است. حضرت امیر

المؤمنین (ع) در دوران حکومت خود هم نتوانست او را عزل کند. رجاله نگذاشتند، و به

عنوان اینکه «شیخین» او را نصب کرده‌اند و شما بر خلاف آنان عمل نکنید، او را بر

حکومت عدل آن حضرت تحمیل کردند. منتها حضرت نمی‌گذاشتند بر خلاف قانون

دادرسی کند.

دادرسی با فقیه عادل است

از روایت بر می‌آید که تصدی منصب قضا با پیغمبر (ص) یا وصی اوست. در اینکه فقهای عادل به حسب تعیین ائمه (ع) منصب قضا (دادرسی) را دارا هستند و منصب قضا از مناصب فقهای عادل است، اختلافی نیست. بر خلاف مسأله «ولایت» «۳» که بعضی مانند مرحوم نراقی «۱»، و از متأخرین مرحوم نایینی «۲»، تمام مناصب و شئون اعتباری امام را برای فقیه ثابت می‌دانند «۳»، و بعضی نمی‌دانند. اما اینکه منصب قضاوت متعلق به فقهای عادل است، محل اشکال نیست و تقریباً از واضحات است.

نظر به اینکه فقها مقام نبوت را دارا نمی‌باشند، و شکی نیست که «شقی» هم نیستند، بالضروره باید بگوییم که «اوصیا» یعنی جانشینان رسول اکرم (ص) می‌باشند. منتها از آنجا که غالباً وصی نبی را عبارت از وصی دست اول و بلافصل گرفته‌اند، لذا به این گونه روایات اصلاً تمسک نشده است. لکن حقیقت این است که دایره مفهوم «وصی نبی» توسعه دارد و فقها را هم شامل می‌شود. البته وصی بلافصل حضرت امیر (ع) است، و بعد از او ائمه (ع) می‌باشند، و امور مردم به آنان محول شده است. تصور نشود که منصب حکومت یا قضا برای حضرات ائمه (ع) شأنی بوده است. زمامداری فقط از جهت اینکه بتوانند حکومت عدل را برپا کنند و عدالت اجتماعی را بین مردم تطبیق و تعمیم دهند، قابل اهمیت بوده است، لکن مقامات روحانی ائمه (ع) که فوق ادراک بشر می‌باشد، به نصب و جعل مربوط نیست، چنانچه اگر رسول اکرم (ص) حضرت امیر (ع) را وصی هم قرار نمی‌داد، مقامات معنوی آن حضرت محفوظ بود. این مقام حکومت و منصب نیست که به انسان شأن و منزلت معنوی می‌دهد، بلکه این منزلت و مقام معنوی است که انسان را شایسته برای حکومت و مناصب اجتماعی می‌سازد.

در هر حال، از روایت می‌فهمیم که «فقها» اوصیای دست دوم رسول اکرم (ص) هستند، و اموری که از طرف رسول الله (ص) به ائمه (ع) واگذار شده، برای آنان نیز ثابت است، و باید تمام کارهای رسول خدا را انجام دهند؛ چنانکه حضرت امیر (ع) انجام داد.

روایت دیگر که از ادله یا مؤیدات مطلب است و از حیث سند و دلالت از روایت اول بهتر می‌باشد، از طریق کلینی نقل شده و از این طریق ضعیف است «۱». لکن صدوق، روایت را از طریق سلیمان بن خالد «۲» آورده که صحیح و معتبر می‌باشد «۳». روایت چنین است:

و عن عدة من اصحابنا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ،
عَنْ ابْنِ مَسْكَانٍ، عَنْ سَلِيمَانَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: اتَّقُوا الْحُكُومَةَ، فَإِنَّ
الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلْإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ، لِنَبِيِّ (كَنْبِيِّ)، أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ
«۴». «۵»

امام می‌فرماید: از حکم کردن (دادرسی) بپرهیزید، زیرا حکومت (دادرسی) فقط برای امامی است که عالم به قضاوت (و آیین دادرسی و قوانین) و عادل در میان مسلمانان باشد، برای پیغمبر است یا وصی پیغمبر.

ملاحظه می‌کنید کسی که می‌خواهد حکومت (دادرسی) کند، اولاً باید امام باشد. در اینجا معنای لغوی «امام» که عبارت از رئیس و پیشوا باشد مقصود است، نه معنای اصطلاحی. به همین جهت، نبی را هم امام دانسته است. اگر معنای اصطلاحی «امام» مراد بود، قید «عالم» و «عادل» زاید می‌نمود.

دوم، اینکه عالم به قضا باشد. اگر امام بود لکن علم به قضا نداشت، یعنی قوانین و آیین دادرسی اسلام را نمی‌دانست، حق قضاوت ندارد.

سوم، اینکه باید عادل باشد.

پس، قضا (دادرسی) برای کسی است که این سه شرط (یعنی رئیس و عالم و عادل بودن) را داشته باشد. بعد می‌فرماید که این شروط بر کسی جز نبی یا وصی نبی منطبق نیست.

قبلاً عرض کردم که منصب قضا برای فقیه عادل است. و این موضوع از ضروریات فقه است و در آن خلافی نیست. اکنون باید دید شرایط قضاوت در فقیه موجود است یا نه.

بدیهی است منظور فقیه «عادل» است، نه هر فقیهی. فقیه طبعاً عالم به قضاست، چون فقیه به کسی اطلاق می‌شود که نه فقط عالم به قوانین و آیین دادرسی اسلام، بلکه عالم به عقاید و قوانین و نظامات و اخلاق باشد، یعنی دین‌شناس به تمام معنای کلمه باشد. فقیه وقتی عادل هم شد دو شرط را دارد. شرط دیگر این بود که امام یعنی رئیس باشد. و گفتیم که فقیه عادل مقام امامت و ریاست را برای قضاوت- به حسب تعیین امام (ع)- داراست. آن گاه امام (ع) حصر فرموده که این شروط جز بر نبی یا وصی نبی بر دیگری منطبق نیست. فقها چون نبی نیستند پس وصی نبی یعنی جانشین او هستند. بنا بر این، آن مجهول از این معلوم به دست می‌آید که «فقیه» وصی رسول اکرم (ص) است و در عصر غیبت، امام المسلمین و رئیس المله می‌باشد، و او باید قاضی باشد، و جز او کسی حق قضاوت و دادرسی ندارد.

در رویدادهای اجتماعی به که رجوع کنیم

روایت سوم، توقیعی «۱» است که مورد استدلال واقع شده، و ما کیفیت استدلال را

عرض می‌کنیم:

فی کتاب إكمال الدين و إتمام النعمة «۱» عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ، قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعُمَرِيَّ أَنْ يُوَصِّلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ اشْكَلْتُ عَلَى. فَوَرَدَ التَّوْقِيعُ بِخَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ (ع): أَمَّا مَا سَأَلْتُ عَنْهُ. أَرَشَدَكَ اللَّهُ وَ تَبَّتْكَ (الی ان قال) وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ، فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثِنَا. فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ، وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ. وَ أَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعُمَرِيَّ، فَارْضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ عَنْ أَبِيهِ، فَإِنَّهُ ثِقَّتِي وَ كِتَابُهُ كِتَابِي. «۲»

اسحاق بن یعقوب «۳» نامه‌ای برای حضرت ولی عصر (عج) می‌نویسد، و از مشکلاتی که برایش رخ داده سؤال می‌کند. و محمد بن عثمان عمری، نماینده آن حضرت، نامه را می‌رساند. جواب نامه به خط مبارک صادر می‌شود که «... در حوادث و پیشامدها به روایان حدیث ما رجوع کنید، زیرا آنان حجت من بر شمایند، و من حجت خدایم...» منظور از «حوادث واقعه» که در این روایت آمده مسائل و احکام شرعیه نیست. نویسنده نمی‌خواهد بپرسد درباره مسائل تازه‌ای که برای ما رخ می‌دهد چه کنیم. چون این موضوع جزء واضحات مذهب شیعه بوده است و روایات متواتره دارد که در مسائل باید به فقها رجوع کنند «۴». در زمان ائمه (ع) هم به فقها رجوع می‌کردند و از آنان می‌پرسیدند. کسی که در زمان حضرت صاحب، سلام الله علیه، باشد و با نواب اربعه

«۵» روابط داشته باشد و به حضرت نامه بنویسد و جواب دریافت کند، به این موضوع توجه دارد که در فراگرفتن مسائل به چه اشخاص باید رجوع کرد.

منظور از «حوادث واقعه» پیشامدهای اجتماعی و گرفتاریهایی بوده که برای مردم و مسلمین روی می‌داده است. و به طور کلی و سر بسته سؤال کرده اکنون که دست ما به شما نمی‌رسد، در پیشامدهای اجتماعی باید چه کنیم، وظیفه چیست؟ یا حوادثی را ذکر کرده، و پرسیده در این حوادث به چه کسی رجوع کنیم؟ آنچه به نظر می‌آید این است که به طور کلی سؤال کرده، و حضرت طبق سؤال او جواب فرموده‌اند که در حوادث و مشکلات به روایت احادیث ما، یعنی فقها، مراجعه کنید. آنها حجت من بر شما می‌باشند، و من حجت خدا بر شمایم.

«حجت خدا» یعنی چه؟ شما از کلمه «حجة الله» چه می‌فهمید؟ یعنی خیر «واحد» حجت است «۱»؟ و اگر زراره «۲» روایتی را نقل کرد حجت می‌باشد؟ حضرت امام زمان نظیر زراره است که اگر خبری از رسول اکرم (ص) نقل کرد، باید بپذیریم و عمل کنیم؟ اینکه می‌گویند «ولی امر» حجت خداست، آیا در مسائل شرعی حجت است که برای ما مسأله بگوید؟ اگر رسول اکرم (ص) فرموده بود که من می‌روم، و امیر المؤمنین (ع) حجت من بر شماست. شما از این می‌فهمید که حضرت رفتند، کارها همه تعطیل شد فقط مسأله گویی مانده که آن هم به حضرت امیر (ع) واگذار شده است؟ یا اینکه «حجة الله» یعنی همان طور که حضرت رسول اکرم (ص) حجت است و مرجع تمام مردم، خدا او را تعیین کرده تا در همه کارها به او رجوع کنند، فقها هم مسئول امور و مرجع عام توده‌های مردم هستند؟

«حجة الله» کسی است که خداوند او را برای انجام اموری قرار داده است، و تمام کارها، افعال و اقوال او حجت بر مسلمین است. اگر کسی تخلف کرد، بر او احتجاج (و اقامه برهان و دعوی) خواهد شد. اگر امر کرد که کاری انجام دهید، حدود را این طور جاری کنید، غنائم، زکات و صدقات را به چنین مصارفی برسانید و شما تخلف کردید، خداوند در روز قیامت بر شما احتجاج می‌کند. اگر با وجود حجت برای حل و فصل امور به دستگاه ظلم رجوع کردید، خداوند در روز قیامت بر شما احتجاج خواهد کرد که من برای شما حجت قرار دادم، چرا به ظلمه و دستگاه قضایی ستمگران مراجعه کردید. خدا به وجود حضرت امیر المؤمنین (ع) بر متخلفین و آنها که کجروی داشتند احتجاج می‌کند، بر متصدیان خلافت، بر معاویه، و خلفای بنی امیه و بنی عباس، و بر کسانی که طبق خواسته‌های آنان عمل می‌کنند، احتجاج می‌شود که چرا زمام مسلمین را غاصبانه به دست گرفتید. شما که لیاقت نداشتید چرا مقام خلافت و حکومت را غصب کردید.

خداوند حکام جور و هر حکومتی را که بر خلاف موازین اسلامی رفتار کند بازخواست می‌کند که چرا ظلم کردید؟ چرا با اموال مسلمین هوسبازی کردید؟

چرا جشن چند هزار ساله برپا داشتی «۱»؟ چرا مال مردم را صرف «تاجگذاری» و آن جشن کذایی کردی «۱»؟ اگر بگویند با اوضاع روز نمی‌توانستم عدالت کنم، یا اینکه [نمی‌توانستم] قبه و بارگاه، کاخ و عمارت کذایی نداشته باشم، تاجگذاری کردم که دولت اینجا را و ترقی خودمان را معرفی کنم، می‌گویند این [اشاره به حضرت امیر (ع)] هم حاکم بود؛ حاکم بر مسلمین و سرزمین پهناور اسلامی بود، تو شرف اسلام و مسلمین و بلاد اسلامی را بیشتر می‌خواستی، یا این مرد؟ مملکت تو بیشتر بود یا او؟ قلمرو حکومت تو جزئی از قلمرو حکومتش بود؛ عراق و مصر و حجاز و ایران همه در قلمرو حکومتش

بود؛ در عین حال دار العماره او مسجد بود، و دكة القضاء در گوشه مسجد قرار داشت؛ و سپاه در مسجد آماده می‌شد، و از مسجد حرکت می‌کرد؛ مردم نمازگزار و معتقد به جنگ می‌رفتند؛ و دیدید که چگونه پیشرفت می‌کردند و چه کارها انجام دادند «۲».

امروز فقهای اسلام «حجت» بر مردم هستند؛ همان طور که حضرت رسول (ص) حجت خدا بود، و همه امور به او سپرده شده بود و هر کس تخلف می‌کرد بر او احتجاج می‌شد. فقها از طرف امام (ع) حجت بر مردم هستند. همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است. در امر حکومت، تمشیت امور مسلمین، اخذ و مصرف عواید عمومی، هر کس تخلف کند، خداوند بر او احتجاج خواهد کرد. در دلالت روایتی که آوردیم هیچ اشکالی نیست؛ منتها سندش قدری محل تأمل است «۳». و اگر دلیل نباشد، مؤید مطالبی است که گفته شد.

بحث در روایت مقبوله عمر بن حنظله

روایت دیگری که از مؤیدات بحث ماست «مقبوله «۱» عمر بن حنظله» می‌باشد. چون در این روایت به آیه شریفه‌ای تمسک شده، لازم است ابتدا آن آیه و آیات قبل آن مورد بحث قرار گیرد، و معنای آن تا حدودی معلوم شود، سپس روایت مورد بحث قرار گیرد.

بحث پیرامون آیاتی از قرآن مجید

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ، إِنَّ

اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا

الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا». «۲»

خداوند امر فرموده که امانتها را به اهلس (صاحبش) بدهید. و هرگاه بین مردم داوری کردید، به عدالت داوری کنید. خدا چه خوب به آن اندر زتان می‌دهد و یادآوری‌تان می‌کند. بی‌شک خدا شنوای بیناست. ای ایمان‌آوردگان، خدا را اطاعت کنید؛ و پیامبران را اطاعت کنید؛ و اولیای امرتان (متصدیان رهبری و حکومتان) را. بنا بر این، اگر در مورد چیزی با یکدیگر کشمکش پیدا کردید، آن را به خدا و پیامبر عرضه بدارید، اگر به خدای یگانه و دوره آخرت ایمان دارید. آن روش بهتر است و خوش عاقبت‌تر.

خداوند امر فرموده که «امانات را به اهلس رد کنید.» عده‌ای بر این عقیده‌اند که منظور از «امانت» مطلق امانت خلقی (یعنی مال مردم) و خالق‌ی (یعنی احکام شرعیه) می‌باشد. و مقصود از «رد امانت الهی» این است که احکام اسلام را آن طور که هست اجرا کنند «۳». گروه دیگری معتقدند که مراد از «امانت» امامت است «۱». در روایت هم آمده که مقصود از این آیه، ما (یعنی ائمه علیهم السلام) هستیم «۲»، که خداوند تعالی به ولایت امر (رسول اکرم (ص) و ائمه (ع)) امر کرده ولایت و امامت را به اهلس رد کنند؛ یعنی رسول اکرم (ص) ولایت را به امیر المؤمنین (ع)، و آن حضرت هم به ولی بعد از خود واگذار کند، و همین طور ادامه یابد.

در ذیل آیه می‌فرماید: «وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (وقتی که حاکم شدید بر پایه عدل حکومت کنید.) خطاب به کسانی است که زمام امور را در دست داشته حکومت می‌کنند، نه قضات. قاضی قضاوت می‌کند، نه حکومت به تمام معنای کلمه.

قاضی فقط از جهتی حاکم است و حکم می‌کند، چون فقط حکم قضایی صادر می‌کند، نه حکم اجرایی. چنانکه قضات در طرز حکومت‌های قرون اخیر یکی از سه دسته حکومت‌کننده هستند، نه تمام حکومت‌کنندگان و دو دسته دیگر، هیأت وزیران (مجریان)، و مجلس (برنامهریزان و قانونگذاران) هستند. اساساً قضاوت یکی از رشته‌های حکومت و یکی از کارهای حکومتی است. پس باید قایل شویم که آیه شریفه و اذا حکمتم در مسائل حکومت ظهور دارد؛ و قاضی و همه حکومت‌کنندگان را شامل می‌شود. وقتی بنا شد تمام امور دینی عبارت از «امانت» الهی باشد و باید این امانت به اهلش رد شود، یکی از آنها هم حکومت است. و به موجب آیه شریفه باید هر امری از امور حکومت بر موازین عدالت، یعنی بر مبنای قانون اسلام و حکم شرع باشد. قاضی حکم به باطل نکند؛ یعنی بر مبنای قانون ناروای غیر اسلامی حکم صادر نکند؛ و نه آیین دادرسی او، و نه قانونی که حکم خود را به آن مستند می‌کند، هیچ یک غیر اسلامی (باطل) نباشد؛ برنامهریزان که در مجلس برنامه مثلاً مالی کشور را طرح می‌کنند، بر کشاورزان املاک عمومی خراج به مقدار عادلانه تعیین کنند؛ و طوری نباشد که آنان را بیچاره کنند، و سنگینی مالیات باعث از بین رفتن آنان و خرابی املاک و کشاورزی شود؛ اگر مجریان خواستند احکام قضایی را اجرا کنند و مثلاً حدود را جاری نمایند، از مرز قانون باید تجاوز نکنند؛ یک شلاق بیشتر نزنند و اهانت ننمایند. حضرت امیر المؤمنین (ع) بعد از اینکه دست دو نفر دزد را قطع می‌کند، چنان نسبت به آنان عاطفه و محبت نشان می‌دهد و معالجه و پذیرایی می‌کند که از مداحان حضرت می‌شوند «۱». یا وقتی می‌شنود ارتش غارتگر معاویه خلخال از پای یک زن اهل ذمه درآورده‌اند، به قدری ناراحت می‌شود و عواطفش چنان جریحه‌دار می‌گردد که در نطقی می‌فرماید: «۲» اگر از تأثر این واقعه انسان بمیرد، قابل سرزنش نخواهد بود! با این همه عاطفه، روزی هم شمشیر می‌کشد و افراد مفسد را با کمال قدرت

از پا درمی‌آورد. معنای عدالت این است. حاکم عادل رسول اکرم (ص) است. او اگر فرمان داد که فلان محل را بگیرید، فلان خانه را آتش بزنید، فلان طایفه را که مضر به اسلام و مسلمین و ملت‌ها هستند از بین ببرید، حکم به عدل فرموده است. اگر در چنین مواردی فرمان ندهد، خلاف عدالت می‌باشد؛ زیرا ملاحظه حال اسلام و مسلمین و جامعه بشری را نکرده است. کسی که بر مسلمین و جامعه بشری حکومت دارد، همیشه باید جهات عمومی و منافع عامه را در نظر بگیرد؛ و از جهات خصوصی و عواطف شخصی چشم‌پوشد. لهذا اسلام بسیاری از افراد را در مقابل مصالح جامعه فانی کرده است؛ بسیاری از اشخاص را در مقابل مصالح بشر از بین برده است؛ ریشه بسیاری از طوایف را چون مفسده‌انگیز و برای جامعه مضر بوده‌اند، قطع کرده است. حضرت رسول (ص) یهود «بنی قریظه» را چون جماعت ناراحتی بودند و در جامعه اسلامی مفسده ایجاد کرده و به اسلام و حکومت اسلامی ضرر می‌رساندند، از میان برداشت «۱». اصولاً این دو صفت از صفات مؤمن است که در جای عدالت با کمال قدرت و جرأت اجرای عدالت کند، و هیچ عاطفه نشان ندهد؛ و در مورد عطفوت هم کمال محبت و شفقت را بنماید. برای جامعه «مؤمن»، یعنی پناهگاه باشد مسلمان و غیر مسلمان در سایه حکومت او در أمن و آسایش باشد؛ به راحتی زندگی کند و بیم نداشته باشد. اینکه مردم از این حکام می‌ترسند، برای این است که حکومت آنها روی قواعد و قوانین نیست؛ قلدری است. لیکن در حکومت شخصی مانند حضرت امیر (ع)، در حکومت اسلامی، خوف برای کسانی است که خائنند؛ ظالمند؛ متعدی و متجاوزند؛ ولی برای عموم مردم ترس و نگرانی مفهوم ندارد.

در آیه دوم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ...».

در روایت است که آیه اول (انْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا) مربوط به ائمه (ع) است. و آیه حکم به عدل (و إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ) مربوط به امر می‌باشد. و این آیه (أَطِيعُوا اللَّهَ) خطاب به جامعه مسلمین است «۲». به آنان امر می‌فرماید که از خدا، در احکام الهی، و از رسول اکرم (ص) و «أولو الأمر»، یعنی ائمه پیروی و اطاعت کنند. از تعالیشان پیروی، و از احکام حکومتی آنان اطاعت نمایند.

عرض کردم که اطاعت از اوامر خدای تعالی غیر از اطاعت از رسول اکرم (ص) می‌باشد. کلیه عبادیات و غیر عبادیات (احکام شرع الهی) اوامر خداوند است. رسول اکرم (ص) در باب نماز هیچ امری ندارد. و اگر مردم را به نماز وامی‌دارد، تأیید و اجرای حکم خداست. ما هم که نماز می‌خوانیم، اطاعت امر خدا را می‌کنیم.

و اطاعت از رسول اکرم (ص) غیر از «طاعة الله» می‌باشد. اوامر رسول اکرم (ص) آن است که از خود آن حضرت صادر می‌شود، و امر حکومتی می‌باشد. مثلاً از سپاه اسامه پیروی کنید؛ سرحدات را چطور نگهدارید؛ مالیاتها را از کجا جمع کنید؛ با مردم چگونه معاشرت نمایید ... اینها اوامر رسول اکرم است. خداوند ما را الزام کرده که از حضرت رسول (ص) اطاعت کنیم؛ چنانکه مأموریم از «أولو الأمر»- که به حسب ضرورت مذهب ما مراد ائمه (ع) می‌باشند- اطاعت و پیروی نماییم. اطاعت از «أولو الأمر» که در اوامر حکومتی می‌باشد، نیز غیر اطاعت خداست. البته از باب اینکه خدای تعالی فرمان داده که از رسول و أولو الأمر پیروی کنیم، اطاعت از آنان در حقیقت اطاعت خدا هم می‌باشد.

در دنبال آیه می‌فرماید: «... فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا.» (... اگر در امری با هم نزاع داشتید، به خدا و پیامبر (ص) رجوع کنید ...)

منزعه‌ای که بین مردم واقع می‌شود، بر دو نوع است: يك نوع، اینکه بین دو دسته یا دو نفر سر موضوعی اختلاف می‌شود. مثلاً یکی ادعا دارد که طلبکار است؛ و دیگری انکار می‌کند. و موضوع اثبات شرعی یا عرفی لازم دارد. در این مورد باید به قضات رجوع شود. و قاضی باید موضوع را بررسی کرده دادرسی نماید. اینها دعاوی حقوقی است. نوع دیگر، اینکه اختلافی در بین نیست، بلکه مسأله ظلم و جنایت است. مثلاً قلدری مال کسی را به زور گرفته است؛ یا مال مردم را خورده است؛ دزد به خانه کسی رفته و مالش را برده است. در چنین مواردی؛ مرجع و مسئول قاضی نیست؛ بلکه مدعی العموم (دادستان) است. در این موارد، که موارد جزایی- و نه حقوقی- است، و گاهی جزایی و حقوقی توأم است، ابتدا مدعی العموم، که حافظ احکام و قوانین است و مدافع جامعه به شمار می‌آید، شروع به کار می‌کند، و کیفر خواست صادر می‌نماید؛ سپس، قاضی رسیدگی کرده حکم صادر می‌کند. این احکام، چه حقوقی و چه جزایی، به وسیله دسته دیگری از حکام، که مجریان باشند، اجرا می‌شود.

قرآن می‌فرماید: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ» در هر امری از امور بین شما نزاع واقع شد، مرجع در احکام خدا، و در اجرا رسول است. رسول اکرم (ص) باید احکام را از خدا بگیرد و اجرا نماید. اگر موضوع اختلافی بود، حضرت رسول به عنوان قاضی دخالت می‌کند و قضاوت (دادرسی) می‌نماید. و اگر منازعات دیگری، از قبیل زورگویی و حق‌کشی بود، نیز مرجع رسول اکرم (ص) است. او چون رئیس دولت اسلام است، ملزم می‌باشد

دادخواهی کند؛ مأمور بفرستد و حق را بگیرد و رد نماید. باید دانست در هر امری که مرجع رسول اکرم باشد، ائمه (ع) هم می‌باشند. و اطاعت از ائمه (ع) نیز اطاعت از رسول اکرم (ص) می‌باشد.

خلاصه، آیه اول: «إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ» و دوم: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» و آیه «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ» اعم از حکومت و قضاوت می‌باشد؛ و اختصاص به باب قضاوت ندارد.

صرف نظر از اینکه بعضی از آیات ظهور در حکومت به مفهوم اجرایی دارد.

در آیه بعد می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَ مَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ...»

آیا ندیدی کسانی را که می‌پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده‌اند، می‌خواهند نزد طاغوت (قدرتهای ناروا) دادخواهی کنند؛ در حالی که مسلم است که دستور دارند به آن (یعنی طاغوت) کافر شوند.

اگر نگوییم منظور از «طاغوت» حکومت‌های جور و قدرتهای ناروای حکومتی به طور کلی است، که در مقابل حکومت الهی طغیان کرده و سلطنت و حکومت برپا داشته‌اند، باید قائل شویم که اعم از قضاوت و حکام است. چون رجوع برای دادرسی و احقاق حقوق و کیفر متعدی غالباً با مراجعه به مقامات قضایی انجام می‌گیرد؛ و باز حکم قضایی را مجریان- که معمولاً آنها را حکومت‌کننده می‌شناسند- اجرا می‌کنند.

حکومت‌های جور، چه قضاوت و چه مجریان و چه اصناف دیگر، آنها «طاغوت» اند، چون در برابر حکم خدا سرکشی و طغیان کرده، قوانینی به دلخواه وضع کرده، به اجرای آن و

قضاوت بر طبق آن پرداخته‌اند. خداوند امر فرموده که به آنها کافر شوید؛ یعنی در برابر آنها و اوامر و احکامشان عصیان بورزید. بدیهی است کسانی که می‌خواهند به «طاغوت» کافر شوند، یعنی در برابر قدرتهای حاکمه ناروا سر به نافرمانی بردارند، وظایف سنگینی خواهند داشت که بایستی به قدر توانایی و امکان در انجام آن بکوشند.

مقبوله «عمر بن حنظله»

اکنون می‌پردازیم به بررسی روایت «مقبوله عمر بن حنظله» تا ببینیم چه می‌گوید و منظور چه می‌باشد.

«محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن عیسی، عن صفوان بن یحیی، عن داود بن الحصین، عن عمر بن حنظلة: قالت سألت أبا عبد الله (ع) عن رجلین من أصحابنا بینهما منازعة فی دین او میراث فتحاكما إلى السلطان و إلى القضاة أیحل ذلك؟ قال: من تحاکم إلیهم، فی حق أو باطل، فإنما تحاکم إلی الطاغوت و ما یحکم له، فإنما یأخذه سحتاً و إن کان حقاً ثابتاً له؛ لأنه أخذہ بحکم الطاغوت و ما أمر الله أن ینکر به. قال الله تعالی: «یریدون أن یتحاكموا إلی الطاغوت و قد أمروا أن ینکفروا به». قلت: فکیف یصنعان؟ قال: ینظران من کان منکم ممن قد روى حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا ... فلیرضوا به حکماً. فإنی قد جعلته علیکم حکماً ...» (۱)

عمر بن حنظله «۲» می‌گوید از امام صادق (ع) درباره دو نفر از دوستانمان (یعنی شیعه) که نزاعی بینشان بود در مورد قرض یا میراث، و به قضاوت برای رسیدگی مراجعه کرده بودند، سؤال کردم که آیا این رواست؟ فرمود: «هر که در مورد دعاوی حق یا دعاوی ناحق به ایشان مراجعه کند، در حقیقت به «طاغوت» (یعنی قدرت حاکمه ناروا)

مراجعه کرده باشد؛ و هر چه را که به حکم آنها بگیرد، در حقیقت به طور حرام می‌گیرد؛ گرچه آن را که دریافت می‌کند حق ثابت او باشد؛ زیرا که آن را به حکم و با رأی «طاغوت» و آن قدرتی گرفته که خدا دستور داده به آن کافر شود. خدای تعالی می‌فرماید: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ». پرسیدم چه باید بکنند. فرمود: «باید نگاه کنند ببینند از شما چه کسی است که حدیث ما را روایت کرده، و در حلال و حرام ما مطالعه نموده، و صاحب‌نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است...» بایستی او را به عنوان قاضی و داور بپذیرند؛ زیرا که من او را حاکم بر شما قرار داده‌ام».

همان طور که از صدر و ذیل این روایت و استشهاد امام (ع) به آیه شریفه به دست می‌آید، موضوع سؤال حکم کلی بوده؛ و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است. و عرض کردم که برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزایی هم به قضات مراجعه می‌شود، و هم به مقامات اجرایی و به طور کلی حکومتی. رجوع به قضات برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد. و رجوع به مقامات اجرایی برای الزام طرف دعوی به قبول محاکمه، یا اجرای حکم حقوقی و کیفری هر دو است. لهذا، در این روایت از امام سؤال می‌شود که آیا به سلاطین و قدرتهای حکومتی و قضات رجوع کنیم.

تحریم دادخواهی از قدرتهای ناروا

حضرت در جواب از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا، چه اجرایی و چه قضایی، نهی می‌فرمایند. دستور می‌دهند که ملت اسلام در امور خود نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که از عمال آنها هستند رجوع کنند؛ هر چند حق ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن اقدام کنند. مسلمان اگر پسر او را کشته‌اند یا خانه‌اش را غارت کرده‌اند،

باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کند. همچنین، اگر طلبکار است و شاهد زنده در دست دارد، نمی‌تواند به قضات سرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید. هرگاه در چنین مواردی به آنها رجوع کرد، به «طاغوت»؛ یعنی قدرتهای ناروا روی آورده است. و در صورتی که به وسیله این قدرتها و دستگاههای ناروا به حقوق مسلم خویش نایل آمد، فإنما يأخذہ سُخْتاً و إن کان حقاً ثابتاً له؛ به حرام دست پیدا کرده، و حق ندارد در آن تصرف کند. حتی بعضی از فقها در «عین شخصی» «۱» گفته‌اند که مثلاً اگر عبای شما را بردند و شما به وسیله حکام جور پس گرفتید، نمی‌توانید در آن تصرف کنید «۲». ما اگر به این حکم قائل نباشیم، دیگر در کلیات، یعنی در «عین کلی» شك نداریم. مثلاً در اینکه اگر کسی طلبکار بود و برای گرفتن حق خود به مرجع و مقامی غیر از آنکه خدا قرار داده مراجعه و طلب خود را به وسیله او وصول کرد، تصرف در آن جایز نیست. و موازین شرع همین را اقتضا می‌کند.

حکم سیاسی اسلام

این حکم سیاسی اسلام است. حکمی است که سبب می‌شود مسلمانان از مراجعه به قدرتهای ناروا و قضاتی که دست نشانده آنها هستند خودداری کنند تا دستگاههای دولتی جائز و غیر اسلامی بسته شود؛ و این تشکیلات عریض و طویل دادگستری که جز زحمت فراوان برای مردم کاری صورت نمی‌دهد، برچیده گردد؛ و راه به سوی ائمه هدی (ع) و کسانی که از طرف آنان حق حکومت و قضاوت دارند باز شود. مقصد اصلی این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از عمال آنها هستند مرجع امور باشند و مردم دنبال آنها بروند. به ملت اسلام اعلام کرده‌اند که اینها مرجع نیستند؛ و خداوند امر فرموده که مردم باید به سلاطین و حکام جور کافر شوند (عصیان بورزند). و رجوع به آنها با کفر

ورزیدن به آنها منافات دارد؛ شما اگر کافر به آنان باشید و آنان را نالایق و ظالم بدانید، نباید به آنها رجوع کنید.

مرجع امور علمای اسلامند

بنا بر این، تکلیف ملت اسلام چیست؟ و در پیشامدها و منازعات باید چه کنند، و به چه مقامی رجوع کنند؟ قال: بینظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا. در اختلافات به روایان حدیث ما که به حلال و حرام خدا، طبق قواعد، آشنایند و احکام ما را طبق موازین عقلی و شرعی می‌شناسند رجوع کنند. امام (ع) هیچ جای ابهام باقی نگذاشته تا کسی بگوید پس روایان حدیث (محدثین) هم مرجع و حاکم می‌باشند. تمام مراتب را ذکر فرموده، و مقید کرده به اینکه در حلال و حرام طبق قواعد نظر کند و به احکام معرفت داشته، موازین دستش باشد تا روایاتی را که از روی تقیه یا جهات دیگر وارد شده و خلاف واقع می‌باشد تشخیص دهد. و معلوم است که معرفت به احکام و شناخت حدیث غیر از نقل حدیث است. علما منصوب به فرمانروایی‌اند

می‌فرماید: فإني قد جعلته عليكم حاكماً (من کسی را که دارای چنین شرایطی باشد، حاکم «فرمانروا» بر شما قرار دادم.) و کسی که این شرایط را دارا باشد، از طرف من برای امور حکومتی و قضایی مسلمین تعیین شده؛ و مسلمانها حق ندارند به غیر او رجوع کنند. بنا بر این، اگر قلدری مال شما را خورد، مرجع شکایت عبارت از مجریانی است که امام تعیین فرموده. و اگر با کسی سر دین (وام) نزاع دارید و احتیاج به اثبات دارد، نیز مرجع آن قاضی‌ای است که حضرت تعیین فرموده؛ و نمی‌توانید به دیگری رجوع نمایید. این

وظیفه عمومی مسلمانهاست؛ نه اینکه «عمر بن حنظله» به چنین مشکله‌ای گرفتار شده و تکلیف او چنین باشد.

این فرمان که امام (ع) صادر فرموده کلی و عمومی است. همان طور که حضرت امیر المؤمنین (ع) در دوران حکومت ظاهری خود حاکم و والی و قاضی تعیین می‌کرد، و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آنها اطاعت کنند، حضرت امام صادق (ع) هم چون «ولی امر» مطلق می‌باشد و بر همه علماء، فقها و مردم دنیا حکومت دارد، می‌تواند برای زمان حیات و مماتش حاکم و قاضی تعیین فرماید. همین کار را هم کرده، و این منصب را برای فقها قرار داده است. و تعبیر به حاکماً فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است، و به سایر امور حکومتی ارتباط ندارد.

نیز از صدر و ذیل روایت و آیه‌ای که در حدیث ذکر شده، استفاده می‌شود که موضوع تنها تعیین قاضی نیست که امام (ع) فقط نصب قاضی فرموده باشد، و در سایر امور مسلمانان تکلیفی معین نکرده، و در نتیجه یکی از دو سؤال را که راجع به دادخواهی از قدرتهای اجرایی ناروا بوده بلاجواب گذاشته باشد.

این روایت از واضحات است؛ و در سند و دلالتش وسوسه‌ای نیست. «۱» جای تردید نیست که امام (ع) فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از این فرمان امام (ع) اطاعت نمایند.

بحث در روایت ابی خدیجه

برای اینکه مطالب بهتر روشن شود و به روایات دیگر مؤید گردد، روایت ابو خدیجه

«۱» را نیز می‌آورم:

محمّد بن حسن باسناده عن محمد بن علي بن محبوب، عن أحمد بن محمد، عن حسين بن سعيد، عن أبي الجهم، عن أبي خديجة، قال بعثني أبو عبد الله (ع) إلى أحد من أصحابنا فقال: قُلْ لَهُمْ: إِيَّاكُمْ، إِذَا وَقَعَتْ بَيْنَكُمْ الْخُصُومَةُ أَوْ نَدَّارَى فِي شَيْءٍ مِنَ الْإِخْذِ وَالْعَطَاءِ أَنْ تَحَاكَمُوا إِلَى أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الْفُسَّاقِ. اجْعَلُوا بَيْنَكُمْ رَجُلًا قَدْ عَرَفَ حَلَالَنَا وَحَرَامَنَا؛ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا. وَ إِيَّاكُمْ أَنْ يُخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ. «٢»

ابو خديجه (یکی از اصحاب مورد اعتماد امام صادق (ع)) می‌گوید که حضرت صادق (ع) به من مأموریت دادند که به دوستانمان (شیعه) از طرف ایشان چنین پیغام بدهم: «مبادا وقتی بین شما خصومت و نزاعی اتفاق می‌افتد، یا در مورد دریافت و پرداخت اختلافی پیش می‌آید، برای محاکمه و رسیدگی به یکی از این جماعت زشتکار مراجعه کنید. مردی را که حلال و حرام ما را می‌شناسد بین خودتان حاکم و داور سازید؛ زیرا من او را بر شما قاضی قرار داده‌ام. و مبادا که بعضی از شما علیه بعضی دیگران به قدرت حاکمه جائر شکایت ببرد».

منظور از تداری فی شیء که در روایت آمده همان اختلاف حقوقی است؛ یعنی در اختلاف حقوقی و منازعات و دعاوی به این «فساق» رجوع نکنید. از اینکه دنبال آن می‌فرماید: «من برای شما قاضی قرار دادم». معلوم می‌شود که مقصود از «فساق» و جماعت زشتکار، قضاتی بوده‌اند که از طرف امرای وقت و قدرتهای حاکمه ناروا منصب قضاوت را اشغال کرده‌اند. در ذیل حدیث می‌فرماید: وَ إِيَّاكُمْ أَنْ يُخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ. در مخاصمات نیز به سلطان جائر، یعنی قدرت حاکمه جائر و ناروا رجوع نکنید؛ یعنی در اموری که مربوط به قدرتهای اجرایی است به آنها مراجعه ننمایید. گرچه «سلطان جائر» قدرت حاکمه جائر و ناروا به طور کلی است و همه حکومت

کنندگان غیر اسلامی و هر سه دسته قضات و قانونگذاران و مجریان را شامل می‌شود، ولی با توجه به اینکه قبلاً از مراجعه به قضات جائز نهی شده، معلوم می‌شود که این نهی تکیه بر روی دسته دیگر، یعنی مجریان است. جمله اخیر طبعاً تکرار مطلب سابق، یعنی نهی از رجوع به فساق نیست. زیرا اول از مراجعه به قاضی فاسق در امور مربوط به او که عبارت از بازجویی، اقامه بینه، و امثال آن می‌باشد، نهی کردند؛ و قاضی تعیین نموده وظیفه پیروان خود را روشن فرمودند. سپس، از رجوع به سلاطین نیز جلوگیری کردند. از این معلوم می‌شود که باب «قضا» غیر از باب رجوع به سلاطین است؛ و دو رشته می‌باشد. در روایت «عمر بن حنظله» که می‌فرماید از سلاطین و قضات دادخواهی نکنید، به هر دو رشته اشاره شده است. منتها در این روایت فقط نصب قاضی فرموده؛ ولی در روایت «عمر بن حنظله» هم حاکم مجری و هم قاضی را تعیین کرده است.

آیا علما از منصب حکومت معزولند؟

اکنون باید دید اینکه امام (ع) در زمان حیات خود- طبق این روایت- منصب قضاوت را برای فقها قرار داده، و بنا به روایت «عمر بن حنظله» هر دو مقام ریاست و قضاوت را به آنان واگذار کرده است، آیا وقتی که امام از دنیا رحلت فرمودند، فقها خود به خود از این مقام برکنار می‌شوند؟ تمام قضات و امرایی که ائمه (ع) قرار داده بودند با رفتن خودشان از منصب ریاست و قضاوت معزول می‌گردند یا نه؟

با قطع نظر از این معنا که وضع ولایت امام (ع) با دیگران فرق دارد و بنا بر مذهب شیعه تمام دستورات و اوامر ائمه (ع) در زمان حیات و مماتشان لازم الاتباع است، باید دید وضع مناصب و مقاماتی که در دنیا برای اشخاص تعیین می‌شود چگونه است؟

در رژیم‌های دنیا، چه سلطنتی و چه جمهوری یا هر شکل دیگر، اگر رئیس جمهور یا سلطان وقت از دنیا رفت، یا اوضاع دگرگون شد و رژیم تغییر کرد، مقامات و منصب‌های نظامی به هم نمی‌خورد. مثلاً درجه يك سپهد خود به خود از او گرفته نمی‌شود؛ سفیر از سفارت عزل نمی‌گردد؛ وزیر مالیه، استاندار، فرماندار، و بخشدار از مقام خود برکنار نمی‌شوند. البته رژیم جدید و دولت بعدی می‌تواند آنان را از مقامشان برکنار و عزل نماید؛ ولی این مناصب خود به خود سلب نمی‌گردد. بعضی امور است که خود به خود از بین می‌رود. مثل اجازه حسبیه «۱»، یا وکالتی که فقیه به کسی می‌دهد که در فلان شهر اموری را انجام دهد. اگر فقیه فوت شود، این امر هم زایل می‌شود؛ اما اگر فقیه فرض بفرماید قیم برای صغیری یا متولی برای موقوفه‌ای تعیین کرد، با فوت او این مناصب از بین نرفته به حال خود باقی است.

منصب‌های علما همیشه محفوظ است

نیز مقام ریاست و قضاوتی که ائمه (ع) برای فقهای اسلام تعیین کرده‌اند، همیشه محفوظ است. امام (ع) که متوجه همه جهات است و در کار او غفلت امکان ندارد، از این موضوع اطلاع دارد که در حکومت‌های دنیا با رفتن رئیس منصب و مقام اشخاص محفوظ است. اگر در نظر داشت که با رفتن ایشان حق ریاست و قضاوت از فقهایی که نصب کرده سلب می‌شود، باید گوشزد می‌کرد که این منصب برای فقها تا وقتی است که من هستیم؛ و بعد از من معزول می‌باشند. بنا بر این، علمای اسلامی - طبق این روایت - از طرف امام (ع) به مقام حکومت و قضاوت منصوبند. و این منصب همیشه برای آنها محفوظ می‌باشد. احتمال اینکه امام بعدی این حکم را نقض کرده و فقها را از این منصب عزل فرموده باشد، نادرست است. زیرا امام (ع) که می‌فرماید برای گرفتن حق خود به

سلاطین و قضات آنها رجوع نکنید، رجوع به آنها رجوع به طاغوت است، بعد هم به آیه شریفه تمسك می‌فرماید که خداوند امر فرموده به طاغوت کفر بورزید، و سپس قاضی و حاکم برای مردم نصب می‌کند، اگر امام بعدی این منصب را بردارد و حاکم و قاضی دیگر هم قرار ندهد، تکلیف مسلمانان چه می‌شود؟ در اختلاف و منازعات باید چه کنند؟ آیا به فساق و ظلمه رجوع کنند، که رجوع به طاغوت و بر خلاف امر خداست؟ یا اینکه دست روی دست بگذارند، و دیگر مرجع و پناهی نیست، هرج و مرج است؟ هر کس خواست مال دیگری را بخورد، حق دیگران را از بین ببرد، و هر کاری می‌خواهد بکند؟ ما یقین داریم که اگر حضرت امام صادق (ع) این مقام و منصب را برای فقها جعل فرموده باشند، حضرت موسی بن جعفر، یا ائمه بعدی علیهم السلام، نقض نفرموده‌اند. یعنی نمی‌شود نقض کنند و بگویند در امور خود به فقهای عدول رجوع نکنید؛ یا به سلاطین رجوع کنید؛ یا دست روی دست بگذارید تا حقوق شما پایمال شود. البته اگر امامی برای يك شهر قاضی قرار داد، بعد از رفتن او امام دیگر می‌تواند این قاضی را عزل کند و دیگری را به جای او نصب نماید، لیکن نمی‌شود مقام و منصبهای تعیین شده را به طور کلی به هم بزند. این مطلب از واضحات است.

روایتی را که اکنون می‌آوریم از مؤیدات مطلب ماست. اگر دلیل ما منحصر به یکی از این روایات بود، مدعای خود را نمی‌توانستیم ثابت کنیم. لکن اصول مطلب گذشت؛ و روایاتی را که قبلاً ذکر کردیم دلالتشان تمام بود.

بحث در صحیحه قَدَّاح

علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن حماد بن عيسى، عن القداح (عبد الله بن ميمون) «١» عن
أبي عبد الله (ع) قال: قال رسول الله (ص): مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا، سَلَكَ اللَّهُ بِهِ
طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ. وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أجنحتها لِطالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ. وَ إِنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لِطالِبِ
الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْحُوتِ فِي الْبَحْرِ. وَ فَضَّلَ الْعَالِمُ عَلَى الْعابِدِ
كَفَضَّلَ الْقَمَرَ عَلَى سائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ. وَ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ. إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يورثُوا
ديناراً وَ لا درهماً؛ وَ لَكِنْ وَرثُوا الْعِلْمَ. فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ، أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ. «٢»

امام صادق (ع) از قول پیامبر عالیقدر (ص) نقل می‌فرماید که «خداوند برای کسی که در
پی دانش راه بپیماید، راهی به سوی بهشت می‌گشاید؛ و فرشتگان برای ابراز خشنودی
خویش (یا خدا) بال و پرشان را بر دانشجو فرو می‌گسترند. و برای دانشجو هر که در
آسمان است و هر که در کره زمین، حتی ماهی در دریا، طلب آمرزش می‌کند. و برتری
دانشمند بر عابد، مثل برتری ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است. و براستی دانشمندان
میراثبر پیامبرانند. و پیامبران هیچ گونه پولی به میراث نمی‌گذارند؛ بلکه «علم» به میراث
می‌گذارند. بنا بر این، هر کس بهره‌ای از علم فراگیرد، بهره‌ای شایان و فراوان برده
باشد».

رجال حدیث همگی ثقه‌اند؛ حتی پدر علی بن ابراهیم «١» (ابراهیم بن هاشم) «٢» از
بزرگان ثقات (معمدین در نقل حدیث) است، نه اینکه فقط ثقه باشد. این روایت با کمی
اختلاف در مضمون، به سند دیگری، نقل شده که ضعیف است؛ یعنی، سند تا ابو البختری
صحیح است؛ ولی خود ابو البختری «٣» ضعیف می‌باشد. اینک آن روایت:

بحث در روایت ابو البختری

عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن خالد، عن ابى البخترى،
عن ابى عبد الله (ع)، قال: إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ. وَ ذَاكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِرْهَمًا وَ لَا
دِينَارًا؛ وَ أَنَّمَا أُورِثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ. فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا، فَقَدْ أَخَذَ حَظًّا وَافِرًا.
فَانظُرُوا عِلْمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ. فَإِنَّ فِينَا، أَهْلَ الْبَيْتِ، فِى كُلِّ خَلْفٍ عُدُوًّا، يَنْفُونَ عَنْهُ
تَحْرِيفُ الْغَالِيْنَ وَ انْتِحَالُ الْمُبْطِلِيْنَ وَ تَأْوِيلُ الْجَاهِلِيْنَ. «٤»

امام صادق (ع) می‌فرماید: علما میراثی [ان پیامبران] نند؛ زیرا که پیامبران هیچ گونه
پولی به میراث نمی‌گذارند؛ بلکه احادیثی از سخنانشان را به میراث می‌گذارند. بنا بر این،
هر که بهره‌ای از احادیثشان برگیرد، در حقیقت بهره‌ای شایان و فراوان برده باشد. پس،
بنگرید که این علمتان را از چه کسانی می‌گیرید؛ زیرا در میان ما اهل بیت پیامبر (ص)
در هر نسلی افراد عادل درستکاری هستند که تحریف مبالغه‌ورزان و روش‌سازی
نارواگران و تأویل نابخردان را از دین دور می‌سازد. (ساحت دین را از تغییرات
مغرضان و تحریفهای نادانان و امثال آن پاک می‌گردانند).

بررسی روایت ابو البختری

مقصود ما از نقل این روایت، که مرحوم نراقی هم به آن تمسك کرده «١»، این است که
معنی جمله العلماء ورثة الانبياء که در این روایت آورده شده معلوم شود. در اینجا چند
بحث است:

١. مراد از «العلماء» چه کسانی هستند؟ آیا علمای امت است؟ یا اینکه ائمه (ع) مقصود
می‌باشند؟ بعضی احتمال داده‌اند که مراد ائمه، علیهم السلام، باشد «٢». لیکن ظاهر این
است که مراد علمای امت باشد، و خود حدیث حکایت می‌کند که مقصود ائمه (ع) نیست:

زیرا وضع مناقبی که درباره ائمه (ع) وارد شده غیر از این است. این جملات که «انبیا احادیثی از خود به ارث گذاشته‌اند، و هر کس آن را اخذ کند حظ وافر برده...»

نمی‌تواند تعریف ائمه (ع) باشد. این جملات شاهد بر این است که مراد علمای امت است.

همچنین در روایت ابو البختری بعد از جمله العلماء ورثة الانبياء می‌فرماید: فانظروا علمکم هذا عن تأخذونه. که ظاهراً می‌خواهد بفرماید علما ورثه انبیا هستند؛ منتها باید توجه داشته باشند که علمشان را از چه کسی باید بگیرند تا بتوانند ورثه انبیا باشند. اینکه بگوییم مراد این است که ائمه ورثه انبیا هستند، و مردم باید علم را از ائمه کسب کنند، خلاف ظاهر است. هر کس روایاتی را که درباره ائمه، علیهم السلام، وارد شده ملاحظه کند و موقعیت آن حضرات را نزد رسول الله (ص) بداند، متوجه می‌شود که مراد از این روایت ائمه نیستند؛ بلکه علمای امتند. چنانکه امثال این مناقب برای علما در روایات بسیاری وارد شده؛ مانند: علماء أمتی کسائر انبیاء قبلی و علماء أمتی کانبیاء بنی اسرائیل «۳» در هر صورت این ظاهر است که مراد علمای امت باشد.

۲. ممکن است گفته شود که از جمله العلماء ورثة الانبياء به تنهایی نمی‌توانیم مطلبی را که

می‌خواهیم (ولایت فقیه) استفاده کنیم. زیرا انبیا يك جهت نبوت دارند؛ و آن این است که

علم را از مبدأ اعلی به وحی، یا الهام، و یا به کیفیت دیگر می‌گیرند؛ ولی این حیثیت

اقتضای ولایت بر مردم و مؤمنین را ندارد. و اگر خدای تعالی حیثیت امامت و ولایت را

برای آنان قرار ندهد، قهراً این حیثیت را دارا نیستند، و فقط نبی هستند. و اگر مأمور به

تبلیغ هم شدند، باید چیزهایی را که دارند به مردم برسانند. در روایات ما بین «نبی» و

«رسول» فرق گذاشته شده است. به این معنی که «رسول» مأمور به تبلیغ است؛ ولی

«نبی» فقط مطالب را می‌گیرد «۱». و چون حیثیت «نبوت» و حیثیت «ولایت» با هم

فرق دارد، و در این عبارت العلماء ورثة الأنبياء «وصف عنوانی «۲» انبیا مراد بوده و علما را به لحاظ همین وصف عنوانی نازل منزله انبیا قرار داده است، و این وصف هم اقتضای «ولایت» را ندارد، بنا بر این ما نمی‌توانیم از این جمله برای علما استفاده ولایت را بنماییم. البته اگر فرموده بود علما به منزله موسی یا عیسی هستند، ما می‌فهمیدیم همان طوری که حضرت موسی همه جهات و حیثیات را، که یکی از آنها ولایت می‌باشد، دارا هستند، علما نیز دارای حیثیت ولایت می‌باشند. لیکن چون این طور فرموده و علما را نازل منزله شخص قرار نداده، نمی‌توانیم از جمله مزبور چنین استفاده‌ای را بنماییم.

در جواب این اشکال باید عرض کنم که میزان در فهم روایات و ظواهر الفاظ، عرف عام و فهم متعارف مردم است، نه تجزیه و تحلیلهای علمی. و ما هم تابع فهم عرف هستیم. اگر فقیه بخواهد در فهم روایات دقایق علمی را وارد کند، از بسیاری مطالب باز می‌ماند. بنا بر این، اگر عبارت «العلماء ورثة الانبياء» را به عرف عرضه کنیم، آیا در ذهن آنها می‌آید که «وصف عنوانی» انبیا مراد است، و فقط در همین وصف عنوانی تنزیل می‌باشد؟ یا اینکه این جمله را اماره قرار می‌دهد برای اشخاص؟ یعنی اگر از عرف مردم سؤال شود فلان فقیه به منزله موسی و عیسی است یا نه. جواب می‌دهد طبق این روایت آری. چون موسی و عیسی از انبیا هستند. یا اگر سؤال شود که فقیه وارث رسول الله (ص) است یا نه؟

می‌گوید آری. چون رسول الله (ص) از انبیاست.

بنا بر این، ما نمی‌توانیم «انبیا» را وصف عنوانی بگیریم. خصوصاً چون به لفظ جمع است. اگر به لفظ مفرد می‌آورد، باز راهی برای آن احتمال بود. لیکن وقتی که گفتند «انبیا» و لفظ جمع آوردند، یعنی کل فرد من الانبیاء؛ نه اینکه کل فرد من الانبیاء بما هم

انبیاء که نظر به وصف عنوانی باشد «۱»؛ و این وصف عنوانی را از سایر اوصاف جدا کند، و بگوید فقیه به منزله نبی است؛ نه به منزله رسول، و نه به منزله ولی. این تجزیه و تحلیلها در باب روایات خلاف فهم عرف و عقلاست.

۳. بر فرض ما قبول کنیم که تنزیل در وصف عنوانی شده و علما به منزله انبیاء بما هم انبیاء هستند، باید حکمی را که خداوند تعالی به حسب این تنزیل برای نبی ثابت فرموده، حکم آن را برای علما هم ثابت بدانیم. مثلاً اگر گفته شود که فلان شخص به منزله عادل است؛ سپس بگوید که اکرام عادل واجب است؛ از این حکم و تنزیل فهمیده می‌شود که آن شخص وجوب اکرام دارد. بنا بر این، ما می‌توانیم از آیه شریفه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» «۲».

استفاده کنیم که منصب «ولایت» برای علما هم ثابت است. به این بیان که مراد از «اولویت»، ولایت و امارت است. چنانکه در مجمع البحرین «۳»، در ذیل این آیه شریفه، روایتی از امام باقر (ع) نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «این آیه درباره امارت (حکومت و ولایت) نازل شده است». «۴» بنا بر این، نبی ولایت و امارت بر مؤمنین دارد. و همان امارت و ولایتی که برای نبی اکرم (ص) است برای علما نیز ثابت می‌باشد. چون در آیه حکم روی وصف عنوانی آمده و در روایت هم تنزیل در وصف عنوانی شده است.

به علاوه، می‌توانیم به آیاتی که برای رسول احکامی را ثابت کرده است استدلال کنیم، مانند آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ». به اینکه بگوییم «رسول» و «نبی» در نظر عرف فرقی ندارند. اگر چه در بعضی روایات بین رسول و نبی از نظر کیفیت نزول وحی فرق گذاشته شده است «۱»- ولی نبی و رسول در نظر

عرف و عقلا به يك معنا می‌باشند. از نظر عرف «نبی» کسی است که از طرف خداوند انباء می‌کند. و «رسول» کسی می‌باشد که آنچه را خداوند به او فرموده به مردم می‌رساند.

۴. ممکن است گفته شود احکامی که بعد از وفات پیغمبر (ص) از ایشان به جای گذاشته شده نوعی «میراث» است. اگر چه اصطلاحاً به آن «میراث» گفته نمی‌شود. و کسانی که این احکام را می‌گیرند وارث پیغمبر هستند؛ لکن از کجا معلوم منصب ولایتی که رسول اکرم (ص) بر همه مردم دارد قابل ارث باشد و به ارث برده شود؟ شاید آنچه قابل ارث می‌باشد، همان احکام و احادیث است. در همین روایت هم دارد که انبیا «علم» را به ارث می‌گذارند. و همچنین در روایت ابو البختری می‌فرماید: انما اورثوا احادیث من احادیثهم. پس، معلوم می‌شود «احادیث» را به ارث گذاشته‌اند؛ و ولایت قابل ارث و میراث نیست.

این اشکال هم صحیح نیست. زیرا ولایت و امارت از امور اعتباریه و عقلایی است، و در این امور باید به عقلا مراجعه کنیم و ببینیم که آنان انتقال ولایت و حکومت را از شخصی به شخص دیگر به عنوان «ارث» اعتبار می‌کنند یا نه؟ مثلاً اگر از عقلای دنیا سؤال شود که وارث فلان سلطنت کیست. آیا در جواب اظهار می‌دارند که منصب قابل از برای میراث نیست؟ یا می‌گویند که فلانی وارث تاج و تخت است؟ اصولاً این جمله «وارث تاج و تخت» از جملات معروفه است. شکی نیست که امر «ولایت» از نظر عقلا مانند ارث در اموال که از شخصی به دیگری منتقل می‌شود، قابل انتقال است. اگر کسی به آیه شریفه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» نظر کند و این روایتی را که می‌گوید: العلماء ورثة الانبياء بنگرد، متوجه می‌شود که مراد همین امور اعتباریه است که عقلا آن را قابل انتقال می‌دانند.

اگر این عبارت العلماء ورثة الانبياء درباره ائمه، عليهم السلام، وارد شده بود، همچنان که در روایت آمده که ائمه (ع) در همه امور وارث پیغمبر (ص) هستند «۱»، جای تردید نبود که می‌گفتیم ائمه (ع) در همه امور وارث پیغمبر (ص) هستند؛ و این طور نبود که کسی بگوید که مراد وراثت در علم و مسائل شرعی است.

بنا بر این، اگر ما فقط جمله العلماء ورثة الانبياء را در دست داشتیم، و از صدر و ذیل روایت صرف نظر می‌کردیم، به نظر می‌رسید که تمام شئون رسول اکرم (ص) که بعد از ایشان قابل انتقال است، و از آن جمله امارت بر مردم که بعد از ایشان برای ائمه (ع) ثابت است، برای فقها هم ثابت می‌باشد؛ مگر شئونی که به دلیل دیگری خارج شود. و ما هم به مقداری که دلیل خارج می‌کند کنار می‌گذاریم.

قسمت عمده‌ای که از اشکال فوق باقی می‌ماند این است که جمله العلماء ورثة الانبياء در خلال جملائی قرار گرفته که می‌تواند قرینه باشد بر اینکه مراد از میراث «احادیث» است.

چنانکه در «صحيحه قداح» دارد: إن الأنبياء لم يورثوا ديناراً و لا درهماً و لكن وراثوا العلم. و در روایت ابو البختری بعد از جمله لم يورثوا درهماً و لا ديناراً می‌گوید: و انما اورثوا احاديث من احاديثهم. این عبارات قرینه می‌شود که میراث انبیا احادیث است؛ و چیز دیگری از آنان باقی نمانده که قابل ارث باشد. خصوصاً که در اول جمله انما دارد که دلالت بر حصر می‌کند.

این اشکال هم تمام نیست. زیرا اگر مراد این باشد که پیغمبر اکرم (ص) فقط احادیث را از خود به جای گذاشته و چیز دیگری از ایشان نیست که به ارث برده شود، این خلاف

ضرورت مذهب ماست. چون پیغمبر اکرم (ص) اموری را از خود به جای گذاشته که ارث برده می‌شود. و جای تردید نیست که حضرت رسول (ص) ولایت بر امت داشتند؛ و بعد از ایشان امر ولایت به امیر المؤمنین (ع) منتقل شد؛ و بعد از ایشان هم به ائمه، علیهم السلام، یکی پس از دیگری واگذار گردید. کلمه انما هم در اینجا حتماً برای حصر نیست، و اصلاً معلوم نیست که انما دلالت بر حصر داشته باشد. علاوه بر اینکه انما در «صحیحہ قداح» نیست؛ و در روایت ابو البختری آمده. آن هم عرض کردم از نظر سند ضعیف است.

ما اکنون عبارت «صحیحہ» را می‌خوانیم تا ببینیم که جملات آن قرینه می‌شوند بر اینکه میراث انبیا اختصاص به احادیث دارد یا نه.

من سلك طريقاً يطلب فيه علماً سلك الله به طريقاً الى الجنة. این جمله در ستایش علماست. تصور نشود که این ستایش مربوط به هر عالمی است، و علما هر طور باشند این تعریف آنان را شامل می‌شود. به روایاتی که در کافی نسبت به اوصاف و وظایف علماست مراجعه کنید «۱»؛ تا معلوم شود که تا کسی چند کلمه درس خواند از علما و ورثه انبیا نمی‌شود؛ بلکه وظایفی دارد. و آن وقت کار مشکل می‌شود.

وَ إِن الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أجنحتها لطالب العلم راضاً به. معنی «وضع اجنحه» نزد اهلش معلوم است «۲»، و اکنون جای بحث آن نیست. این عمل برای احترام یا خفض جناح و تواضع است.

وَإِنَّهُ يَسْتَغْفِر لَطَالِبِ الْعِلْمِ مِنْ فِي السَّمَاءِ وَ مِنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْحَوْتِ فِي الْبَحْرِ. این جمله
احتیاج به بیان مفصلی دارد که فعلاً از بحث ما خارج است. و فضل العالم علی العابد
کفضل القمر علی سائر النجوم لیلۃ البدر. معنی این جمله هم معلوم است.

و إن العلماء ورثة الانبياء. از صدر روایت تا اینجا در مقام تعریف علما و بیان فضایل و
اوصاف آنها می‌باشد. و یکی از فضایل آنان این است که ورثه انبیا هستند. وارث انبیا
بودن وقتی برای آنان فضیلت است که مانند انبیا ولایت (حکومت) بر مردم داشته و واجب
الاطاعه باشند.

و اما اینکه ذیل روایت دارد: ان الانبياء لم يورثوا ديناراً و لا درهماً. معنایش این نیست که
انبیا غیر از علم و حدیث هیچ ارث نمی‌گذارند. بلکه این جمله کنایه از این است که آنان با
اینکه ولی امر بوده و حکومت بر مردم دارند، رجال الهی هستند: افرادی مادی نیستند تا
در پی جمع‌آوری زخارف دنیوی باشند. و اینکه اسلوب حکومت انبیا غیر از حکومت
سلطنتی و حکومت‌های متداول است که برای متصدی خود مایه مال‌اندوزی و کامرانی
می‌شود. وضع زندگی پیغمبر اکرم (ص) بسیار ساده بود. از مقام و منصب خود به نفع
زندگی مادی استفاده نکردند تا چیزی از خود به جای گذارند. و آنچه را که باقی گذاشتند
علم است که اشرف امور می‌باشد. خصوصاً علمی که از ناحیه حق تعالی باشد. و
خصوص «علم» را که در روایت ذکر کرده شاید به همین جهت بوده است. بنا بر این،
نمی‌توان گفت چون در این روایت که اوصاف علما بیان شده، وراثت در علم و عدم
توریت مال در آن ذکر شده، ظاهر است در این معنا که علما منحصرأً علم و حدیث را
ارث می‌برند.

در بعضی موارد، این حدیث به جمله ما تَرَكْنَا صَدَقَةَ تَذْيِيلٍ شده است که جزء حدیث نیست؛ و روی جهت سیاسی به حدیث اضافه شده. چون این حدیث در فقه عامه هم می‌باشد «۱».

نهایت چیزی که در اینجا می‌توان گفت این است که با احتمال به اینکه این جملات قرینه باشد، ما نتوانیم تمسک به اطلاق جمله «العلماء ورثة الانبياء» بنماییم و بگوییم کل ما کان للانبیاء للعلماء. لیکن این طور نیست که احتمال قرینه بودن این جملات موجب شود که بگویید روایت ظهور دارد در اینکه علما فقط از علم انبیا ارث می‌برند. و بعد معارضه واقع شود بین این روایت و روایاتی که قبلاً ذکر کردیم که دلالت بر مطلب ما داشت. و این روایت آن مطالب را هدم کند. چنین چیزی از این روایت استفاده نمی‌شود.

اثبات ولایت فقیه از طریق نص

و اگر فرضاً گفته شود که از روایت استفاده می‌شود که رسول الله (ص) جز علم چیزی به ارث نگذاشته است، و امر ولایت و خلافت هم ارثی نیست، و اگر خود رسول الله (ص) می‌فرمود: علیّ وارثی استفاده نمی‌کردیم که حضرت امیر (ع) خلیفه آن حضرت است، در این صورت، ناچاریم که راجع به خلافت امیر المؤمنین و ائمه، علیهم السلام، به نص متشبث شویم، و بگوییم که رسول الله (ص) امیر المؤمنین (ع) را به خلافت منصوب کرده است؛ و همین مطلب را نسبت به ولایت فقیه می‌گوییم. چون بنا بر آن روایتی که سابقاً ذکر شد فقها از طرف رسول الله (ص) به خلافت و حکومت منصوبند. به این طریق بین این روایت و روایاتی که دلالت بر نصب دارد جمع می‌کنیم.

مؤیدی از فقه رضوی

در عوائد «۱» نراقی از «فقه رضوی» «۲» روایتی نقل می‌کند به این مضمون: مَنْزِلَةٌ

الْفَقِيهِ فِي هَذَا الْوَقْتِ كَمَنْزِلَةِ الْأَنْبِيَاءِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ. «۳»

(مقام فقیه این زمان مثل مقام پیامبران بنی اسرائیل است). البته نمی‌توانیم بگوییم که «فقه رضوی» از امام رضا (ع) صادر شده؛ ولی می‌توان به عنوان مؤید به آن تمسک کرد. باید دانست مراد از «انبیای بنی اسرائیل» فقهایی که در زمان حضرت موسی بودند. و شاید به آنان از جهتی انبیا گفته می‌شد. نمی‌باشد. فقهایی که در زمان حضرت موسی بودند، همه تابع آن حضرت بودند؛ و به پیروی او کارهایی داشتند. و شاید وقتی که حضرت موسی آنان را برای تبلیغ به جایی می‌فرستاد، ولی امرشان هم قرار می‌داد. البته ما از وضع آنها اطلاع دقیق نداریم، اما این معلوم است که خود حضرت موسی (ع) از انبیای بنی اسرائیل است؛ و همه چیزهایی که برای حضرت رسول الله (ص) هست، برای حضرت موسی هم بوده است. البته به اختلاف رتبه و مقام و منزلتشان. بنا بر این، ما از عموم «منزله» «۴» در روایت می‌فهمیم آنچه را که برای حضرت موسی در امر حکومت و ولایت بر مردم بوده، برای فقها هم می‌باشد.

سایر مؤیدات

از جامع الاخبار «۱» هم روایتی نقل می‌کنند که پیغمبر اکرم (ص) فرموده است: أَفْتَخِرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِعُلَمَاءِ أُمَّتِي. وَ عُلَمَاءِ أُمَّتِي كَسَائِرِ أَنْبِيَاءِ قَبْلِي «۲». (در دوره قیامت به علمای امتم افتخار و مباحات خواهم کرد. و علمای امت من مثل سایر انبیای سابقند). این روایت هم از مؤیدات مطلب ماست. در مستدرک «۳» روایتی از غرر «۴» نقل می‌کند، به این مضمون: الْعُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ «۵».

(علما حاکم بر مردمند). و به لفظ حکما علی الناس نیز نقل شده. ولی به نظر می‌آید که صحیح نباشد. گفته شد که در خود غرر به صورت حکام علی الناس بوده است. این روایت هم اگر سندش معتبر بود «۶»، دلالتش واضح و یکی از مؤیدات است. روایات دیگری هست که می‌توان برای تأیید ذکر کرد.

از جمله این گونه روایات، روایت تحف العقول «۷» است تحت عنوان «مجارى الامور و الاحکام علی ایدی العلماء» این روایت از دو قسمت تشکیل یافته: قسمت اول روایتی است از حضرت سید الشهدا (ع)، که از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب (ع) نقل فرموده، درباره «امر به معروف و نهی از منکر». و قسمت دوم نطق حضرت سید الشهداست درباره «ولایت فقیه» و وظایفی که فقها در مورد مبارزه با ظلمه و دستگاه دولتی جائر به منظور تشکیل حکومت اسلامی و اجرای احکام دارند. این نطق مشهور را در منی ایراد، و در آن علت جهاد داخلی خود را بر ضد دولت جائر اموی تشریح فرموده است. از این روایت دو مطلب مهم به دست می‌آید: یکی «ولایت فقیه» و دیگری اینکه فقها باید با جهاد خود و با امر به معروف و نهی از منکر حکام جائر را رسوا و متزلزل و مردم را بیدار گردانند تا نهضت عمومی مسلمانان بیدار حکومت جائر را سرنگون و حکومت اسلامی را برقرار سازد. اینک روایت:

اعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ سُوءِ ثَنَائِهِ عَلَى الْأَحْبَارِ إِذْ يَقُولُ: «لَوْ لَا يَنْهَاهُمْ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ» «۱» و قَالَ: «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ.» الی قوله: «لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ.» «۲» وَ إِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرَوْنَ مِنَ الظَّالِمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَ الْفَسَادَ، فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا

يَنَالُونَ مِنْهُمْ وَ رَهْبَةً مِمَّا يَحْدَرُونَ؛ وَ اللَّهُ يَقُولُ: «فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَ اخْشَوْنَ. «٣» وَ قَالَ:

«وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ.»

«٤» فَبَدَأَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةً مِنْهُ، لِعِلْمِهِ بِأَنَّهَا إِذَا أُدِيَتْ وَ

أُقِيمَتْ، اسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا، هَيَّبَهَا وَ صَعَّبَهَا. وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ

الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَ مُخَالَفَةِ الظَّالِمِ، وَ قِسْمَةِ الْفِيءِ وَ الْغَنَائِمِ، وَ أَخْذِ

الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَ وَضْعِهَا فِي حَقِّهَا. ثُمَّ أَنْتُمْ أَيُّهَا الْعِصَابَةُ، عِصَابَةُ، بِالْعِلْمِ، مَشْهُورَةٌ

وَ بِالْخَيْرِ مَذْكُورَةٌ وَ بِالنَّصِيحَةِ مَعْرُوفَةٌ، وَ بِاللَّهِ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ مَهَابَةٌ، يَهَابُكُمْ الشَّرِيفُ وَ

يُكْرِمُكُمْ الضَّعِيفُ، وَ يُؤَثِّرُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَ لَا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ تَشْفَعُونَ فِي الْحَوَائِجِ إِذَا

امْتَنَعَتْ مِنْ طَلَابِهَا، وَ تَمْشُونَ فِي الطَّرِيقِ بِهَيْبَةِ الْمُلُوكِ وَ كِرَامَةِ الْأَكْبَارِ، أَلَيْسَ كُلُّ ذَلِكَ إِنَّمَا

نَلْتُمُوهُ بِمَا يُرْجَى عِنْدَكُمْ مِنَ الْقِيَامِ بِحَقِّ اللَّهِ، وَ إِنْ كُنْتُمْ عَنْ أَكْثَرِ حَقِّهِ تَقْصِرُونَ؛ فَاسْتَحْفَفْتُمْ

بِحَقِّ الْأُمَّةِ: فَأَمَّا حَقُّ الضَّعْفَاءِ فَضَيَعْتُمْ. وَ أَمَّا حَقُّكُمْ بِزِعْمِكُمْ فَطَلَبْتُمْ. فَلَا مَالًا بَدَلْتُمُوهُ؛ وَ لَا

نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلَّذِي خَلَقَهَا؛ وَ لَا عَشِيرَةً عَادِيْتُمُوهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ. أَنْتُمْ تَتَمَنَّوْنَ عَلَى اللَّهِ جَنَّتَهُ

وَ مُجَاوِرَةَ رُسُلِهِ وَ أَمَانًا مِنْ عَذَابِهِ؛ لَقَدْ خَشِيتُ عَلَيْكُمْ، أَيُّهَا الْمُتَمَنَّوْنَ عَلَى اللَّهِ، أَنْ تَحِلَّ بِكُمْ

نِقْمَةٌ مِنْ نِقْمَاتِهِ. لِأَنَّكُمْ بَلَّغْتُمْ مِنْ كِرَامَةِ اللَّهِ مَنْزِلَةً فَضَلَّيْتُمْ بِهَا؛ وَ مَنْ يُعْرِفُ بِاللَّهِ لَا تُكْرِمُونَ وَ

أَنْتُمْ بِاللَّهِ فِي عِبَادِهِ تُكْرِمُونَ. وَ قَدْ تَرَوْنَ عُهْدَ اللَّهِ مَنْقُوضَةً فَلَا تَفْزَعُونَ، وَ أَنْتُمْ لِبَعْضِ دِمَمِ

أَبَائِكُمْ تَفْزَعُونَ؛ وَ دِمَمَةُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مَحْقُورَةٌ، وَ الْعَمِي وَ الْبُكْمُ وَ الزُّمْنُ فِي الْمَدَائِنِ

مُهْمَلَةٌ، لَا تَرْحَمُونَ؛ وَ لَا فِي مَنْزِلَتِكُمْ تَعْمَلُونَ وَ لَا مَنْ عَمِلَ فِيهَا تُعِينُونَ؛ وَ بِالْأَدْهَانِ وَ

الْمُصَانَعَةِ عِنْدَ الظَّالِمَةِ تَأْمِنُونَ. كُلُّ ذَلِكَ مِمَّا أَمَرَكُمُ اللَّهُ بِهِ مِنَ النَّهْيِ وَ التَّنَاهِي، وَ أَنْتُمْ عَنْهُ

غَافِلُونَ. وَ أَنْتُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ مُصِيبَةً لِمَا غَلَبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَسْعُونَ. ذَلِكَ

بِأَنَّ مَجَارِي الْأُمُورِ وَ الْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ. فَأَنْتُمْ

الْمَسْلُوبُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ. وَ مَا سَلَبْتُمْ ذَلِكَ، إِلَّا بِتَقَرُّقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَ اخْتِلَافِكُمْ فِي السُّنَّةِ بَعْدَ الْبَيِّنَةِ

الْوَاضِحَةَ. وَ لَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَدَى وَ تَحَمَّلْتُمْ الْمُنُونَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ، كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدُ
 وَ عَنْكُمْ تَصُدُّرُ وَ إِلَيْكُمْ تُرْجَعُ. وَ لَكِنَّكُمْ مَكَّنْتُمْ الظَّلْمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِكُمْ وَ اسْتَسَلَّمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي
 أَيْدِيهِمْ يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ وَ يَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ. سَلَّطَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فِرَارِكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَ
 إِعْجَابِكُمْ بِالْحَيَاةِ الَّتِي هِيَ مُفَارِقَتُكُمْ. فَأَسَلَّمْتُمْ الضُّعْفَاءَ فِي أَيْدِيهِمْ؛ فَمِنْ بَيْنِ مُسْتَعْبِدٍ مَقْهُورٍ، وَ
 بَيْنِ مُسْتَضْعَفٍ عَلَى مَعِيشَتِهِ مَغْلُوبٍ. يَتَقَلَّبُونَ فِي الْمُلْكِ بَارِئِهِمْ وَ يَسْتَشْعِرُونَ الْخِزْيَ
 بِأَهْوَائِهِمْ اقْتِدَاءً بِالأَشْرَارِ وَ جُرَاةً عَلَى الْجَبَّارِ. فِي كُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلَى مَنَبَرِهِ خَطِيبٌ يَصْنَعُ؛
 فَأَلْأَرْضُ لَهُمْ شَاغِرَةٌ؛ وَ أَيْدِيهِمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ. وَ النَّاسُ لَهُمْ خَوْلٌ، لَا يَدْفَعُونَ يَدَ لَامِسٍ؛ فَمِنْ
 بَيْنِ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، وَ ذِي سَطْوَةٍ عَلَى الضَّعْفَةِ شَدِيدٍ، مُطَاعٍ لَا يَعْرِفُ الْمُبْدِيَّ الْمُعِيدَ. فَيَا عَجَبًا، وَ
 مَا لِي لَا أَعْجَبُ، وَ الأَرْضُ مِنْ غَاشٍ غَشُومٍ وَ مُتَصَدِّقٍ ظَلُومٍ وَ عَامِلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِمْ
 غَيْرِ رَحِيمٍ. فَاللَّهُ الْحَاكِمُ فِيهِ تَنَازَعْنَا وَ الْفَاضِي بِحُكْمِهِ فِيهَا شَجَرَ بَيْنَنَا. اللَّهُمَّ، إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ
 لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَ لَا التِمَاسًا مِنْ فُضُولِ الحُطَامِ. وَ لَكِنْ لِنُرَى الْمَعَالِمَ مِنْ
 دِينِكَ؛ وَ نُظْهِرَ الأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ؛ وَ يَأْمَنَ المَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ؛ وَ يَعْمَلُ بِفِرَائِضِكَ وَ
 سُنَنِكَ وَ أَحْكَامِكَ فَإِنْ « ١ » لَمْ تَنْصُرُونَا وَ تُنْصِفُونَا قَوَى الظَّلْمَةَ عَلَيْكُمْ وَ عَمَلُوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ
 نَبِيِّكُمْ. وَ حَسْبُنَا اللَّهُ، وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا، وَ إِلَيْهِ أُنَبْنَا، وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ. « ٢ »

ای مردم، از پندی که خدا به دوستدارانش به صورت بدگویی از «احبار» داده عبرت
 بگیرید؛ آنجا که می‌فرماید: «چرا نباید علمای دینی و احبار از گفتار گناهکارانه آنان
 (یعنی یهود) و حرامخواری آنان جلوگیری کنند. راستی آنچه انجام می‌داده و به وجود
 می‌آورده‌اند چه بد بوده است». و می‌فرماید: «آن عده از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند
 لعنت شدند». تا آنجا که می‌فرماید: «راستی که آنچه انجام می‌داده‌اند چه بد بوده است». در

حقیقت، خدا آن را از این جهت برایشان عیب می‌شمارد و مایه ملامت می‌سازد که آنان با چشم خود می‌دیدند که ستمکاران به زشتکاری و فساد پرداخته‌اند، و باز منعشان نمی‌کردند، به خاطر عشقی که به دریافتهای خود از آنان داشتند؛ و نیز به خاطر ترسی که از آزار و تعقیب آنان به دل راه می‌دادند. در حالی که خدا می‌فرماید: «از مردم نترسید؛ و از من بترسید». و می‌فرماید: «مردان مؤمن دوستدار و رهبر و عهده‌دار یکدیگرند. همدیگر را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند». (می‌بینیم که در این آیه در شمردن صفات مؤمنان، صفاتی که مظهر دوستداری و عهده‌داری و رهبری متقابل مؤمنان است)، خدا از امر به معروف و نهی از منکر شروع می‌کند، و نخست این را واجب می‌شمارد زیرا می‌داند که اگر امر به معروف و نهی از منکر انجام بگیرد و در جامعه برقرار شود، همه واجبات، از آسان گرفته تا مشکل، همگی برقرار خواهد شد. و آن بدین سبب است که امر به معروف و نهی از منکر عبارت است از دعوت به اسلام؛ (یعنی جهاد اعتقادی خارجی) به اضافه بازگرداندن حقوق ستمدیدگان به ایشان؛ و مخالفت و مبارزه با ستمگران (داخلی)؛ و کوشش برای اینکه ثروتهای عمومی و درآمد جنگی طبق قانون عادلانه اسلام توزیع شود، و صدقات (زکات و همه مالیاتهای الزامی یا داوطلبانه) از موارد صحیح و واجب آن جمع‌آوری و گرفته شود، و هم در موارد شرعی و صحیح آن به مصرف برسد.

علاوه بر آنچه گفتم، شما ای گروه، ای گروهی که به علم و عالم بودن شهرت دارید و از شما به نیکی یاد می‌شود و به خیرخواهی و اندرزگویی و راهنمایی در جامعه معروف شده‌اید و به خاطر خدا در دل مردم شکوه و مهابت پیدا کرده‌اید به طوری که مرد مقتدر از شما بیم دارد و ناتوان به تکریم شما بر می‌خیزد و آن کس که هیچ برتری بر او ندارید و

نه قدرتی بر او دارید شما را بر خود برتری داده است و نعمتهای خویش را از خود دریغ داشته به شما ارزانی می‌دارد، در موارد حوایج (یا سهمیه مردم از خزانه عمومی) وقتی به مردم پرداخت نمی‌شود وساطت می‌کنید، و در راه با شکوه و مهابت پادشاهان و بزرگواری بزرگان قدم بر می‌دارید، آیا همه این احترامات و قدرتهای معنوی را از این جهت به دست نیآورده‌اید که به شما امید می‌رود که به اجرای قانون خدا کمر ببندید؟ گرچه در مورد بیشتر قوانین خدا کوتاه آمده‌اید؛ بیشتر حقوق الهی را که به عهده دارید فرو گذاشته‌اید. مثلاً حق ملت را خوار و فرو گذاشته‌اید؛ حق افراد ناتوان و بی‌قدرت را ضایع کرده‌اید؛ اما در همان حال به دنبال آنچه حق خویش می‌پندارید برخاسته‌اید. نه پولی خرج کرده‌اید؛ و نه جان را در راه آنکه آن را آفریده به خطر انداخته‌اید؛ و نه با قبیله و گروهی به خاطر خدا در افتاده‌اید. شما آرزو دارید و حق خود می‌دانید که بهشتش و همنشینی پیامبران و ایمنی از عذابش را به شما ارزانی دارد؛ من، ای کسانی که چنین انتظاراتی از خدا دارید، از این بیمناکم که نکبت خشمش بر شما فرو افتد؛ زیرا در سایه عظمت و عزت خدا به منزلتی بلند رسیده‌اید، ولی خداشناسانی را که ناشر خداشناسی هستند احترام نمی‌کنید؛ حال آنکه شما به خاطر خدا در میان بندگانش مورد احترام‌اید. و نیز از آن جهت بر شما بیمناکم که به چشم خود می‌بینید تعهداتی که در برابر خدا شده «۱» گسسته و زیر پا نهاده شده است، اما نگران نمی‌شوید؛ در حالی که به خاطر پاره‌ای از تعهدات پدرانتان نگران و پریشان می‌شوید؛ اینک تعهداتی که در برابر پیامبر انجام گرفته «۲» مورد بی‌اعتنایی است؛ نابینایان، لاله‌ها، و زمینگیران ناتوان، در همه شهرها بی‌سرپرست مانده‌اند، و بر آنها ترحم نمی‌شود. و نه مطابق شأن و منزلتتان کار می‌کنید؛ و نه به کسی که چنین کاری بکند و در ارتقای شأن شما بکوشد اعتنا یا کمک می‌کنید. با چرب زبانی و چاپلوسی و سازش با ستمکاران، خود را در برابر قدرت ستمکاران حاکم ایمن می‌گردانید.

تمام اینها دستورهایی است که خدا به صورت نهی، یا همدیگر را نهی کردن و بازداشتن، داده و شما از آنها غفلت می‌ورزید. مصیبت شما از مصایب همه مردم سهمگینتر است؛ زیرا منزلت و مقام علمایی را از شما بازگرفته‌اند اگر می‌دانستید. چون در حقیقت، جریان اداری کشور و صدور احکام قضایی و تصویب برنامه‌های کشور باید به دست دانشمندان روحانی، که امین حقوق الهی و دانای حلال و حرامند، سپرده شده باشد. اما اینک مقامتان را از شما بازگرفته و ربوده‌اند. و اینکه چنین مقامی را از دست داده‌اید، هیچ علتی ندارد جز اینکه از دور محور حق (قانون اسلام و حکم خدا) پراکنده‌اید؛ و درباره سنت، پس از اینکه دلایل روشن بر حقیقت و کیفیت آن وجود دارد، اختلاف پیدا کرده‌اید. شما اگر مردانی بودید که بر شکنجه و ناراحتی شکیبا بودید و در راه خدا حاضر به تحمل ناگواری می‌شدید، مقررات برای تصویب پیش ما آورده می‌شد؛ و به دست شما صادر می‌شد؛ و مرجع کارها بودید. اما شما به ستمکاران مجال دادید تا این مقام را از شما بستانند؛ و گذاشتید حکومتی که قانوناً مقید به شرع است به دست ایشان بیفتد، تا بر اساس پوسیده حدس و گمان به حکومت پردازند؛ و طریقه خودکامگی و اقناع شهوت را پیشه سازند. مایه تسلط آنان بر حکومت، فرار شما از کشته شدن بود، و دل‌بستگی‌تان به زندگی گریزان دنیا. شما با این روحیه و رویه، توده ناتوان را به چنگال این ستمگران گرفتار آوردید تا یکی برده وار سرکوفته باشد؛ و دیگری بیچاره وار سرگرم تأمین آب و نان؛ و حکام خودسرانه به امیال خود عمل کنند؛ و با هوسبازی خویش ننگ و رسوایی به بار آورند؛ پیرو بدخویان گردند و در برابر خدا گستاخی ورزند. در هر شهر سخنوری از ایشان بر منبر آمده و گماشته شده است. زمین برایشان فراخ و دستشان در آن گشاده است. مردم بنده ایشانند و قدرت دفاع از خود را ندارند. يك حاکم دیکتاتور و کینه ورز و بدخواه است؛ و حاکم دیگر بیچارگان را می‌کوبد و به آنها قلدری و سختگیری می‌کند؛ و آن دیگر

فرمانروایی مسلط است که نه خدا را می‌شناسد و نه روز جزا را. شگفتا! و چرا نه شگفتی، که جامعه در تصرف مرد دغلباز ستمکاری است که مأمور مالیاتش ستم ورز است؛ و استاندارش نسبت به اهالی دیندار نامهربان و بی‌رحم است. خداست که در مورد آنچه در باره‌اش به کشمکش برخاسته‌ایم حکومت و داوری خواهد کرد؛ و درباره آنچه بین ما رخ داده با رأی خویش حکم قاطع خواهد کرد.

خدایا، بی‌شک تو می‌دانی آنچه از ما سر زده «۱» رقابت در به دست آوردن قدرت سیاسی نبوده؛ و نه جستجوی ثروت و نعمتهای ناچیز دنیا؛ بلکه برای این بوده که اصول و ارزشهای درخشان دینت را بنماییم و ارائه دهیم؛ و در کشورت اصلاح پدید آوریم؛ و بندگان ستمزدهات را ایمن و برخوردار از حقوق مسلمشان گردانیم؛ و نیز تا به وظایفی که مقرر داشته‌ای و به سنن و قوانین و احکامت عمل شود.

بنا بر این، شما (گروه علمای دین) اگر ما را در انجام این مقصود یاری نکنید و حق ما را از غاصبان نستانید؛ ستمگران بر شما چیره شوند و در خاموش کردن نور پیامبرتان بکوشند. خدای یگانه ما را کفایت است؛ و بر او تکیه می‌کنیم؛ و به سوی او رو می‌آوریم. و سرنوشت به دست او و بازگشت به اوست.

می‌فرماید: اعتبروا أيها الناس بما وعظ الله به أولياءه من سوء ثنائهم على الأحرار. خطاب به دسته مخصوص، حاضرین مجلس، اهل شهر و بلد، اهل مملکت، و یا مردم دنیای آن روز نیست؛ بلکه هر کس را در هر زمان که این ندا را بشنود شامل می‌شود. مثل: یا أيها الناس که در قرآن آمده است. خداوند با اعتراض به «احبار» یعنی علمای یهود و استنکار رویه

آنها، اولیای خویش را موعظه فرموده، و به آنان پند داده است. منظور از «اولیا» کسانی هستند که توجه به خدا دارند، و در جامعه دارای مسئولیت می‌باشند؛ نه اینکه منظور ائمه، علیهم السلام، باشد.

اذ یقول: «لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ السَّحْتَ لَئِنْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ.»

خداوند در این آیه، «ربانیون» و «احبار» را مورد نکوهش قرار می‌دهد که چرا آنها، که علمای دینی یهود بوده‌اند، ستمکاران را از «قول اثم»، یعنی گفتار گناهکارانه که اعم از دروغ‌پردازی و تهمت و تحریف حقایق و امثال آن باشد، و از «اکل سحت»، یعنی حرام‌خواری، نهی نکرده و باز نداشته‌اند. بدیهی است این نکوهش و تقبیح اختصاص به علمای یهود ندارد؛ و نه اختصاص به علمای نصاری دارد؛ بلکه علمای جامعه اسلامی، و به طور کلی علمای دینی را شامل می‌شود. بنا بر این، علمای دینی جامعه اسلامی هم اگر در برابر رویه و سیاست ستمکاران ساکت بنشینند، مورد نکوهش و تقبیح خدا قرار می‌گیرند. این امر فقط مربوط به سلف و نسل گذشته نیست؛ نسل‌های گذشته و آینده در این حکم یکسانند.

حضرت امیر (ع) این موضوع را با استناد به قرآن ذکر فرموده، که علمای جامعه اسلامی هم عبرت بگیرند و بیدار شوند؛ و از ادای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر باز نایستند؛ و در برابر هیأت‌های حاکمه ستمگر و منحرف سکوت ننمایند. حضرت با استشهاد به آیه «لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ ...» دو نکته را گوشزد فرموده است:

۱. اینکه سهل انگاری علما در وظایف ضررش بیش از کوتاهی دیگران در انجام همان وظایف مشترك است. چنانکه هرگاه يك بازاری کار خلافی بکند، ضررش به خود او می‌رسد؛ لیکن اگر علما در وظیفه کوتاهی کردند، مثلاً در برابر ستمگران سکوت نمودند، ضررش متوجه اسلام می‌شود. و اگر به وظیفه عمل کردند و آنجا که باید صحبت کنند سکوت نکردند، نفع آن برای اسلام است.

۲. با اینکه باید از همه اموری که مخالف شرع است نهی کرد، روی «قول اثم»، یعنی دروغ‌پردازی و «اکل سحت»، یعنی حرام‌خوری تکیه کرده است تا بفهماند که این دو «منکر» از همه منکرات خطرناکتر است؛ و بایستی بیشتر مورد مخالفت و مبارزه قرار گیرد. چون گاهی گفتار و تبلیغات دستگاه‌های ستمگر بیش از کردار و سیاستشان برای اسلام و مسلمین ضرر دارد؛ و غالباً حیثیت اسلام و مسلمین را به مخاطره می‌اندازد. خداوند نکوهش می‌کند که چرا از گفتار نادرست و تبلیغات گناهکارانه ستمکاران جلوگیری نکردند؟ چرا آن مردی را که ادعا کرد من «خليفة الله» هستم و آلت مشیت الهی هستم، و احکام خدا همین گونه است که من اجرا می‌کنم، عدالت اسلامی همین است که من می‌گویم و اجرا می‌کنم (در صورتی که اصولاً عدالت سرش نمی‌شد).

تکذیب نکردند؟ این گونه سخنان «قول اثم» است. این حرفهای گناهکارانه را که ضرر زیادی برای جامعه دارد، چرا جلوگیری نکردند؟ ظلمه را که حرفهای نامربوط زدند، خیانتها مرتکب شدند، بدعتها در اسلام گذاشتند، ضربه به اسلام زدند، چرا نهی نکردند و از این گناهان بازداشتند؟

اگر کسی احکام را آن طور که خدا راضی نیست تفسیر کرد، بدعتی در اسلام گذاشت به اسم اینکه عدل اسلامی چنین اقتضا می‌کند، احکام خلاف اسلام اجرا کرد، بر علما واجب است که اظهار مخالفت کنند. هرگاه اظهار مخالفت نکنند، مورد لعن خدا قرار می‌گیرند. و این از آیه شریفه پیداست، و نیز در حدیث است که إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ، فَلِلْعَالَمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ؛ وَ إِلَّا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ. «۱»

(چون بدعتها پدید آید، بر عالم واجب است که علم (دین) خویش را اظهار کند؛ و گر نه لعنت خدا بر او خواهد بود.) خود اظهار مخالفت و بیان تعالیم و احکام خدا، که مخالف بدعت و ظلم و گناه می‌باشد، مفید است؛ چون سبب می‌شود عامه مردم به فساد اجتماعی و مظالم حکام خائن و فاسق یا بی‌دین پی‌برده، به مبارزه برخیزند؛ و از همکاری با ستمکاران خودداری نمایند؛ و به عدم اطاعت در برابر قدرتهای حاکمه فاسد و خائن دست بزنند. اظهار مخالفت علمای دینی در چنین مواردی يك «نهی از منکر» از طرف رهبری دینی جامعه است، که موجی از «نهی از منکر» و يك نهضت مخالفت و «نهی از منکر» را به دنبال می‌آورد. نهضتی را به دنبال می‌آورد که همه مردم دیندار و غیرتمند در آن شرکت دارند. نهضتی که اگر حکام ستمکار و منحرف به آن تسلیم نشوند و به صراط مستقیم رویه اسلامی تبعیت از احکام الهی باز نیابند و بخواهند با قدرت اسلحه آن را ساکت کنند، در حقیقت به تجاوز مسلحانه دست زده و «فئه باغیه» خواهند بود؛ و بر مسلمانان است که به جهاد مسلحانه با «فئه باغیه» «۱»، یعنی حکام تجاوزکار، بپردازند تا سیاست جامعه و رویه حکومت کنندگان مطابق با اصول و احکام اسلام باشد.

شما که فعلاً قدرت ندارید جلو بدعتهای حکام را بگیرید و این مفاصد را دفع کنید، اقلًا ساکت ننشینید. تو سر شما می‌زنند، داد و فریاد کنید؛ اعتراض کنید. انظلام نکنید.

انظلام (تن به ظلم دادن) بدتر از ظلم است. اعتراض کنید؛ انکار کنید؛ تکذیب کنید؛ فریاد بزنید. باید در برابر دستگاه تبلیغات و انتشارات آنها دستگاهی هم این طرف به وجود بیاید تا هر چه به دروغ می‌گویند تکذیب کند. بگوید دروغ است؛ بگوید عدالت اسلامی این نیست که آنها ادعا می‌کنند. عدل اسلامی که برای خانواده‌ها و جامعه مسلمین قرار داده شده، همه برنامه‌اش مضبوط و مدون است که آنها دارند. این مطالب باید گفته شود تا مردم متوجه باشند؛ و نسل آینده سکوت این جماعت را حجت قرار ندهد، و نگوید لا بد اعمال و رویه ستمکاران مطابق شرع بوده است و دین مبین اسلام اقتضا می‌کرده که ستمگران «اکل سحت»، یعنی حرامخواری کنند و مال مردم را غارت کنند.

از آنجا که دایره فکر عده‌ای از دایره همین مسجد تجاوز نمی‌کند و جولان و گسترش ندارد، وقتی گفته می‌شود «اکل سحت»، یعنی حرامخواری فقط بقال سر کوجه به نظرشان می‌آید که، العیاذ بالله، کم فروشی می‌کند! دیگر آن دایره بزرگ حرامخواری و غارتگری به نظر نمی‌آید که يك سرمایه بزرگ را می‌بلعند؛ بیت المال را اختلاس می‌کنند؛ نفت ما را می‌خورند؛ به نام نمایندگی کمپانیهای خارجی کشور ما را بازار فروش کالاهای گران و غیر ضروری بیگانه می‌کنند، و از این راه پول مردم را به جیب خود و سرمایه داران بیگانه می‌ریزند. نفت ما را چند دولت بیگانه پس از استخراج برای خود می‌برند؛ «ا» و مقدار ناچیزی هم که به هیأت حاکمه همدست خودشان می‌دهند، از طرق دیگر به جیب خودشان بر می‌گردد. و اندکی که به صندوق دولت می‌ریزد، خدا می‌داند صرف کجا می‌شود. این يك «اکل سحت» و حرامخواری در مقیاس وسیع و در مقیاس بین المللی است. «منکر» و حشنتاک و خطرناکترین منکرات همین است. شما اوضاع جامعه و کارهای دولت و دستگاهها را دقیقاً مطالعه کنید تا معلوم شود چه «اکل سحت» های

وحشتناکی صورت می‌گیرد. اگر زلزله‌ای در گوشه کشور رخ دهد، يك راه درآمد و حرامخواری به روی سودجویان حاکم بازمی‌گردد تا به نام زلزله‌زدگان جیب خودشان را پر کنند. در قراردادهایی که حکام ستمکار و ضد ملی با دولتها یا شرکتهای خارجی می‌بندند، میلیونها از پول ملت را به جیب می‌زنند؛ و میلیونها از پول ملت را عاید خارجیان و اربابان خود می‌کنند. اینها جریانات سیل‌آسایی از حرامخوری است که پیش چشم ما صورت می‌گیرد؛ و هنوز ادامه دارد؛ چه در تجارت خارجی، و چه در به اصطلاح قراردادهایی که برای استخراج معادن یا بهره‌برداری از جنگلها و سایر منابع طبیعی بسته می‌شود؛ یا برای کارهای ساختمانی و راهسازی؛ یا خرید اسلحه از استعمارگران غربی و استعمارگران کمونیست.

ما باید جلو این غارتگریها و حرامخوریها را بگیریم. همه مردم موظف به این کار هستند؛ ولی علمای دینی وظیفه‌شان سنگینتر و مهمتر است. ما باید پیش از سایر افراد مسلمان به این جهاد مقدس و این وظیفه خطیر اقدام کنیم. ما به خاطر مقام و موقعیتی که داریم بایستی پیشقدم باشیم. اگر امروز قدرت نداریم که جلو این کارها را بگیریم و حرامخواران و خائنین به ملت و دزدان مقتدر و حاکم را به کیفر برسانیم، باید کوشش کنیم این قدرت را به دست بیاوریم. و در عین حال، به عنوان حد اقل انجام وظیفه، از اظهار حقایق و افشای حرامخوریها و دروغپدازیها کوتاهی نکنیم. وقتی قدرت به دست آوردیم، نه تنها سیاست و اقتصاد و اداره کشور را درست می‌کنیم؛ بلکه حرامخورها و دروغپدازها را شلاق می‌زنیم و به کیفر می‌رسانیم.

مسجد اقصی را آتش زدند. ما فریاد می‌کنیم که بگذارید مسجد اقصی به همین حال نیمسوخته باقی باشد؛ این جرم را از بین نبرید «۱»؛ ولی رژیم شاه حساب باز می‌کند و

صندوق می‌گذارد، و به اسم بنای مسجد اقصی از مردم پول می‌گیرند تا بتوانند از این راه استفاده نمایند و جیب خود را پر کنند؛ و ضمناً آثار جرم اسرائیل را از بین ببرند!

اینها مصیبت‌هایی است که گریبانگیر امت اسلام شده، و کار را به اینجا رسانده است.

آیا علمای اسلام نباید این مطالب را بگویند؟ «لَوْ لَا يَنْهَاهُم الرَّبَّانِيُونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ أَكْلِهِمْ

السُّحْتِ.» چرا فریاد نمی‌زنند؟ چرا از این غارتگریها هیچ سخنی نمی‌گویند؟

بعد به آیه «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ» استناد شده که ذکر آن از فرصت بحث ما خارج است.

سپس می‌فرماید:

وَ إِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لَأَنَّهُمْ كَانُوا يَرُونَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَ الْفُسَادَ
فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنِ ذَلِكَ رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَنَالُونَ مِنْهُمْ وَ رَهْبَةً مِمَّا يَحْذَرُونَ.

اینکه خدا از «ربانیون» استنکار کرده، روی این اصل است که آنان با اینکه می‌دیدند ظلمه چه کارها می‌کنند و چه جنایتها مرتکب می‌گردند، ساکت بودند و آنها را نهی نمی‌کردند.

و سکوتشان به حسب این روایت روی دو علت بوده است:

۱- سودجویی

۲- زبونی.

یا افراد طمعکاری بودند، و از ظلمه استفاده مادی می‌کردند و به اصطلاح حق السکوت می‌گرفتند. و یا بزدل و ترسو بودند و از آنها می‌ترسیدند. به روایات امر به معروف و نهی از منکر مراجعه فرمایید؛ در آن روایات عمل بعضی را که برای فرار از امر به

معروف و نهی از منکر مرتباً عذر تراشی می‌کنند، تقبیح می‌کند و آن سکوت را عیب می‌شمرد. «۱»

وَاللَّهُ يَقُولُ: «فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَ اَخْشَوْنِ» و خدا می‌فرماید که از آنها نترسید. چه ترسی دارید؟ جز این نیست که شما را زندانی می‌کنند؛ بیرون می‌کنند؛ می‌کشند. اولیای ما برای اسلام جان دادند؛ شما هم باید برای این امور آماده باشید و قال: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...»

و در ذیل آیه می‌فرماید: «وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...».

فَبَدَأَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةً مِنْهُ لِعَلِمِهِ بِأَنَّهَا إِذَا اَدِيَتْ وَ اَقِيْمَتْ اسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيِّنًا وَ صَعْبًا وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ اِلَى الْاِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَ مُخَالَفَةِ الظَّالِمِ وَ قَسْمَةِ الْفِيءِ وَ الْعَنَائِمِ وَ اخْذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَ وَضْعِهَا فِي حَقِّهَا.

اگر امر به معروف و نهی از منکر به خوبی اجرا شود، دیگر فرایض قهراً برپا خواهد شد. اگر امر به معروف و نهی از منکر اجرا شود، ظلمه و عمالشان نمی‌توانند اموال مردم را بگیرند، و به میل خود صرف کنند؛ و مالیاتهای مردم را تلف نمایند. امر به معروف و ناهی از منکر دعوت به اسلام و رد مظالم و مخالفت با ظالم می‌کند.

عمده وجوب امر به معروف و نهی از منکر برای این امور است. ما امر به معروف و نهی از منکر را در دایره کوچکی قرار داده، و به مواردی که ضررش برای خود افرادی است که مرتکب می‌شوند، یا ترك می‌کنند، محصور ساخته‌ایم در اذهان ما فرو رفته که «منکرات» فقط همینهایی هستند که هر روز می‌بینیم یا می‌شنویم. مثلاً اگر در اتوبوس

نشسته‌ایم، موسیقی گرفتند، یا فلان قهوه خانه کار خلافی را مرتکب شد، یا در وسط بازار کسی روزه خورد، منکرات می‌باشند، و باید از آن نهی کرد. ولی به آن منکرات بزرگ توجه نداریم. آن مردمی را که دارند حیثیت اسلام را از بین می‌برند، حقوق ضعفا را پایمال می‌کنند و ... باید نهی از منکر کرد. اگر يك اعتراض دسته جمعی به ظلمه که خلافی مرتکب می‌شوند، یا جنایتی می‌کنند، بشود، اگر چند هزار تلگراف از همه بلاد اسلامی به آنها بشود که این کار خلاف را انجام ندهید، یقیناً دست بر می‌دارند. وقتی که بر خلاف حیثیت اسلام و مصالح مردم کاری انجام دادند، نطقی ایراد کردند، اگر از سراسر کشور، از تمام قرا و قصبات، از آنان استنکار شود، زود عقب‌نشینی می‌کنند.

خیال می‌کنید می‌توانند عقب‌نشینی نکنند؟ هر گز نمی‌توانند. من آنها را می‌شناسم. من می‌دانم که چکاره‌اند! خیلی هم ترسو هستند! خیلی زود عقب‌نشینی می‌کنند. لیکن وقتی که دیدند ما از آنها بی‌عرضه‌تریم، جولان می‌دهند.

در قضیه‌ای که علما با هم اتحاد داشتند، و اجتماع کردند و از شهرستانها هم از آنان پشتیبانی شد و هیأتها آمدند، خطابه‌ها ایراد کردند، دستگاه عقب‌نشینی کرد، و آن لایحه را نسخ نمود «۱». بعد که بتدریج ما را سرد و سست کردند و از هم جدا ساختند و برای هر يك «تکلیف شرعی» معین کردند، در نتیجه این اختلاف کلمه و تشنت اقوال جری شدند؛ و اکنون هر کاری که می‌خواهند با مسلمین و مملکت اسلامی می‌کنند.

دعاء الی الاسلام مع رد المظالم و مخالفة الظالم. امر به معروف و نهی از منکر برای این امور مهم است. آن عطار بیچاره اگر کار خلافی کرد، ضرری به اسلام نمی‌زند؛ به خودش ضرر می‌زند. آنهایی را که به اسلام ضرر می‌زنند باید بیشتر امر به معروف و

نهی از منکر کرد. آنهایی را که به عناوین مختلف هستی مردم را غارت می‌کنند باید نهی کرد.

این مطالب بعضی مواقع در خود روزنامه‌ها دیده می‌شود- منتها گاهی به صورت شوخی است، و گاهی به صورت جدی- که بسیاری از چیزهایی که به اسم سیلزندگان یا زلزله‌زدگان جمع‌آوری کردند، خودشان خوردند! یکی از علمای ملایر می‌گفت که ما برای مردگان حادثه‌ای يك کامیون کفن بردیم، مأمورین نمی‌گذاشتند به آنها برسانیم و می‌خواستند بخورند!! امر به معروف و نهی از منکر برای اینان لازمتر است.

اکنون من از شما استفسار می‌کنم: آیا مطالبی که حضرت امیر (ع) در این حدیث فرمودند، برای اصحابی است که در اطراف خودشان بودند و بیانات حضرت را می‌شنیدند؟ آیا اعتباروا ایها الناس خطاب به ما نیست؟ ما از «ناس» و جزء مردم نیستیم؟ آیا نباید از این خطاب عبرت بگیریم؟

همان طور که در اول بحث عرض کردم، این مطالب برای دسته و جمعیت خاصی نیست؛ بلکه از طرف آن حضرت برای هر امیر، هر وزیر، هر حاکم، و هر فقیه، برای همه دنیا، همه بشر و همه افرادی که زنده هستند، بخشنامه شده است. بخشنامه‌های آن حضرت همدوش قرآن است، و همانند قرآن تا روز قیامت واجب الاتباع می‌باشد.

آیه‌ای هم که به آن استدلال شده (لو لا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ) هر چند به «ربانیون و احبار» خطاب کرده، لیکن روی خطاب به عموم است. از آنجا که ربانیون و احبار از جهت طمع یا ترس در برابر ظلم ظلمه سکوت کردند، در صورتی که با دادها، فریادها، و با گفتار هایشان می‌توانستند کاری انجام دهند و جلو ظلم را بگیرند، مورد استنکار خداوند

واقع شدند؛ علمای اسلام هم اگر در برابر ستمگران قیام نکنند و سکوت نمایند، مورد استنکار قرار خواهند گرفت.

ثم أيتها العصابة بعد از خطاب به مردم، گروه علمای اسلام را مورد خطاب قرار داده است:

عصابة بالعلم مشهورة و بالخير مذكورة و بالنصيحة معروفة و بالله في أنفس الناس مهابة يهابكم الشريف و يكرمكم الضعيف و يؤثركم من لا فضل لكم عليه و لا يد لكم عنده، تشفعون في الحوائج إذا امتنعت من طلابها و تمشون في الطريق بهيبة الملوك و كرامة الأكابر، أليس كل ذلك إنما نلتموه بما يرجى عندكم من القيام بحق الله.

شما در جامعه هیبت و شوکت دارید؛ ملت اسلام به شما احترام می‌گذارند و برای شما کرامت قائلند؛ این مهابت و عزتی که در جامعه دارید برای این است که از شما انتظار می‌رود که در برابر ظلمه به حق قیام کنید؛ حق ستمدیدگان را از ظالم بگیرید. به شما امیدوارند که قیام نمایید و از تعدی ظلمه جلوگیری کنید.

و إن كنتم عن أكثر حقه تقصرون، فاستخفتم بحق الأمة، فأما حق الضعفاء فضيعتم و أما حقكم بزعمكم فطلبتهم فلا مآلاً بذلتموه و لا نفساً خاطرتم بها للذي خلقها و لا عشيرة عاديتموها في ذات الله. أنتم تتمنون على الله جنته و مجاورة رسله و أماناً من عذابه. لقد خشيت عليكم أيها المتمنون على الله أن تحل بكم نقمة من نعماته لأنكم بلغت من كرامة الله منزلة فضلتم بها و من يعرف بالله لا تكرمون، و أنتم بالله في عباده تكرمون.

شما مقام و منزلت پیدا کردید؛ لیکن وقتی که به مقام رسیدید، حق آن را ادا نکردید.

و قد ترون عهود الله منقوصة فلا تفرعون و أنتم لبعض ذمم آبائكم تفرعون و ذمة رسول الله محقورة (محقورة).

اگر برای پدران شما پیشامدی کند، یا خدای نخواستہ کسی نسبت به پدر شما بی‌احترامی کند، ناراحت می‌شوید؛ داد می‌زنید؛ در حالی که جلو چشمان شما عهدهای الهی را می‌شکنند، اسلام را هتک می‌کنند، صدایتان در نمی‌آید؛ حتی قلباً ناراحت نمی‌شوید. اصولاً اگر ناراحتی در کار بود، صدایی بلند می‌شد.

«و العمي و البكم و الزمن في المدائن مهملة لا ترحمون» کوران، لاله‌ها، و زمینگیران ناتوان از بین می‌روند، و کسی به فکر آنها نیست. کسی در فکر ملت بیچاره پابره‌نه نیست.

خیال می‌کنید این هیاهویی را که در رادیو راه می‌اندازند راست است؟ شما خودتان بروید از نزدیک ببینید که مردم با چه وضعی زندگی می‌کنند! در هر صدتا، دویست تا ده یک در مانگاہ وجود ندارد! برای بیچاره‌ها و گرسنه‌ها فکری نشده است. مهلت هم نمی‌دهند که اسلام آن فکری را که برای فقرا کرده عملی کند. اسلام مشکله فقر را حل کرده، و در رأس برنامه خود قرار داده است:

«إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ» «۱»

اسلام توجه داشته که باید اول کار فقرا را اصلاح کرد؛ کار بیچاره‌ها را اصلاح نمود. لیکن نمی‌گذارند که عملی شود.

ملت بیچاره در حال فقر و گرسنگی به سر می‌برند، و هیأت حاکمه ایران هر روز آن همه مالیات را از مردم گرفته صرف و لخرجیهای خود می‌کند طیاره فانتوم می‌خرد تا نظامیان

اسرائیل و عمال آن در کشور ما تعلیمات نظامی ببینند! اسرائیل که اکنون با مسلمانها در حال جنگ است- و کسانی که او را تأیید کنند، آنان نیز با مسلمانها در حال جنگ می‌باشند- به طوری پر و بالش در مملکت ما باز شده و به طوری مورد تأیید دستگاه حاکمه قرار گرفته که نظامیان او برای دیدن تعلیمات به کشور ما می‌آیند! مملکت ما پایگاه آنها شده! بازار ما هم دست آنهاست. و اگر به همین وضع باشد و مسلمانها به همین سستی بمانند، بازار مسلمین را ساقط خواهند کرد.

وَ لَا فِي مَنزِلَتِكُمْ تَعْلَمُونَ وَ لَا مِنْ عَمَلٍ فِيهَا (تُعِينُونَ) شما از مقام خود استفاده نکرده و کاری انجام نمی‌دهید. و آن کسی را هم که به وظیفه عمل می‌کند کمک نمی‌نمایید.

وَ بِالْأَدْهَانِ وَ الْمُصَانَعَةِ عِنْدَ الظَّالِمَةِ تَأْمَنُونَ. كل ذلك مما أمركم الله به من النهي و التناهي و أنتم عنه غافلون.

همت و دلخوشی شما به این است که ظالم پشتیبان شما باشد؛ برای شما احترام قائل شود؛ مثلاً «أيهما الشيخ الكبير» بگوید! دیگر کاری ندارید که به سر ملت چه می‌آید و دولت چه می‌کند.

و انتم اعظم الناس مصيبة لما غلبتم عليه من منازل العلماء لو كنتم تسعون. ذلك بأن مجاری الامور و الاحكام على أيدي العلماء بالله الامناء على حرامه و حلاله. فأنتم المسلوبون تلك المنزلة.

امام (ع) می‌توانست بگوید حق مرا ربودند، شما قیام نکردید؛ یا حق ائمه را می‌بردند، شما ساکت نشستید؛ ولی «علماء بالله» فرمود که عبارت از «ربانیون» و پیشوایان است؛ نه اینکه مراد اهل فلسفه و عرفان باشد. «عالم بالله» عبارت از کسی است که عالم به احکام

خداست و احکام الهی را می‌داند. و به او «روحانی» و ربانی گفته می‌شود. البته در صورتی که روحانیت و توجه به خدای تعالی در او غالب باشد.

فأنتم المسلوبون تلك المنزلة. و ما سلبتم ذلك إلا بتفرقكم عن الحق و اختلافكم في السنة بعد البينة الواضحة. و لو صبرتم على الأذى و تحملتم المئونة في ذات الله كانت أمور الله عليكم ترد و عنكم تصدر و إليكم ترجع.

اگر شما مردم درستکاری بودید و قیام به امر می‌کردید، می‌دیدید که ورود و صدور امور به شما ارتباط پیدا می‌کند؛ از شما صادر می‌شود، و به سوی شما باز می‌گردد. اگر آن حکومتی که اسلام می‌خواست پدید می‌آمد، حکومت‌های فعلی دنیا نمی‌توانستند در برابر آن بایستند؛ تسلیم می‌شدند. لیکن متأسفانه کوتاهی شده است که چنین حکومتی برپا شود. و نه مخالفین صدر اسلام گذاشتند که تشکیل شود، و حکومت به دست آن کس که خدا و رسول از او راضی بودند قرار گیرد تا کار به اینجا نکشد.

و لكنكم مكنتم الظلمة من منزلتكم. وقتی شما به وظیفه قیام نکردید و امر حکومت را وا گذاشتید، برای ظلمه امکانات فراهم آمد که این مقام را اشغال نمایند.

و استسلمتم أمور الله في أيديهم، يعلمون بالشبهات و يسيرون في الشهوات، سلطهم على ذلك فراركم من الموت و إعجابكم بالحياة التي هي مفارقتكم، فأسلمتم الضعفاء في أيديهم فمن بين مستبد مقهور و بين مستضعف على معيشة مغلوب.

تمامی این مطالب بر زمان ما منطبق است. تطبیق آن بر عصر ما بیش از آن موقعی است که حضرت فرموده‌اند.

يتقبلون في الملك بأرائهم و يستشعرون الخزي بأهوائهم اقتداء بالأشرار و جرأة على الجبار. في كل بلد منهم على منبره خطيب يصقع.

آن موقع خطيب روی منبر از ظلمه تعریف می‌کرد، و اکنون رادیوها هر روز داد می‌زنند و بر خلاف اسلام به نفع آنها تبلیغ می‌نمایند؛ و احکام اسلام را بر خلاف آنچه هست و انمود می‌کنند. فلأرض لهم شاغرة. اکنون سرزمینها برای ظلمه آماده و بلامانع می‌باشد، و کسی نیست در برابرشان قیام کند.

و أيديهم فيها مبسوطة و الناس لهم خول لا يدفعون يد لأمس، فمن بين جبار عنيد و ذي سطوة على الضعفة شديد مطاع لا يعرف المبدئ المعيد. فيا عجباً و مالي لا أعجب و الأرض من غاش غشوم و متصدق ظلوم و عامل على المؤمنين بهم غير رحيم. فالله الحاكم فيما فيه تنازعا و القاضى بحكمه فيما شجر بيننا. اللهم إنك تعلم أنه لم يكن ما كان منا تنافساً في سلطان و لا التماساً من فضول الحطام و لكن لنري المعالم من دينك و نظهر الإصلاح في بلادك و يأمن المظلومون من عبادك و يعمل بفرائضك و سننك و أحكامك. فإن لم تنصرونا و تنصفونا قوي الظلمة عليكم و عملوا في إطفاء نور نبيكم و حسبنا الله و عليه توكلنا و إليه أنبنا و إليه المصير.

به طوری که ملاحظه می‌فرمایید، اول تا آخر روایت مربوط به علماست. هیچ خصوصیتی هم نیست که مراد از «علماء بالله» ائمه، علیهم السلام، باشد. علمای اسلام «علماء بالله» هستند، و ربانی هستند. «ربانی» به کسی گفته می‌شود که به خدا اعتقاد

دارد، احکام خدا را حفظ می‌کند، و عالم به احکام خداست، و نیز بر حلال و حرام خدا امین می‌باشد.

اینکه می‌فرماید مجاری امور در دست علماست، برای دو سال و ده سال نیست؛ فقط نظر به اهالی مدینه نیست؛ از خود روایت و خطبه معلوم می‌شود که حضرت امیر (ع) نظر وسیعی دارد: نظر به يك امت بزرگ است که باید به حق قیام کنند.

اگر علما که در حلال و حرام الهی امین می‌باشند و آن دو خاصیت «علم» و «عدالت» را که قبلاً عرض کردم دارا بودند، حکم الهی را اجرا می‌کردند، حدود را جاری می‌ساختند، و احکام و امور اسلام به دست آنان جریان می‌یافت، دیگر ملت بیچاره و گرسنه نمی‌ماند؛ احکام اسلام تعطیل نمی‌گردید.

این روایت شریفه از مؤیدات بحث ماست. اگر از نظر سند ضعیف نبود «۱»، می‌توان گفت از ادله است. اگر نگوییم که خود مضمون روایت شاهد بر این است که از لسان معصوم (ع) صادر شده و مضمون صادقی است.

ما از موضوع «ولایت فقیه» گذشتیم، و دیگر در این زمینه صحبتی نمی‌کنیم. نیازی هم نیست که در موضوع فروع مطلب، مثلاً زکات باید چگونه باشد، حدود چطور اجرا شود، بحث کنیم. ما اصول موضوع را، که عبارت از ولایت فقیه (حکومت اسلامی) می‌باشد، مورد بررسی قرار دادیم. و عرض کردم ولایتی که برای پیغمبر اکرم (ص) و ائمه (ع) می‌باشد، برای «فقیه» هم ثابت است. در این مطلب هیچ شکی نیست، مگر موردی دلیل بر خلاف باشد، و البته ما هم آن مورد را خارج می‌کنیم. همان طور که قبلاً عرض کردم،

موضوع ولایت فقیه چیز تازه‌ای نیست که ما آورده باشیم؛ بلکه این مسأله از اول مورد بحث بوده است. حکم مرحوم میرزای شیرازی «۱» در حرمت تنباکو چون حکم حکومتی بود، برای فقیه دیگر هم واجب الاتباع بود. و همه علمای بزرگ ایران- جز چند نفر- از این حکم متابعت کردند «۲». حکم قضاوتی نبود که بین چند نفر سر موضوعی اختلاف شده باشد، و ایشان روی تشخیص خود قضاوت کرده باشند. روی مصالح مسلمین و به عنوان «ثانوی» «۳» این حکم حکومتی را صادر فرمودند. و تا عنوان وجود داشت، این حکم نیز بود. و با رفتن عنوان حکم هم برداشته شد.

مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی «۱» که حکم جهاد دادند- البته اسم آن دفاع بود- و همه علما تبعیت کردند، برای این است که حکم حکومتی بود.

به طوری که نقل کردند، مرحوم کاشف الغطاء «۲» نیز بسیاری از این مطالب را فرموده‌اند. عرض کردم که از متأخرین، مرحوم نراقی، همه شئون رسول الله (ص) را برای فقها ثابت می‌دانند. و مرحوم آقای نایینی نیز می‌فرمایند که این مطلب از مقبوله «عمر بن حنظله» استفاده می‌شود «۳». در هر حال طرح این بحث تازگی ندارد؛ و ما فقط موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار دادیم، و شعب حکومت را ذکر کرده در دسترس آقایان گذاشتیم تا مسأله روشنتر گردد. و تبعاً لأمر الله تعالی فی کتابه و لسان نبیه (ص) کمی از مطالب مورد احتیاج روز را نیز بیان کردیم؛ و گر نه مطلب همان است که بسیاری فهمیده‌اند.

ما اصل موضوع را طرح کردیم. و لازم است نسل حاضر و نسل آینده در اطراف آن بحث و فکر نمایند؛ و راه به دست آوردن آن را پیدا کنند. سستی، سردی، و یأس را از خود دور نمایند. و ان شاء الله تعالی کیفیت تشکیل و سایر متفرعات آن را با مشورت و

تبادل نظر به دست بیاورند؛ و کارهای حکومت اسلامی را به دست کارشناسان امین و خردمندان معتقد بسپارند؛ و دست خائن را از حکومت، وطن و بیت المال مسلمین قطع کنند. و مطمئن باشند که خداوند توانا با آنهاست.

برنامه مبارزه برای تشکیل حکومت اسلامی

ما موظفیم برای تشکیل حکومت اسلامی جدیت کنیم. اولین فعالیت ما را در این راه تبلیغات تشکیل می‌دهد. بایستی از راه تبلیغات پیش بیایم. در همه عالم و همیشه همین طور بوده است. چند نفر با هم می‌نشستند، فکر می‌کردند، تصمیم می‌گرفتند، و به دنبال آن تبلیغات می‌کردند؛ کم کم بر نفرات همفکر اضافه می‌شد؛ سرانجام به صورت نیروی در يك حکومت بزرگ نفوذ کرده یا با آن جنگیده، آن را ساقط می‌کردند.

محمد علی میرزایی «۱» را از بین می‌بردند، و حکومت مشروطه تشکیل می‌دادند. همیشه از اول، قشون و قدرتی در کار نبوده است؛ و فقط از راه تبلیغات پیش می‌رفته‌اند.

قلدریها و زورگوییها را محکوم می‌کردند؛ ملت را آگاه می‌ساختند، و به مردم می‌فهماندند که این قلدریها غلط است. کم کم دامنه تبلیغات توسعه می‌یافت، و همه گروههای جامعه را فرا می‌گرفت؛ مردم بیدار و فعال می‌شدند، و به نتیجه می‌رسیدند.

شما الآن نه کشوری دارید و نه لشکری؛ ولی تبلیغات برای شما امکان دارد. و دشمن نتوانسته همه وسایل تبلیغاتی را از دست شما بگیرد. البته مسائل عبادی را باید یاد بدهید، اما مهم مسائل سیاسی اسلام است؛ مسائل اقتصادی و حقوقی اسلام است. اینها محور کار بوده و باید باشد. وظیفه ما این است که از حالا برای پایه‌ریزی يك دولت حقه اسلامی

کوشش کنیم؛ تبلیغ کنیم؛ تعلیمات بدهیم؛ همفکر بسازیم؛ يك موج تبلیغاتی و فکری به وجود

بیاوریم؛ تا يك جریان اجتماعی پدید آید، و کم کم توده‌های آگاه وظیفه‌شناس و دیندار در نهضت اسلامی متشکل شده، قیام کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند.

تبلیغات و تعلیمات دو فعالیت مهم و اساسی ماست. وظیفه فقهاست که عقاید و احکام و نظامات اسلام را تبلیغ کنند و به مردم تعلیم دهند تا زمینه برای اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام در جامعه فراهم شود. در روایت ملاحظه کردید که در وصف جانشینان پیغمبر اکرم (ص)، یعنی فقها آمده است که *يَعْلَمُونَهَا النَّاسَ* یعنی دین را به مردم تعلیم می‌دهند. مخصوصاً در شرایط کنونی که سیاستهای استعماری و حکام ستمگر و خائن و یهود و نصاری و مادیون در تحریف حقایق اسلام و گمراه کردن مسلمانان تلاش می‌کنند. در این شرایط مسئولیت ما برای تبلیغات و تعلیمات بیش از هر وقت است. امروز می‌بینیم که یهودیها، خذلهم الله، «۱» در قرآن تصرف کرده‌اند؛ و در قرآنهایی که در مناطق اشغالی چاپ کرده‌اند تغییراتی داده‌اند. ما موظفیم از این تصرفات خائنانه جلوگیری کنیم. باید فریاد زد و مردم را متوجه کرد تا معلوم شود که یهودیها و پشتیبانان خارجی آنها کسانی هستند که با اساس اسلام مخالفند؛ و می‌خواهند حکومت یهود در دنیا تشکیل دهند. و چون جماعت مودی و فعالی هستند، می‌ترسم نعوذ بالله روزی به مقصود برسند؛ و سستی بعضی از ما باعث شود که یکوقت حاکم یهودی بر ما حکومت کند. خدا آن روز را نیاورد. از طرف دیگر عده‌ای از مستشرقین، که عمال تبلیغاتی مؤسسات استعماری هستند، مشغول فعالیتند تا حقایق اسلام را تحریف و وارونه کنند.

مبلغین استعماری سرگرم کارند؛ در هر گوشه از بلاد اسلامی جوانهای ما را با تبلیغات سوء دارند از ما جدا می‌کنند. نه اینکه یهودی و نصرانی کنند؛ بلکه آنها را فاسد و بی‌دین و لا ابالی می‌سازند. و همین برای استعمارگران کافی است. در تهران ما، مراکز تبلیغات

سوء کلیسایی و صهیونیسم «۱» و بهائیت «۲» به وجود آمده، که مردم را گمراه می‌کند و از احکام و تعالیم اسلام دور می‌سازد. آیا هدم این مراکز که به اسلام لطمه می‌زند وظیفه ما نیست. آیا برای ما کافی است که فقط نجف را داشته باشیم؟ که آن را هم نداریم. آیا باید در قم بنشینیم و عزا بگیریم، یا بعکس باید مردم زنده و فعالی باشیم؟

شما نسل جوان حوزه‌های روحانیت باید زنده باشید، و امر خدا را زنده نگهدارید.

شما نسل جوانید؛ فکرتان را رشد و تکامل دهید. افکاری را که همه در اطراف حقایق و

دقایق علوم دور می‌زند کنار بگذارید؛ چون این ریزبینیها بسیاری از ما را از انجام

مسئولیت‌های خطیرمان دور نگهداشته است. به داد اسلام برسید، و مسلمانان را از خطر

نجات دهید. اسلام را دارند از بین می‌برند. به اسم احکام اسلام به اسم رسول اکرم (ص)

اسلام را نابود می‌کنند. مبلغین همه جوره داخلی و خارجی، چه آنهایی که تبعه استعمارند

و چه مبلغین داخلی و بومی آنها، به تمام دهات و بخشهای ایران رفته‌اند؛ و بچه‌ها و

نوجوانان ما را، آنهایی را که به درد اسلام می‌خورند، منحرف می‌کنند. به داد آنها برسید.

شما موظفید آنچه را تفقه کرده‌اید بین مردم منتشر کنید؛ و مردم را با مسائلی که یاد

گرفته‌اید آشنا سازید. آن همه تعریف و تمجیدی که در اخبار از اهل علم و فقیه آمده «۱»

برای همین است که احکام و عقاید و نظامات اسلام را معرفی می‌کند و سنت رسول اکرم

(ص) را به مردم می‌آموزد. شما باید به تبلیغات و تعلیمات در جهت معرفی و بسط اسلام

همت بگذارید.

ما موظفیم ابهامی را که نسبت به اسلام به وجود آورده‌اند برطرف سازیم. تا این ابهام را

از اذهان نزداییم، هیچ کاری نمی‌توانیم انجام بدهیم. ما باید خود و نسل آینده را وادار کنیم؛

و به آنها سفارش کنیم که نسل آتیه خویش را نیز مأمور کنند این ابهامی را که بر اثر تبلیغات سوء چند صد ساله نسبت به اسلام در اذهان حتی بسیاری از تحصیلکرده‌های ما، پیدا شده رفع کنند؛ جهان‌بینی و نظامات اجتماعی اسلام را معرفی کنند. حکومت اسلامی را معرفی نمایند تا مردم بدانند اسلام چیست و قوانین آن چگونه است. امروز حوزه قم، حوزه مشهد، و حوزه‌های دیگر موظفند که اسلام را ارائه بدهند و این مکتب را عرضه کنند. مردم اسلام را نمی‌شناسند. شما باید خودتان را، اسلامتان را، نمونه‌های رهبری و حکومت اسلامی را، به مردم دنیا معرفی کنید. مخصوصاً به گروه دانشگاهی و طبقه تحصیلکرده. دانشجویان چشمشان باز است. شما مطمئن باشید اگر این مکتب را عرضه نمایید و حکومت اسلامی را چنانکه هست به دانشگاهها معرفی کنید، دانشجویان از آن استقبال خواهند کرد. دانشجویان با استبداد مخالفند؛ با حکومت‌های دست‌نشانده و استعماری مخالفند؛ با قلدری و غارت اموال عمومی مخالفند؛ با حرامخوری و دروغپردازی مخالفند. با اسلامی که طرز حکومت اجتماعی و تعالیم دارد، هیچ دانشگاه و دانشجویی مخالفت ندارد. اینها دستشان به طرف حوزه نجف دراز است که برای ما فکری بکنید. آیا باید بنشینیم تا آنها ما را امر به معروف کنند و به انجام وظیفه دعوت نمایند؟ جوانان از اروپا ما را امر به معروف کنند که ما حوزه اسلامی تشکیل داده‌ایم شما به ما کمک کنید!

وظیفه ماست که این مطالب را تذکر بدهیم؛ طرز حکومت اسلامی و روش زمامداران اسلام را در صدر اسلام بیان کنیم؛ بگوییم که دار الإماره و دكة القضاء (وزارت دادگستری) او [حضرت علی (ع)] در گوشه مسجد قرار داشت، و دامنه حکومتش تا انتهای ایران و مصر و حجاز و یمن گسترش داشت. متأسفانه وقتی حکومت به طبقات بعدی رسید، طرز حکومت تبدیل به سلطنت و بدتر از سلطنت شد. باید این مطالب را به

مردم رسانید و آنان را رشد فکری و سیاسی داد. باید گفت که چگونه حکومتی می‌خواهیم؛ و زمامدار و متصدیان امور حکومتی ما باید چگونه باشند، و چه رفتار و سیاستی را پیش گیرند. زمامدار جامعه اسلامی کسی است که با برادرش، عقیل، چنان رفتار می‌کند «۱» تا هر گز درخواست تبعیض اقتصادی و اضافه کمک از بیت المال نکند. دخترش را که از بیت المال عاریه مضمونه گرفته، بازخواست می‌کند، و می‌فرماید اگر عاریه مضمونه نبود، تو اولین هاشمیه‌ای بودی که دستت قطع می‌شد «۲»! ما چنین حاکم و زمامداری می‌خواهیم. زمامداری که مجری قانون باشد؛ نه مجری هوسها و تمایلات خویش؛ افراد مردم را در برابر قانون مساوی بداند، و آنها را دارای وظایف و حقوق اساسی متساوی؛ بین افراد امتیاز و تبعیض قائل نشود؛ خاندان خود و دیگری را به یک نظر نگاه کند؛ اگر پسرش دزدی کرد، دستش را قطع کند؛ برادر و خواهرش هرئین فروشی کردند، آنها را اعدام کند؛ نه اینکه عده‌ای را برای ده گرم هرئین بکشند، و کسان آنها باند هرئین داشته باشند و خوارها هرئین وارد کنند!

اجتماعات در خدمت تبلیغات و تعلیمات

بسیاری از احکام عبادی اسلام منشأ خدمات اجتماعی و سیاسی است. عبادت‌های اسلامی اصولاً توأم با سیاست و تدبیر جامعه است. مثلاً نماز جماعت و اجتماع حج و جمعه در عین معنویت و آثار اخلاقی و اعتقادی، حائز آثار سیاسی است. اسلام این گونه اجتماعات را فراهم کرده تا از آنها استفاده دینی بشود؛ عواطف برادری و همکاری افراد تقویت شود؛ رشد فکری بیشتری پیدا کنند؛ برای مشکلات سیاسی و اجتماعی خود راه‌حلهایی بیابند؛ و به دنبال آن به جهاد و کوشش دسته جمعی بپردازند. در کشورهای غیر اسلامی،

یا حکومت‌های غیر اسلامی در کشورهای اسلامی، هرگاه بخواهند چنین اجتماعاتی فراهم آورند، مجبورند میلیون‌ها از ثروت و بودجه مملکت را صرف کنند.

تازه اجتماعات آنها بی‌صفا و ظاهری و عاری از آثار خیر است. اسلام ترتیبیاتی داده که هر کس خودش آرزو می‌کند به حج برود، و راه افتاده به حج می‌رود. خودش با اشتیاق به نماز جماعت می‌رود. باید از این اجتماعات به منظور تبلیغات و تعلیمات دینی و توسعه نهضت اعتقادی و سیاسی اسلامی استفاده کنیم. بعضی به این فکرها نیستند، و بیش از اینکه «و لا الضالین» را خوب ادا کنند فکری ندارند. حج که می‌روند، به جای اینکه با برادران مسلمان خود تفاهم کنند، عقاید و احکام اسلام را نشر دهند و برای مصایب و مشکلات عمومی مسلمانان چاره‌ای بیندیشند، و مثلاً برای آزاد کردن فلسطین که وطن اسلام است اشتراک مساعی کنند، به اختلافات دامن می‌زنند! در حالی که مسلمین صدر اسلام با اجتماع حج و با جماعت جمعه کارهای مهم انجام می‌دادند.

در خطبه روز «جمعه» این طور نبود که فقط يك سوره و دعایی بخوانند و چند کلمه‌ای بگویند؛ با خطبه‌های جمعه بسیج سپاه می‌شد، و از مسجد به میدان جنگ می‌رفتند. و کسی که از مسجد به میدان جنگ برود، فقط از خدا می‌ترسد و بس؛ و از کشته شدن و فقر و آوارگی نمی‌ترسد. و چنین سپاهی سپاه فاتح و پیروز است. هرگاه خطبه‌هایی را که راجع به جمعه است و خطبه‌های حضرت امیر (ع) را ملاحظه کنید «۱»، می‌بینید که بنا بر این بوده که مردم را به راه بیندازند و به حرکت درآورند و به مبارزه برانگیزند؛ برای اسلام فدایی و مجاهد بسازند؛ و گرفتاریهای مردم دنیا را برطرف کنند. اگر هر روز جمعه مجتمع می‌شدند، و مشکلات عمومی مسلمانان را به یاد می‌آوردند و رفع می‌کردند، یا تصمیم به رفع آن می‌گرفتند، کار به اینجا نمی‌کشید. امروز باید با جدیت این اجتماعات را

ترتیب دهم، و از آن برای تبلیغات و تعلیمات استفاده کنیم. به این ترتیب، نهضت اعتقادی و سیاسی اسلام وسعت پیدا می‌کند و اوج می‌گیرد.

عاشورایی به وجود آورید

اسلام را عرضه بدارید. و در عرضه آن به مردم نظیر عاشورا به وجود بیاورید. چطور عاشورا را محکم نگهداشته و نگذاشته‌ایم از دست برود، چگونه هنوز مردم برای عاشورا سینه می‌زنند و اجتماع می‌کنند. (سلام بر مؤسس آن) شما هم امروز کاری کنید که راجع به حکومت موجی به وجود آید؛ اجتماعات برپا گردد؛ روضه خوان و منبری پیدا کند؛ و در ذهن مردم مطرح بماند. اگر اسلام را معرفی نمایید و جهان‌بینی (عقاید) و اصول و احکام و نظام اجتماعی اسلام را به مردم بشناسانید، با اشتیاق کامل از آن استقبال می‌کنند. خدا می‌داند که خواستاران آن بسیارند. من تجربه کرده‌ام، وقتی کلمه‌ای القا می‌شد، موجی در مردم ایجاد می‌گردید. برای اینکه مردم همگی از این وضع ناراحت و ناراضی هستند. زیر سرنیزه و خفقان نمی‌توانند حرفی بزنند. کسی را می‌خواهند که بایستد و با شجاعت صحبت کند. اینک شما فرزندان دلیر اسلام مردانه بایستید و برای مردم نطق کنید. حقایق را به زبان ساده برای توده‌های مردم بیان کنید؛ و آنان را به شور و حرکت درآورید. از مردم کوچه و بازار، از همین کارگران و دهقانان پاکدل و دانشجویان بیدار مجاهد بسازید. همه مردم مجاهد خواهند شد. از همه اصناف جامعه آماده‌اند که برای آزادی و استقلال و سعادت ملت مبارزه کنند. مبارزه برای آزادی و سعادت احتیاج به دین دارد. اسلام را که مکتب جهاد و دین مبارزه است در اختیار مردم قرار دهید تا عقاید و اخلاق خودشان را از روی آن تصحیح کنند، و به صورت يك نیروی مجاهد، دستگاه سیاسی جائر و استعماری را سرنگون کرده، حکومت اسلامی را برقرار سازند.

فقهایی «حسن اسلام» هستند که معرف عقاید و نظامات اسلام و مدافع و حافظ آن باشند؛ و این تعریف و دفاع و حفاظت را با نطقهای پر شور و بیدارکننده و رهبری مردم ثابت کنند. در این صورت است که اگر بعد از ۱۲۰ سال درگذشتند، مردم احساس خواهند کرد که مصیبتی بر اسلام وارد و خلئی ایجاد شده است، و به تعبیر روایت *تُلْمَ فِي الْإِسْلَامِ تُلْمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ*. اینکه می‌فرماید فقیه مؤمن اگر بمیرد، *تُلْمَ فِي الْإِسْلَامِ*، خلئی جبران‌ناپذیر در جامعه اسلام به وجود می‌آید، مردن بنده است که در خانه نشسته‌ام و کاری جز مطالعه ندارم؟ از رفتن من چه خلئی در جامعه اسلام ایجاد می‌شود؟ اسلام وقتی امام حسین (ع) را از دست می‌دهد، *تُلْمَ فِيهِ تُلْمَةٌ*، خلئی جبران‌ناپذیر در آن به وجود می‌آید.

کسانی که حافظ عقاید و قوانین و نظام اجتماعی اسلام هستند، مانند «خواجه نصیر» «۱» و «علامه» «۲» که خدمت شایان و نمایانی کرده‌اند، اگر بمیرند خلئی به وجود می‌آید. اما من و جنابعالی برای اسلام چه کرده‌ایم که اگر مردیم مصداق این روایت باشد؟ هزار نفر از ما بمیرد، هیچ خبری نمی‌شود! ما یا فقیه نیستیم حق فقه، یعنی آن طور که باید بود؛ و یا مؤمن نیستیم حق ایمان.

مقاومت در مبارزه‌های طولانی

هیچ عاقلی انتظار ندارد که تبلیغات و تعلیمات ما بزودی به تشکیل حکومت اسلامی منتهی شود. برای توفیق یافتن در استقرار حکومت اسلامی احتیاج به فعالیتهای متنوع و مستمری داریم. این هدفی است که احتیاج به زمان دارد. عقلای عالم *يك* سنگ اینجا می‌گذارند تا بعد از دویست سال، دیگری پایه‌ای بر آن بنا کند و نتیجه‌ای از آن به دست آید. خلیفه به پیرمردی که نهال گردو می‌کاشت گفت: پیرمرد، گردو می‌کاری که پنجاه سال دیگر و بعد

از مردنت ثمر می‌دهد؟ در جوابش گفت: دیگران کاشتند ما خوردیم؛ ما می‌کاریم تا دیگران بخورند.

فعالیت‌های ما اگر هم برای نسل آینده نتیجه بدهد، باید دنبال شود. چون خدمت به اسلام است و در راه سعادت انسانهاست؛ و امر شخصی نیست که بگوییم چون حالا به نتیجه نمی‌رسد و دیگران بعدها نتیجه آن را می‌گیرند، به ما چه ربطی دارد.

سید الشهداء (ع) که تمام جهات مادی خود را به معرض خطر درآورد و فدا کرد، اگر چنین تفکری داشت و کارها را برای شخص خود و استفاده شخصی می‌کرد، از اول سازش می‌نمود و قضیه تمام می‌شد. هیأت حاکمه اموی از خدا می‌خواستند که امام حسین (ع) دست بیعت بدهد و با حکومت آنها موافقت نماید، از این بهتر برای آنها چه بود که پسر پیغمبر (ص) و امام وقت به آنها «امیر المؤمنین» بگوید و حکومتشان را به رسمیت بشناسد؛ ولی آن حضرت در فکر آینده اسلام و مسلمین بود. به خاطر اینکه اسلام در آینده و در نتیجه جهاد مقدس و فداکاری او در میان انسانها نشر پیدا کند و نظام سیاسی و نظام اجتماعی آن در جامعه‌ها برقرار شود، مخالفت نمود؛ مبارزه کرد؛ و فداکاری کرد.

در روایتی که قبلاً آوردم دقت کنید. می‌بینید حضرت امام صادق (ع) در شرایطی که تحت فشار حکام ستمکار قرار دارد و در حال تقیه به سر می‌برد و قدرت اجرایی ندارد و بسیاری اوقات تحت مراقبت و محاصره به سر می‌برد، برای مسلمانان تکلیف معین می‌کند، و حاکم و قاضی نصب می‌فرماید. آیا این کار آن حضرت چه معنا دارد؟ و اصولاً بر این نصب و عزل چه فایده‌ای مترتب است؟ مردان بزرگ، که دارای سطح فکر وسیعی می‌باشند، هیچ گاه مأیوس نگردیده و به وضع فعلی خود- که در زندان و اسارت به سر می‌برند و معلوم نیست آزاد می‌شوند یا نه- نمی‌اندیشند؛ و برای پیشبرد هدف خویش در

هر شرایطی که باشند طرح نقشه می‌کنند تا بعداً اگر توانستند شخصاً آن طرح را به مرحله اجرا درآورند؛ و اگر خودشان فرصت نیافتند، دیگران- هر چند بعد از دویست یا سیصد سال- دنبال این طرح بروند و اجرا نمایند. اساس بسیاری از نهضت‌های بزرگ به همین صورتها بوده است. رئیس جمهور سابق اندونزی، سوکارنو «ا»، در زندان دارای این افکار بوده، و نقشه‌ها کشیده و طرحها داده که بعداً به اجرا درآمده است.

امام صادق (ع) علاوه بر دادن طرح، نصب هم فرموده‌اند. این نصب امام (ع) اگر برای آن روز بود، البته کار لغوی محسوب می‌شد؛ ولی آن حضرت به فکر آینده بودند. مثل ما نبودند که فقط به فکر خودش باشد و وضع خود را بنگرد. فکر امت بوده؛ فکر بشر بوده؛ فکر همه عالم بوده است. می‌خواستند بشر را اصلاح کند؛ و قانون عدل را اجرا نماید. او باید در هزار و چند صد سال پیش طرح بدهد، نصب نماید تا آن روز که ملت‌ها بیدار شدند، ملت اسلام آگاه گردید و قیام کرد، دیگر تحیری نباشد وضع حکومت اسلامی و رئیس اسلام معلوم باشد.

اصولاً دین اسلام و مذهب شیعه و سایر مذاهب و ادیان به همین نحو پیشرفت کرده است؛ یعنی ابتدا جز طرح چیزی نبوده؛ و سپس بر اثر ایستادگی و جدیت رهبران و پیامبران به ثمر رسیده است. موسی شبانی بیش نبود و سالها شبانی می‌کرد؛ آن روز که برای مبارزه با فرعون مأمور شد، یاور و پشتیبانی نداشت؛ ولی بر اثر لیاقت ذاتی و ایستادگی خود با يك عصا اساس حکومت فرعون را برچید. شما خیال می‌کنید اگر عصای موسی دست من و جنابعالی بود، این کار از ما می‌آمد؟ همت و جدیت و تدبیر موسی می‌خواهد تا با آن عصا بساط فرعون را به هم بریزد. و این کار از هر کسی ساخته نیست. پیغمبر اکرم

(ص) وقتی که به رسالت مبعوث شد، و شروع به تبلیغ کرد، يك طفل هشت ساله (حضرت امیر (ع)) و يك زن چهل ساله (حضرت خدیجه) به او ایمان آوردند. جز این دو نفر کسی را نداشت. و همه می‌دانند که چقدر آن حضرت را اذیت کردند و کارشکنیها و مخالفتها نمودند. لیکن مأیوس نشد، و فرمود کسی ندارم.

ایستادگی کرد؛ و با قدرت روحی و عزمی قوی از «هیچ» رسالت را به اینجا رسانید که امروز هفتصد میلیون جمعیت تحت لوای او هستند.

مذهب شیعه هم از صفر شروع شد. روزی که پیغمبر اکرم (ص) اساس آن را پایه گذاری کرد با استهزا مواجه گردید! وقتی که مردم را جمع و مهمان نمود و فرمود کسی که چنین و چنان باشد وزیر من است، و جز حضرت امیر (ع) که در آن وقت هنوز به سن بلوغ نرسیده بود ولی دارای روحی بزرگ بود، بزرگتر از همه دنیا، کسی از جا برنخاست، شخصی رو کرد به حضرت ابی طالب و با استهزا گفت اکنون باید زیر پرچم پسرت بروی «ا»!

آن روز هم که ولایت و حکومت امیر المؤمنین (ع) را به مردم عرضه داشت، با «بخ بخ» (مبارک باد) ظاهری مواجه گردید «ا»؛ لیکن مخالفتها از همان جا شروع شد، و تا آخر هم ادامه داشت. اگر حضرت رسول (ص) ایشان را فقط مرجع مسائل شرعی قرار می‌داد، هیچ گونه مخالفتی نمی‌شد؛ ولی چون منصب جانشینی را به حضرت داد و فرمود ایشان باید حاکم بر مسلمین بوده و سرنوشت ملت اسلام را در دست داشته باشند، موجب آن ناراحتیها و مخالفتها شد. شما هم اگر امروز در خانه بنشینید و در امور مملکتی دخالت نکنید، کسی به شما کاری ندارد. آن روز به شما کار دارند که بخواهید در مقدرات کشور دخالت کنید. حضرت امیر (ع) و شیعه چون در امور حکومتی و کشوری دخالت

می‌کردند، آن همه مورد اذیت و مصیبت قرار گرفتند. اما دست از جهاد و فعالیت نکشیدند تا بر اثر تبلیغات و مجاهدات آنان امروز تقریباً دویست میلیون شیعی در دنیا وجود دارد.

اصلاح حوزه‌های روحانیت

معرفی و ارائه اسلام مستلزم این است که حوزه‌های روحانیت اصلاح شود. به این ترتیب که برنامه درسی و روش تبلیغات و تعلیمات تکمیل گردد؛ سستی و تنبلی و یأس و عدم اعتماد به نفس جای خود را به جدیت و کوشش و امید و اعتماد به نفس بدهد؛ آثاری که تبلیغات و تلقینات بیگانگان در روحیه بعضی گذاشته از بین برود؛ افکار جماعت مقدس نما که مردم را از داخل حوزه‌های روحانیت از اسلام و اصلاحات اجتماعی بازمی‌دارند، اصلاح شود؛ آخوندهای درباری که دین را به دنیا می‌فروشند از این لباس خارج و از حوزه‌ها طرد و اخراج شوند.

از بین بردن آثار فکری و اخلاقی استعمار

عمال استعمار و دستگاه‌های تربیتی و تبلیغاتی و سیاسی حکومت‌های دست‌نشانده و ضد ملی قرن‌هاست که سمپاشی می‌کنند، و افکار و اخلاق مردم را فاسد می‌سازند. کسانی که از میان مردم وارد حوزه‌های روحانیت می‌شوند طبعاً آثار سوء فکری و اخلاقی را با خود می‌آورند؛ حوزه‌های روحانیت جزئی از جامعه و مردم است؛ بنا بر این، ما باید در اصلاح فکری و اخلاقی افراد حوزه کوشش کنیم. آثار فکری و روحی را که ناشی از تبلیغات و تلقینات بیگانگان و سیاست دولتهای خائن و فاسد است، از بین ببریم و با آن مبارزه کنیم.

این آثار کاملاً مشهود است. مثلاً بعضی را می‌بینیم که در حوزه‌ها نشست به گوش یکدیگر می‌خوانند که این کارها از ما ساخته نیست. چکار داریم به این کارها؟ ما فقط باید دعا کنیم و مسأله بگوییم. این افکار آثار تلقینات بیگانگان است. نتیجه تبلیغات سوء چند صد ساله استعمارگران است که در اعماق قلوب حوزه نجف و قم و مشهد و دیگر حوزه‌ها وارد شده، و باعث افسردگی و سستی و تنبلی گردیده و نمی‌گذارد رشدی داشته باشند.

مرتباً عذرخواهی می‌کنند که این کارها از ما ساخته نیست. این افکار غلط است. مگر آنها که اکنون در کشورهای اسلامی امارت و حکومت دارند چکاره‌اند که آنها از عهده برمی‌آیند و ما بر نمی‌آییم؟ کدامیک از آنها بیش از فرد متعارف و معمولی لیاقت دارد؟

بسیاری از آنها اصلاً تحصیل نکرده‌اند. حاکم حجاز «۱» کجا تحصیل کرده و چه تحصیل کرده است؟ رضا خان اصلاً سواد نداشت، و سرباز بیسوادی بیش نبود! در تاریخ نیز چنین بوده است: بسیاری از حکام خودسر و مسلط از لیاقت اداره جامعه و تدبیر ملت و علم و فضیلت بی‌بهره بوده‌اند. هارون الرشید «۲» یا دیگران، که بر کشور بزرگی حکومت می‌کردند، چه تحصیل کرده بودند؟ تحصیلات و داشتن علوم و تخصص در فنون برای برنامه و برای کارهای اجرایی و اداری لازم است، که ما هم از وجود این نوع اشخاص استفاده می‌کنیم. آنچه مربوط به نظارت و اداره عالی کشور و بسط عدالت بین مردم و برقراری روابط عادلانه میان مردم می‌باشد، همان است که فقیه تحصیل کرده است.

آنچه برای حفظ آزادی ملی و استقلال لازم است، همان است که فقیه دارد. این فقیه است که زیر بار دیگران و تحت نفوذ اجانب نمی‌رود؛ و تا پای جان از حقوق ملت و از آزادی

و استقلال و تمامیت ارضی وطن اسلام دفاع می‌کند. فقیه است که به چپ و راست انحراف پیدا نمی‌کند.

شما این افسردگی را از خود دور کنید؛ برنامه و روش تبلیغات خودتان را تکمیل نمایید، و در معرفی اسلام جدیت به خرج دهید؛ و تصمیم به تشکیل حکومت اسلامی بگیرید؛ و در این راه پیشقدم شوید؛ و دست به دست مردم مبارز و آزادیخواه بدهید؛ حکومت اسلامی قطعاً برقرار خواهد شد. به خودتان اعتماد داشته باشید. شما که این قدرت و جرأت و تدبیر را دارید که برای آزادی و استقلال ملت مبارزه می‌کنید، شما که توانسته‌اید مردم را بیدار و به مبارزه وادار کنید، و دستگاه استعمار و استبداد را به لرزه در آورید، روز به روز بیشتر تجربه می‌آموزید؛ و تدبیر و لیاقت شما در کارهای اجتماعی بیشتر می‌شود. وقتی موفق شدید دستگاه حاکم جائر را سرنگون کنید، یقیناً از عهده اداره حکومت و رهبری توده‌های مردم برخوردار خواهید آمد. طرح حکومت و اداره، و قوانین لازم برای آن آماده است. اگر اداره کشور مالیات و درآمد لازم دارد، اسلام مقرر داشته. و اگر قوانین لازم دارد، همه را وضع کرده است. احتیاجی نیست بعد از تشکیل حکومت بنشینید قانون وضع کنید؛ یا مثل حکام بیگانه‌پرست و غریب‌زده به سراغ دیگران بروید تا قانونشان را عاریه بگیرید؛ همه چیز آماده و مهیاست. فقط می‌ماند برنامه‌های وزارتی، که آن هم به کمک و همکاری مشاورین و معاونین متخصص در رشته‌های مختلف در يك مجلس مشورتی ترتیب داده و تصویب می‌شود.

خوشبختانه ملتها هم تابع و متحد شما هستند. آنچه که کم داریم همت و قدرت مسلح است، که آن را هم ان شاء الله به دست می‌آوریم. به عصای موسی احتیاج داریم و به همت

موسی. کسانی باید باشند که عصای موسی و شمشیر علی بن ابی طالب (ع) را به کار ببرند.

بله، آن آدمهای بی‌عرضه‌ای که در حوزه‌ها نشست‌اند، از عهده تشکیل و ادامه حکومت بر نمی‌آیند؛ چون آن قدر بی‌عرضه‌اند که قلم هم نمی‌توانند به کار ببرند، قدمی هم در هیچ کاری بر نمی‌دارند.

از بس اجانب و عمالشان به گوش ما خوانده‌اند که آقا برو سراغ کارت. سراغ مدرسه و درس و تحصیل. به این کارها چکار دارید. این کارها از شما نمی‌آید. ما هم باورمان آمده که کاری از ما نمی‌آید! و اکنون من نمی‌توانم این تبلیغات سوء را از گوش بعضی بیرون کنم، و به آنها بفهمانم که شما باید رئیس بشر باشید. شما هم مثل دیگرانید. شما هم می‌توانید مملکت را اداره کنید. مگر دیگران چطور بودند که شما نیستید؟ جز این نیست که بعضی از آنها به جایی رفته خوشگذرانی کرده و یا تحصیلی هم کرده‌اند.

ما نمی‌گوییم تحصیل نکنند؛ ما مخالف تحصیل نیستیم؛ مخالف با علم نیستیم؛ به کره ماه بروند؛ صنایع اتمی درست کنند؛ ما جلو آنها را نمی‌گیریم؛ منتها در آن موارد هم تکالیفی داریم. شما اسلام را معرفی کنید، برنامه حکومتی اسلام را به دنیا برسانید، شاید این سلاطین و رئیس‌جمهورهای ممالک اسلامی متوجه شوند که مطلب صحیح است و تابع گردند. ما که نمی‌خواهیم از دست آنها بگیریم؛ هر کدام را که تابع و امین باشند سر جایشان می‌گذاریم.

ما امروز در دنیا هفتصد میلیون جمعیت داریم، ۱۷۰ میلیون یا بیشتر شیعه داریم، اینها همه پیرو ما هستند؛ ولی از بس بی‌همت هستیم نمی‌توانیم آنها را اداره کنیم. ما باید

حکومتی تشکیل دهیم که امانتدار مردم باشد؛ مردم به او اطمینان داشته باشند، و بتوانند سرنوشت خود را به او بسپارند. ما حاکم امین می‌خواهیم تا امانتداری کند، و ملت‌ها در پناه او و پناه قانون آسوده خاطر به کارها و زندگی خود ادامه دهند.

اینها مطالبی است که باید در فکر آن باشید. مأیوس نباشید. خیال نکنید این امر نشدنی است. خدا می‌داند که لیاقت و عرضه شما کمتر از دیگران نیست. اگر عرضه ظلم و آدمکشی باشد، البته ما نداریم. آن مردك «۱» وقتی که آمد (در زندان) پیش من، من بودم و آقای قمی «۲»، سلمه الله، که اکنون هم گرفتارند. گفت: سیاست عبارت از بدذاتی، دروغ‌گویی و ... خلاصه پدرسوختگی است. و این را بگذارید برای ما! راست هم می‌گفت. اگر سیاست عبارت از اینها است، مخصوص آنها می‌باشد. اسلام که سیاست دارد، مسلمانان که دارای سیاست می‌باشند، ائمه هدی، علیهم السلام، که «ساسة العباد» «۳» هستند، غیر این

معنایی است که او می‌گفت. او می‌خواست ما را اغفال کند. بعد رفت در روزنامه اعلام کرد تفاهم شده که روحانیون در سیاست دخالت نکنند! «۱» ما هم بعد از آزادی رفتیم سر منبر تکذیبش کردیم. گفتیم دروغ گفته است! اگر خمینی یا دیگری چنین حرفی بزند، بیرونش می‌کنیم. «۲»

اینها از اول در ذهن شما وارد کردند که سیاست به معنای دروغ‌گویی و امثال آن می‌باشد تا شما را از امور مملکتی منصرف کنند؛ و آنها مشغول کار خودشان باشند، و شما هم مشغول دعاگویی باشید. شما اینجا بنشینید «خلد الله ملگه» «۳» بگویید! و آنها هم هر کاری که دلشان می‌خواهد بکنند؛ هر گونه هرزگی که می‌خواهند بکنند. البته خودشان بحمد الله این فهمها را ندارند، ولی اساتید و کارشناسان این نقشه‌ها را کشیده‌اند.

استعمارگران انگلیسی که از سیصد سال پیش در ممالک شرق نفوذ کردند و از همه جهات این ممالک اطلاع دارند، این برنامه را درست کردند. بعدها نیز استعمارگران امریکایی و غیر آنها با انگلیسها همراه و متفق شدند، و در اجرای این برنامه شرکت کردند. من در همدان بودم که یکی از طلبه‌های ما که مرد فاضلی بود و از لباس خارج شده ولی اخلاقش محفوظ بود، ورقه بزرگی را به من نشان داد که در آن به رنگ سرخ علامت گذاریهایی شده بود. به طوری که می‌گفت این علامتهای سرخ مال مخازن زیرزمینی بود که در ایران وجود دارد؛ و کارشناسان خارجی کشف کرده بودند! کارشناسان خارجی روی کشور ما مطالعه کردند.

همه مخازن زیرزمینی ما را که کجا طلا دارد، کجا مس دارد و نفت و ... به دست آوردند. روحیه افراد ما را هم سنجیدند که چطوری است. و دیدند تنها چیزی که نمی‌گذارد نقشه‌هایشان عملی گردد و در مقابلشان سد می‌باشد، اسلام و روحانیت است.

آنان قدرت اسلام را دیدند که بر اروپا سلطه پیدا کرد؛ و دانستند که اسلام واقعی مخالف با این بساط است. نیز به دست آوردند که روحانیین واقعی را نمی‌توانند تحت نفوذ خود درآورند و در فکرشان تصرف کنند؛ لذا، از روز اول کوشیدند که این خار را از سر راه سیاست خود بردارند، و اسلام را کوچک و روحانیت را ضایع کنند. با تبلیغات سوء این کار را هم کردند. به طوری که امروز اسلام در نظر ما بیش از چهار تا مسأله نیست! از طرفی بر آن شدند که فقها و علمای اسلام را که رأس جمعیت‌های اسلامی قرار دارند، با تهمت یا به وسایل دیگر لکه‌دار و ضایع نمایند. آن شخص بسیار بی‌آبرو که عامل استعمار است، در کتابش نوشته: ششصد نفر از علمای نجف و ایران وظیفه خوار انگلیس بودند!

شیخ مرتضی «۱» فقط دو سال حقوق بگیر بود بعد متوجه شد «۲»! مدرکش اسنادی است که در وزارت خارجه انگلستان در هند بایگانی شده است! این دست استعمار است که می‌گوید به ما فحش بدهید تا نتیجه بگیریم. استعمار خیلی مایل است که همه علما را جیره خوار خودش معرفی کنند، تا علمای اسلام را در میان مردم بدنام ساخته مردم را از آنان روگردان و منصرف کنند.

از طرف دیگر، با تبلیغات و تلقینات خود تلاش کرده‌اند تا اسلام را کوچک و محدود کنند؛ و وظایف فقها و علمای اسلام را به کارهای جزئی منحصر گردانند. به گوش ما خوانده‌اند که فقها جز مسأله گفتن کاری ندارند و هیچ تکلیف دیگری ندارند! بعضی هم نفهمیده باور کرده و گمراه شده‌اند. ندانسته‌اند که اینها نقشه است تا استقلال ما را از بین ببرند، و همه جهات کشورهای اسلامی را از دست ما بگیرند. و ندانسته به بنگاههای تبلیغات استعماری و به سیاست آنها و به تحقق هدفهای آنها کمک کرده‌اند. مؤسسات تبلیغاتی استعماری و سوسه کرده‌اند که دین از سیاست جداست. روحانیت نباید در هیچ امر اجتماعی دخالت کند. فقها وظیفه ندارند بر سرنوشت خود و ملت اسلام نظارت کنند. متأسفانه عده‌ای باور کرده و تحت تأثیر قرار گرفته‌اند. و نتیجه این شده که می‌بینیم. این همان آرزویی است که استعمارگران داشته‌اند و دارند و خواهند داشت.

شما به حوزه‌های علمیه نگاه کنید، آثار همین تبلیغات و تلقینات استعماری را مشاهده خواهید کرد. افراد مهمل و بیکاره و تنبل و بی‌همتی را می‌بینید که فقط مسأله می‌گویند، و دعا می‌کنند؛ و کاری جز این از آنها ساخته نیست. ضمناً به افکاری و رویه‌هایی برخورد می‌کنید که از آثار همین تبلیغات و تلقینات است. مثلاً اینکه حرف زدن منافی شأن آخوند است! آخوند و مجتهد باید حرف بلد نباشد! و اگر بلد است حرف نزنند! فقط لا اله الا الله

بگوئید! و گاهی يك کلمه بگوئید! در حالی که این غلط است، و بر خلاف سنت رسول الله است. خدا از سخن‌گویی و بیان و قلم و نگارش تجلیل کرده، و در سوره «الرحمن» می‌فرماید: «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»! «۱» و این را که بیان کردن آموخته را نعمتی بزرگ و اکرامی می‌شمارد بیان برای نشر احکام خدا و تعالیم و عقاید اسلام است. با بیان و نطق است که می‌توانیم دین را به مردم بیاموزیم و مصداق يعلمونها الناس شویم. رسول اکرم (ص) و حضرت امیر (ع) نطقها و خطبه‌ها ایراد می‌کرده و مرد سخن بوده‌اند.

اصلاح مقدس‌نماها

این گونه افکار ابلهانه، که در ذهن بعضی وجود دارد، به استعمارگران و دولتهای جائر کمک می‌کند که وضع کشورهای اسلامی را به همین صورت نگه دارند، و از نهضت اسلامی جلوگیری کنند. اینها افکار جماعتی است که به «مقدسین» معروفند؛ و در حقیقت «مقدس نما» هستند نه مقدس. باید افکار آنها را اصلاح کنیم، و تکلیف خود را با آنها معلوم سازیم؛ چون اینها مانع اصلاحات و نهضت ما هستند و دست ما را بسته‌اند.

روزی مرحوم آقای بروجردی «۱»، مرحوم آقای حجت «۲»، مرحوم آقای صدر «۳»، مرحوم آقای خوانساری «۴»، رضوان الله علیهم، برای مذاکره در يك امر سیاسی در منزل ما جمع شده بودند «۵». به آنان عرض کردم که شما قبل از هر کار تکلیف این مقدس‌نماها را روشن کنید. با وجود آنها مثل این است که دشمن به شما حمله کرده، و يك نفر هم محکم دستهای شما را گرفته باشد. اینهایی که اسمشان «مقدسین» است. نه مقدسین واقعی. و متوجه مفاسد و مصالح نیستند دستهای شما را بسته‌اند. و اگر بخواهید کاری انجام بدهید، حکومتی را بگیرید، مجلسی را قبضه کنید که نگذارید این مفاسد واقع شود، آنها شما را در جامعه ضایع می‌کنند. شما باید قبل از هر چیز فکری برای آنها بکنید.

امروز جامعه مسلمان طوری شده که مقدسین ساختگی جلو نفوذ اسلام و مسلمین را می‌گیرند، و به اسم اسلام به اسلام صدمه می‌زنند. ریشه این جماعت، که در جامعه وجود دارد، در حوزه‌های روحانیت است. در حوزه‌های نجف و قم و مشهد و دیگر حوزه‌ها افرادی هستند که روحیه مقدس‌نمایی دارند؛ و از اینجا روحیه و افکار سوء خود را به نام اسلام در جامعه سرایت می‌دهند. اینها هستند که اگر يك نفر پیدا شود بگوید بیایید زنده باشید، بیایید نگذارید ما زیر پرچم دیگران زندگی کنیم، نگذارید انگلیس و امریکا این قدر به ما تحمیل کنند، نگذارید اسرائیل این طور مسلمانان را فلج کند، با او مخالفت می‌کنند. این جماعت را ابتدا باید نصیحت و بیدار کرد. به آنها گفت مگر خطر را نمی‌بینید؟

مگر نمی‌بینید که اسرائیلیها دارند می‌زنند و می‌کشند و از بین می‌برند و انگلیس و امریکا هم به آنها کمک می‌کنند، و شما نشسته‌اید تماشا می‌کنید. آخر شما باید بیدار شوید؛ به فکر علاج بدبختیهای مردم باشید. مباحثه به تنهایی فایده ندارد؛ مسأله گفتن به تنهایی دردها را دوا نمی‌کند. در شرایطی که دارند اسلام را از بین می‌برند، بساط اسلام را به هم می‌زنند، خاموش نشینید مانند نصرانیها که نشستند درباره روح القدس و تثلیث صحبت کردند تا آمدند آنها را گرفته از بین بردند. بیدار شوید، و به این حقایق و واقعیتها توجه کنید. به مسائل روز توجه کنید. خودتان را تا این اندازه مهمل بار نیاورید. شما با این اهمال کاریها می‌خواهید که ملائکه اجحه خود را زیر پای شما پهن کنند؟ مگر ملائکه تنبل‌پرورند؟ ملائکه بالشان را زیر پای امیر المؤمنین (ع) پهن می‌کنند؛ چون مردی است که به درد اسلام می‌خورد؛ اسلام را بزرگ می‌کند؛ اسلام به واسطه او در دنیا منتشر می‌شود و شهرت جهانی پیدا می‌کند؛ با زمامداری آن حضرت جامعه‌ای خوشنام و آزاد و پر حرکت

و پر فضیلت به وجود می‌آید. البته ملائکه برای حضرتش خضوع می‌کنند. و همه برای او خضوع و خشوع می‌کنند. حتی دشمن در برابر عظمتش تعظیم می‌کند. برای شما که جز مسأله گفتن تکلیفی ندارید خضوع معنی و مورد ندارد.

هرگاه بعد از تذکر و ارشاد و نصیحت‌های مکرر بیدار نشده و به انجام وظیفه برخاستند، معلوم می‌شود قصورشان از غفلت نیست، بلکه درد دیگری دارند. آن وقت حسابشان طور دیگری است.

تصفیه حوزه‌ها

حوزه‌های روحانیت محل تدریس و تعلیم و تبلیغ و رهبری مسلمانان است. جای فقهای عادل و فضلا و مدرسین و طلاب است. جای آنهاست که امانتدار و جانشین پیغمبران هستند. محل امانتداری است؛ و بدیهی است که امانت الهی را نمی‌توان به دست هر کس داد. آن آدمی که می‌خواهد چنین منصب مهمی را به عهده بگیرد و ولی امر مسلمین و نایب امیر المؤمنین باشد و در اعراض، اموال و نفوس مردم، مغانم، حدود و امثال آن، دخالت کند، باید منزله بوده دنیا طلب نباشد. آن کسی که برای دنیا دست و پا می‌کند، هر چند در امر مباح باشد، امین الله نیست، و نمی‌توان به او اطمینان کرد. آن فقیهی که وارد دستگاه ظلمه می‌گردد و از حاشیه‌نشینان دربارها می‌شود و اوامرشان را اطاعت می‌کند، امین نیست و نمی‌تواند امانتدار الهی باشد. خدا می‌داند که از صدر اسلام تا کنون از این علمای سوء چه مصیبت‌هایی بر اسلام وارد شده است. ابو هریره «۱» یکی از فقهاست؛ لیکن خدا می‌داند که به نفع معاویه و امثال او چقدر احکام جعل کرد؛ و چه مصیبت‌هایی بر اسلام وارد ساخت. قضیه ورود علما در دستگاه ظلمه و سلاطین غیر از ورود افراد عادی است. يك آدم عادی اگر وارد دستگاه شود فاسق است، و بیش از این چیزی بر آن

مترتب نیست؛ لیکن يك فقيه، يك قاضی، مثل ابو هريرة و شريح قاضی، وقتی که در دستگاه ظلمه وارد شوند، دستگاه را عظمت می‌دهند؛ اسلام را لک‌دار می‌کنند. يك نفر فقيه اگر وارد دستگاه ظلمه شد، مثل این است که يك امت وارد شده باشد، نه اینکه يك نفر آدم عادی وارد شده است؛ و لذا ائمه (ع) از ورود به این دستگاهها شدیداً تحذیر کردند، و فرمودند اگر شماها وارد نمی‌شدید، کار به اینجاها نمی‌رسید. «۱»

تکالیفی که برای فقهای اسلام است بر دیگران نیست. فقهای اسلام برای مقام فقهاتی که دارند باید بسیاری از مباحات را ترك کنند و از آن اعراض نمایند. فقهای اسلام باید در موردی که برای دیگران تقیه است تقیه نکنند. تقیه برای حفظ اسلام و مذهب بود که اگر تقیه نمی‌کردند مذهب را باقی نمی‌گذاشتند. تقیه مربوط به فروع است، مثلاً وضو را این طور یا آن طور بگیر؛ اما وقتی که اصول اسلام، حیثیت اسلام، در خطر است، جای تقیه و سکوت نیست. اگر يك فقیهی را وادار کنند که برود منبر خلاف حکم خدا را بگوید، آیا می‌تواند به عنوان التقیة دینی و دین آبائی «۲» اطاعت کند؟ اینجا جای تقیه نیست. اگر بنا باشد به واسطه ورود يك فقيه در دستگاه ظلمه بساط ظلم رواج پیدا کند و اسلام لک‌دار گردد، نباید وارد شود، هر چند او را بکشند. و هیچ عذری از او پذیرفته نیست؛ مگر اینکه معلوم شود ورود او در آن دستگاه روی پایه و اساس عقلایی بوده است؛ مثل علی بن یقطین «۳» که معلوم است برای چه وارد شده است؛ یا خواجه نصیر، رضوان الله علیه، که معلوم است در ورود او چه فوایدی بود. البته فقهای اسلام از این حرفها منزّه‌اند؛ وضعشان از صدر اسلام تا کنون روشن است؛ مثل نور پیش ما می‌درخشند و لکه‌ای ندارند. آن آخوندهایی که در آن زمان با دستگاه بودند، از مذهب ما نبودند. فقهای اسلام نه تنها اطاعت آنها را نکردند، بلکه مخالفت کردند؛ حبسها رفتند؛ زجرها کشیدند، و اطاعت

نکردند. کسی خیال نکند که علمای اسلام در این دستگاهها وارد بوده یا هستند. البته بعضی مواقع برای کنترل یا منقلب ساختن دستگاه وارد می‌شدند که اکنون هم اگر چنین کاری از ما ساخته باشد، واجب است که وارد شویم. این موضوع مورد صحبت نیست. اشکال سر آنهاست که عمامه بر سر گذاشته و چهار کلمه هم اینجا یا جای دیگر خوانده یا نخوانده، و برای شکم یا بسط ریاست به این دستگاهها پیوسته‌اند. با اینها باید چه کنیم؟

آخوندهای درباری را طرد کنید

اینها از فقهای اسلام نیستند. و بسیاری از اینها را سازمان امنیت ایران معمم کرده تا دعا کنند. اگر در اعیاد و دیگر مراسم نتوانست به زور و جبر ائمه جماعت را وادار کند که حضور یابند، از خودشان داشته باشند تا «جل جلاله» بگویند! اخیراً لقب «جل جلاله» به او «ا» داده‌اند! اینها فقها نیستند؛ «شناخته شده» اند! مردم اینها را می‌شناسند. در این روایت است که از این اشخاص بر دین بترسید؛ اینها دین شما را از بین می‌برند. اینها را باید رسوا کرد تا اگر آبرو دارند در بین مردم رسوا شوند؛ ساقط شوند. اگر اینها در اجتماع ساقط نشوند، امام زمان را ساقط می‌کنند؛ اسلام را ساقط می‌کنند.

باید جوانهای ما عمامه اینها را بردارند. عمامه این آخوندهایی که به نام فقهای اسلام، به اسم علمای اسلام، این طور مفسده در جامعه مسلمین ایجاد می‌کنند باید برداشته شود.

من نمی‌دانم جوانهای ما در ایران مرده‌اند؟ کجا هستند؟ ما که بودیم این طور نبود؟ چرا عمامه‌های اینها را بر نمی‌دارند؟ من نمی‌گویم بکشند؛ اینها قابل کشتن نیستند؛ لکن عمامه از سرشان بردارند. مردم موظف هستند، جوانهای غیور ما در ایران موظف هستند که نگذارند این نوع آخوندها (جل جلاله گوها) معمم در جوامع ظاهر شوند و با عمامه در

بین مردم بیایند. لازم نیست آنها را خیلی کتک بزنند؛ لیکن عمامه‌هایشان را بردارند؛ نگذارند معمم ظاهر شوند. این لباس شریف است، نباید بر تن هر کسی باشد. عرض کردم که علمای اسلام از این مطالب منزّه‌اند، و در این دستگاہها نبوده و نیستند. و آنهایی که به این دستگاہ وابسته‌اند، مفتخورهایی هستند که خود را به مذهب و علما بسته‌اند؛ و حسابشان اصلاً جداست و مردم آنها را می‌شناسند.

خود ما نیز وظایف دشواری داریم. لازم است خودمان را از لحاظ روحی و از حیث طرز زندگی کاملتر کنیم. باید بیش از پیش پارسا شویم و از حطام دنیوی رو بگردانیم.

شما آقایان باید خود را برای حفظ امانت الهی مجهز کنید. امین شوید. دنیا را در نظر خود تنزل دهید. البته نمی‌توانید مثل حضرت امیر (ع) باشید که می‌فرمود دنیا در نظر من مثل «عطفه عنز» است؛ لیکن از حطام دنیا اعراض کنید؛ «۱» نفوس خود را تزکیه کنید؛

متوجه به حق تعالی شوید؛ متقی باشید. اگر خدای نکرده برای این درس می‌خوانید که فردا به نوایی برسید، نه فقیه خواهید شد، و نه امین اسلام خواهید بود. خود را مجهز کنید تا

برای اسلام مفید باشید. لشکر امام زمان باشید تا بتوانید خدمت کنید و عدالت را بسط دهید. افراد صالح طوری هستند که وجود آنها در جامعه مصلح است. ما از این اشخاص دیده‌ایم.

انسان به واسطه راه رفتن و معاشرت با آنها منزّه می‌شود. شما کاری کنید که با کار شما و اخلاق و سلوک شما و اعراض شما از حطام دنیا مردم اصلاح شوند؛ به شما اقتدا کنند؛

شما مقتدی الانام «۲» باشید. جند الله، سرباز خدا شوید تا اسلام را معرفی کنید؛ حکومت اسلامی را معرفی کنید من نمی‌گویم ترک تحصیل نمایید، لازم است درس بخوانید، فقیه

شوید، جدیت در فقاہت کنید، نگذارید این حوزه‌ها از فقاہت بیفتد تا فقیه نشوید نمی‌توانید

به اسلام خدمت کنید؛ لیکن در خلال تحصیلات خود در فکر باشید که اسلام را به مردم معرفی کنید؛ فعلاً که اسلام غریب است و کسی اسلام را نمی‌شناسد؛ ولی لازم است که شما اسلام و احکام اسلام را به مردم برسانید تا مردم بفهمند اسلام چیست، و حکومت اسلام چه می‌باشد؛ رسالت و امامت یعنی چه؛ اصلاً اسلام برای چه آمده است و چه می‌خواهد. کم کم اسلام معرفی گردد، و ان شاء الله روزی حکومت اسلامی تشکیل شود.

حکومت‌های جائر را براندازیم

روابط خود را با مؤسسات دولتی آنها قطع کنیم. با آنها همکاری نکنیم. از هر گونه کاری که کمک به آنها محسوب می‌شود پرهیز کنیم. مؤسسات قضایی، مالی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جدیدی به وجود آوریم.

بر انداختن «طاغوت»، یعنی قدرتهای سیاسی ناروایی که در سراسر وطن اسلامی برقرار است، وظیفه همه ماست. دستگاههای دولتی جائر و ضد مردم باید جای خود را به مؤسسات خدمات عمومی بدهد؛ و طبق قانون اسلام اداره شود؛ و بتدریج حکومت اسلامی مستقر گردد. خداوند متعال در قرآن اطاعت از «طاغوت» و قدرتهای ناروای سیاسی را نهی فرموده است؛ و مردمان را به قیام بر ضد سلاطین تشویق کرده؛ و موسی را به قیام علیه سلاطین واداشته است. روایات بسیاری هست که در آن مبارزه با ظلمه و کسانی که در دین تصرف می‌کنند تشویق شده است. ائمه، علیهم السلام، و پیروانشان، یعنی شیعه همیشه با حکومت‌های جائر و قدرتهای سیاسی باطل مبارزه داشته‌اند. این معنی از شرح حال و طرز زندگانی آنان کاملاً پیداست. بسیاری اوقات گرفتار حکام ظلم و جور بوده‌اند،

و در حال شدت تقیه و خوف به سر می‌برده‌اند. البته خوف از برای مذهب داشتند نه برای خودشان. و این مطلب در بررسی روایات همیشه مورد نظر است. حکام جور هم همیشه از ائمه (ع) وحشت داشتند. آنها می‌دانستند که اگر به ائمه (علیهم السلام) فرصت بدهند قیام خواهند کرد؛ و زندگی توأم با عسرت و هوسبازی را بر آنها حرام خواهند کرد. اینکه می‌بینید «هارون» حضرت موسی بن جعفر (ع) را می‌گیرد و چندین سال حبس می‌کند، یا «مأمون» «۱» حضرت رضا (ع) را به مرو می‌برد و تحت الحفظ نگه می‌دارد و سرانجام مسموم می‌کند «۲»، نه از این جهت است که سید و اولاد پیغمبرند و اینها با پیغمبر (ص) مخالفند؛ هارون و مأمون هر دو شیعی بودند، «۱» بلکه از باب «الملك عقیم» «۲» است و لو اینها می‌دانستند که اولاد علی (ع) داعیه خلافت داشته بر تشکیل حکومت اسلامی اصرار دارند، و خلافت و حکومت را وظیفه خود می‌دانند. چنانکه آن روز که به امام (ع) پیشنهاد شد حدود «فدک» «۳» را تعیین فرماید تا آن را به ایشان برگردانند، طبق روایت حضرت حدود کشور اسلامی را تعیین فرمود. «۴» یعنی تا این حدود حق ماست و ما باید بر آن حکومت داشته باشیم، و شما غاصبید. حکام جائز می‌دیدند که اگر امام موسی بن جعفر (ع) آزاد باشد، زندگی را بر آنها حرام خواهد کرد؛ و ممکن است زمینه‌ای فراهم شود که حضرت قیام کند و سلطنت را براندازد. از این جهت مهلت ندادند اگر مهلت داده بودند، بدون تردید حضرت قیام می‌کرد. شما در این شك نداشته باشید که اگر فرصتی برای موسی بن جعفر (ع) پیش می‌آمد، قیام می‌کرد و اساس دستگاه سلاطین غاصب را واژگون می‌ساخت.

همچنین، مأمون حضرت رضا (ع) را با آن همه تزویر و سالوس و گفتن «یا ابن عم» و «یا ابن رسول الله» تحت نظر نگه می‌دارد! که مبادا روزی قیام کند و اساس سلطنت را

در هم بریزد. چون پسر پیغمبر (ص) است و در حق او وصیت شده، و نمی‌شود او را در مدینه آزاد گذاشت. حکام جائر سلطنت می‌خواستند، و همه چیز را فدای این سلطنت و امارت می‌کردند؛ نه اینکه دشمنی خصوصی با کسی داشته باشند. چنانکه اگر امام (ع)، نعوذ بالله، درباری می‌شد، کمال عزت و احترام را به او می‌گذاشتند، و دستش را هم می‌بوسیدند.

بر حسب روایت وقتی که امام (ع) بر «هارون» وارد شد، دستور داد حضرت را تا نزدیک مسند سواره بیاورند؛ و کمال احترام را به ایشان نمود. بعد که موقع تقسیم سهمیه بیت المال شد و نوبت به بنی هاشم «۱» رسید، مبلغ بسیار اندکی مقرر داشت! مأمون که حاضر بود، از آن تجلیل و این طرز توزیع درآمد تعجب کرد. هارون به او گفت عقل تو نمی‌رسد. بنی هاشم را باید همین طور نگه داشت. اینها باید فقیر باشند؛ حبس باشند؛ تبعید باشند؛ رنجور باشند؛ مسموم شوند؛ کشته شوند؛ و گر نه قیام خواهند کرد، و زندگی را بر ما تلخ خواهند ساخت «۲».

ائمه (ع) نه فقط خود با دستگاههای ظالم و دولتهای جائر و دربارهای فاسد مبارزه کرده‌اند، بلکه مسلمانان را به جهاد بر ضد آنها دعوت نموده‌اند. بیش از پنجاه روایت در وسائل الشیعه «۳» و مستدرک و دیگر کتب هست که از سلاطین و دستگاه ظلمه کناره‌گیری کنید «۴»؛ به دهان مداح آنها خاک بریزید «۵»؛ هر کس يك مداد به آنها بدهد یا آب در دواتشان بریزد، چنین و چنان می‌شود «۱». خلاصه دستور داده‌اند که با آنها به هیچ وجه همکاری نشود و قطع رابطه بشود. از طرف دیگر، آن همه روایت که در مدح و فضیلت عالم و فقیه عادل وارد شده، و برتری آنها را بر سایر افراد مردم گوشزد کرده‌اند. اینها همه طرحی را تشکیل می‌دهند که اسلام برای تشکیل حکومت اسلامی ریخته. برای

اینکه ملت را از دستگاه ستمکاران منصرف و روگردان سازد و خانه ظلم را ویران کند؛ و درب خانه فقها را به روی مردم بگشاید- فقهای که عادل و پارسا و مجاهد هستند- و در راه اجرای احکام و برقراری نظام اجتماعی اسلام می‌کوشند.

مسلمانان هنگامی می‌توانند در امنیت و آسایش به سر برده، ایمان و اخلاق فاضله خود را حفظ کنند که در پناه حکومت عدل و قانون قرار گیرند- حکومتی که اسلام نظام و طرز اداره و قوانینش را طراحی کرده است- اکنون وظیفه ماست که طرح حکومتی اسلام را به اجرا درآوریم و پیاده کنیم. امیدوارم که معرفی طرز حکومت و اصول سیاسی و اجتماعی اسلام به گروه‌های عظیم بشر موحی در افکار به وجود آورد، و قدرتی که از نهضت مردم پدید می‌آید عامل استقرار نظام اسلام شود.

بارها، دست ستمگران را از بلاد مسلمین کوتاه کن. خیانتکاران به اسلام و ممالک اسلامی را ریشه کن فرما. سران دولتهای اسلام را از این خواب گران بیدار کن تا در مصالح ملتها کوشش کنند، و از تفرقه‌ها و سودجوییهای شخصی دست بردارند. نسل جوان و دانشجویان دینی و دانشگاهی را توفیق عنایت فرما تا در راه اهداف مقدسه اسلام بپاخیزند، و با صف واحد در راه خلاص از چنگال استعمار و عمال خبیث آن و دفاع از کشورهای اسلامی اشتراك مساعی کنند. فقها و دانشمندان را موفق کن که در هدایت و روشن کردن افکار جامعه کوشا باشند؛ و اهداف مقدسه اسلام را به مسلمین خصوصاً به نسل جوان برسانند؛ و در برقراری حکومت اسلامی مجاهدت کنند. *إِنَّكَ وَلِي التَّوْفِيقِ*. و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم.

فهارس

فهرست آيات

أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولي الأمر منكم. (نساء/ ٥٩) ٤٥، ٧١، ٨٦، ٨٨، ١٠٠

ألم تر إلى الذين يزعمون أنهم آمنوا بما أنزل إليك. (نساء/ ٦٠) ٨٨

إن لله يأمركم أن تؤدوا الأمانات إلى أهلها. (نساء/ ٥٨) ٨٣، ٨٦

إنما الصدقات للفقراء و المساكين و العاملين عليها. (توبه/ ٦٠) ١٢١

إنه كان من المفسدين. (قصص/ ٤) ٣٥

تبيانا لكل شيء (نحل/ ٨٩) ٢٩

خذ من أموالهم صدقه تطهرهم و تزكهم بها. (توبه/ ١٠٣) ٧١

الزانية و الزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة (نور/ ٢) ٦٨

علمه البيان (الرحمن/ ٤) ١٤٣

فإن تنازعتم في شيء فردوه إلى الله و الرسول ... (نساء/ ٥٩) ٨٧

فلا تخشوا الناس و اخشون و لا تشتروا بآياتي ثمنا قليلا. (مائدة/ ٤٤) ١٠٧

لا ينال عهدي الظالمين (بقره/ ١٢٤) ٤٩

لعن الذين كفروا من بني إسرائيل على لسان داود و عيسى بن مريم (مائدة/ ٧٨) ١٠٧،

١١٧

لقد أرسلنا رسلنا بالبينات ... (حديد/ ٢٥) ٧٠

لو لا ينهاهم الربانيون و الأحبار عن قولهم الإثم و أكلهم السحت (مائدة/ ٤٣) ١٠٧، ١١٢،

١١٣، ١١٦، ١١٩

النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم. (احزاب/ ٤) ٥٤، ١٠٠، ١٠١

و إذا حكمتم بين الناس أن تحكموا بالعدل. (نساء/ ٥٨) ٨٤، ٨٦، ٨٨

و أعدوا لهم ما استطعتم ... (انفال/ ٤٠) ٣٣، ٣٤

و اعلموا أنما غنمتم ... (انفال/ ٤١) ٧١

و المؤمنون و المؤمنات بعضهم أولياء بعض. (توبة/ ٧١) ١٠٧، ١١٧

و يقيمون الصلوة و يؤتون الزكاة و يطيعون الله و رسوله ... (توبة/ ٧١) ١١٧

يريدون أن يتحاكموا إلى الطاغوت و قد أمروا أن يكفروا به (نساء/ ٤٠) ٨٩

فهرست روايات

اتقوا الحكومة، فان الحكومة انما هي للامام العالم بالقضاء العادل فى المسلمين لنبي او

وصى نبي. ٧٧

اذا ظهرت البدع فللعالم ان يظهر علمه و إلا فعليه لعنة الله. ١١٣

اذا مات المؤمن بكت عليه الملائكة ... ٤٤

إذا مات المؤمن الفقيه ... ٦٦

اعتبروا أيها الناس بما وعظ الله به اولياء ... ١٠٧، ١٠٨، ١١٢، ١١٧، ١١٩، ١٢٠،

١٢١، ١٢٢

افتخر يوم القيامة بعلماء امتي و علماء امتي كسائر انبياء قبلي، ٩٩، ١٠٥، ١٠٦

اللهم ارحم خلفائي ... ٥٩، ٦٢

اللهم إنك قد تعلم انه لم يكن الذى كان منا ... ٥٥

اللهم انى اول من اناب و سمع و اجاب. لم يسبقنى إلا رسول الله (ص) بالصلاة ... ٥٦

اما و الذى فلق الحبة و برأ النسمة ... ٣٧

ان العلماء ورثة الانبياء ... ٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠١، ١٠٢، ١٠٤

ان لنا مع الله حالات لا يسعه ملك مقرب و لا نبي مرسل. ٥٣

إياكم اذا وقعت بينكم الخصومة ... ٩٣

التقية ديني و دين آبائي. ١٤٧

رب حامل فقه ليس بفقيه. ٦١

سألت ابا عبد الله ... من تحاكم إليهم فى حق او باطل ... ٨٩، ٩١، ٩٢

علماء امتي كانوا بنى اسرائيل. ٩٨

العلماء امناء و الاتقياء حصون و الانبياء سادة. ٦٩

العلماء حكام على الناس. ١٠٦

فان قال قائل: و لم جعل اولى الامر ... ٣٨، ٧٣

الفقهاء امناء الرسل ما لم يدخلوا فى الدنيا ... ٦٩، ٧٢

الفقهاء حكام على السلاطين. ٤٩

كونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً. ٣٧

لم يبق إلا قراءته. ٦٨

لو دنوت انملة لاحترقت. ٥٣

من حفظ على امتى اربعين حديثاً حشره الله فقيهاً. ٦٣

من سلك طريقاً يطلب فيه علماً سلك الله به طريقاً الى الجنة ... ٩٦، ١٠٢

منزلة الفقيه فى هذا الوقت كمنزلة الانبياء فى بنى اسرائيل. ١٠٥

و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا ... ٧٩

و لم يبق الا اسمه. ٦٨

يا شريح قد جلست مجلساً لا يجلسه (ما جلسه) إلا نبي او وصى نبي او شقى. ٧٥

*** ائمه (ع) در همه امور وارث پيغمبر (ص) هستند. ١٠١

اگر از تأثر اين واقعه انسان بميرد قابل سرزنش نخواهد بود. ٨٥

اگر حجت بر من تمام نشده و ملزم به اين كار نشده بودم آن را رها مى كردم. ٥٤

امامت برای حفظ نظام و تبدیل افتراق مسلمین به اتحاد است. ۳۷

این کفش چقدر می‌ارزد؟ ... ۵۴

فهرست اعلام

ابراهیم بن هاشم ۹۷

ابن عباس ۵۴

ابن محبوب ۶۶

ابن مسکان ۷۷

ابو البختری ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲

ابو هريرة ۱۴۶

ابی الجهم ۹۳

ابی خدیجه ۹۳

ابی عبد الله (ع) امام صادق (ع)

ابی عبد الله المؤمن ۷۷

احمد بن محمد ۶۶، ۹۳

احمد بن محمد بن عیسی ۹۷

اسامه ۷۱، ۸۷

السكونى ۶۹

اسحاق بن عمار ۷۵

اسحاق بن يعقوب ۷۹

امام حسن (ع) ۱۹

امام حسين (ع) ۶۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵

امام رضا (ع) ۳۷، ۳۸، ۱۵۰، ۱۵۱

امام صادق (ع) ۶۹، ۷۵، ۷۷، ۱۳۵

امام عصر (عج) ۱۹، ۲۳، ۳۹، ۶۷، ۶۸، ۶۹

امام على (ع) ۱۹، ۲۲، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۳۸، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۴

۵۶، ۵۹، ۷۰، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۶، ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۲،

۱۱۹، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹

امام محمد باقر (ع) ۱۹، ۱۰۰

امام موسى كاظم (ع) ۶۶، ۹۶، ۱۵۰، ۱۵۱

امير المؤمنين امام على

بروجردى (آيت الله) ۱۴۴

بنى اسرائيل ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۷

بنی امیہ ۳۴، ۳۵، ۴۶، ۸۱، ۱۳۵

بنی عباس ۳۵، ۸۱

بنی ہاشم ۱۵۲

بنی قریظہ ۸۵

پیامبر اکرم (ص) حضرت محمد

حضرت امیر امام علی

حضرت محمد (ص) ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۱، ۲۸، ۳۴، ۳۸، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۵۳، ۵۶، ۵۹،

۶۲، ۶۳، ۶۸، ۷۲، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۸۵، ۸۷، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۲۳، ۱۲۵،

۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۲

جبرئیل (ع) ۵۳

حجت (آیت اللہ) ۱۴۴

حسین بن سعید ۹۳

حضرت زہرا (س) ۳۷، ۵۴

حضرت عیسیٰ (ع) ۹۹

حضرت موسیٰ (ع) ۶۵، ۹۹، ۱۰۵، ۱۳۶، ۱۳۹

حماد بن عیسیٰ ۹۶

خدیجہ (ع) ۱۳۵

خواجہ نصیر طوسی ۱۳۴، ۱۴۷

خوانساری (آیت اللہ سید محمد تقی) ۱۴۴

داود بن الحصین ۸۹

راوندی ۶۹

رسول اکرم (ص) حضرت محمد (ص)

رسول اللہ (ص) حضرت محمد (ص)

رضا خان ۱۳۸

روح القدس ۱۴۵

زرارہ ۸۰

سلیمان بن خالد ۷۷

سمرة بن جندب ۶۴

سهیل بن زیاد ۷۷

سوکارنو ۱۳۵

سید الشهداء امام حسین (ع)

شاه سلطان حسین ۶۷

شاه (محمد رضا) ۱۱۶

شريح ٧٥، ١٤٦

صدر (آيت الله) ١٤٤

صدوق (شيخ صدوق) ٦٠، ٦١، ٧٧

صفوان بن يحيى ٨٩

عبد الله بن جميله ٧٥

عبد الواحد بن محمد بن عبدوس ٣٨

عقيل ١٣٠

علامه حلي ١٣٤

علي بن ابراهيم ٦٩، ٩٦

علي بن حمزه ٦٦

علي بن ابي طالب امام علي (ع)

علي بن محمد بن قتيبه ٣٨

علي بن يقطين ١٤٧

عمر بن حنظله ٨٣، ٨٩، ٩٤، ١٢٥

فرعون ٣٥، ١٣٦

فضل بن شاذان ٣٨

القداح (على بن ميمون) ٩٦، ١٠٢

قمى (سيد حسن) ١٤٠

كاشف الغطاء، ١٢٥

مالك اشتر ٥٧

مأمون ١٥٠، ١٥١، ١٥٢

محمد بن احمد ٧٥

محمد بن حسن ٩٣

محمد بن الحسين ٨٩

محمد بن خالد ٩٧

محمد بن عثمان العمرى ٧٩

محمد بن على بن محبوب ٩٣

محمد بن محمد بن عصام ٧٩

محمد بن يحيى ٦٦، ٧٥، ٨٩، ٩٧

محمد بن يعقوب ٧٩، ٨٩

محمد على ميرزا ١٢٦

معاويه ٧٣، ٧٥، ٨١، ٨٥، ١٤٦

مفید (شیخ مفید) ۶۱

میرزا محمد تقی شیرازی ۱۲۴

میرزای شیرازی ۱۲۴

نائینی (آیت الله) ۷۶، ۱۲۵

نراقی (ملا احمد) ۶۹، ۷۶، ۹۷، ۱۲۵

نوری (میرزا حسین) ۶۹

هارون الرشید ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲

هراکلیوس ۱۳

یحیی بن مبارک ۷۵

یزید ۱۴

یعقوب بن یزید ۷۵

فهرست کتابها

توضیح: کتابهای زیر منابعی است که در متن کتاب ولایت فقیه بدانها استناد شده است.

تحف العقول ۱۰۶

جامع الاخبار ۱۰۶

دعائم الاسلام ۶۹

عوائد الايام ١٠٥

عيون اخبار الرضا ٩٥

غرر الحكم و درر الكلم ١٠٦

كافى (اصول) ٢٩، ٦٦، ٦٩، ١٠٢

مجالس (شيخ صدوق) ٥٩

مستدرک (الوسائل) ٦٩، ١٠٦، ١٥٢

معانى الاخبار ٥٤، ٥٩

نوادير ٦٩

نهج البلاغه ٥٤

وسائل الشيعه ٥٩، ٧٧، ٨٩، ٩٣، ١٥٢

فهرست اصطلاحات فقهي و حقوقى

آزادى ١٠، ٣٦، ١٣٨

آيات عبادى ١١

آيين دادرسى ١٣، ٤٧، ٧٧، ٧٨، ٨٤

اثبات شرعى ٨٧

اثبات عرفى ٨٧

اجازہ حسبیہ ۹۴

اجتہاد ۶۳

احکام اجتماعی ۱۱، ۱۳۳

احکام اقتصادی ۱۱، ۱۲۸

احکام جزایی ۱۵، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۴، ۴۷، ۴۹، ۵۶، ۶۷، ۶۸

احکام حکومتی ۱۱، ۱۹، ۲۶، ۴۹، ۸۶، ۱۲۴، ۱۲۵

احکام حیض ۱۱، ۱۲، ۲۲

احکام سیاسی ۱۱، ۱۹، ۹۱، ۱۲۸

احکام شرع ۲۵، ۲۸، ۳۰، ۵۱، ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۸۶

احکام قضایی ۱۲، ۱۳، ۱۹، ۸۴، ۱۱۰، ۱۲۴

احکام مالی ۳۱

احکام معاملات ۱۲

احکام نفاس ۱۱، ۱۲، ۲۲

احکام واقعی ۶۳، ۶۵

اختیارات حکومتی ۵۰

ادلہ ۷۷

اذان ۲۲

اراضی خراجیه ۵۲

استبداد ۱۲، ۲۳، ۴۳، ۱۳۹

استقلال ۳۳، ۷۱، ۱۳۸

استنباط ۴۰

اطلاق ۶۲

اقامه بینہ ۹۳

امارات ولایت

امارہ ۱۰۰

امامت اعتباری ۶۹

امپراتوری شاهنشاهی

امر به معروف ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۵۰

امر حکومتی ۸۷

اموال عمومی ۳۲

اموال مردم ۱۴۵

امور اجتماعی ۱۲، ۲۲، ۲۳

امور اعتباری ۵۱، ۱۰۱

امور حکومتی ۱۲، ۹۱

امور سیاسی ۲۲

امور عقلائی ۵۱، ۱۰۱

امور قضایی ۹۲

اهل ذمه ۸۵

بانکداری ۱۴

بدعت ۴۰، ۴۱، ۱۱۳، ۱۱۴

بودجه ۳۲، ۵۰

بیت المال ۳۱، ۴۹، ۷۳، ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۵۲

بیعت ۱۱۰، ۱۳۵

تبرعات ۳۲

تحریم ۹۰

تشریح ۲۱، ۲۶، ۲۹، ۴۴

تقلید ۴۸

تقیه ۱۸، ۶۳، ۶۵، ۹۱، ۱۳۵، ۱۴۷، ۱۵۰

تقييد ۹۷

تكليف ۱۲، ۵۰، ۶۸، ۹۲، ۹۶، ۱۱۹، ۱۴۷

جزيه ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۵۲، ۷۲

جعل ۲۱، ۵۱، ۷۶، ۹۵

جمع عقلايى ۶۲

حاكم ۵۴، ۵۷، ۶۶، ۷۱، ۷۲، ۸۴، ۸۵، ۹۲، ۹۳

۹۴، ۹۵

حاكم اسلامى ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۴۸، ۵۰، ۵۶، ۱۳۱، ۱۴۰

حبس ابد ۶۹

حج ۱۳۰، ۱۳۱

حجت ۸۰، ۸۱، ۸۲

حد ۲۱، ۲۵، ۵۲، ۶۸، ۷۲

حدود ۱۲، ۲۶، ۳۴، ۴۷، ۵۱، ۵۳، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۱۲۳،

۱۴۶

حرام ۱۴، ۴۷، ۹۰، ۹۳، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۲۳

حضانة ۵۱

حقوق ۱۱، ۱۵، ۳۴، ۴۷، ۶۷، ۸۹، ۹۵، ۱۱۱،

۱۲۸

حقوق اسلام ۱۲

حقوق بین الملل خصوصی ۱۲

حقوق بین الملل عمومی ۱۲

حقوق تجارت ۲۹

حقوق صنعت ۲۹

حقوق کشاورزی ۲۹

حکم حقوقی ۹۰

حکم کیفری ۹۰

حکم واقعی ۶۳، ۶۵

حکومت استبدادی ۴۳

حکومت جمهوری ۴۴، ۹۵

حکومت شاهنشاهی ۱۴، ۴۶، ۹۴

حکومت شرعی ۵۲

حکومت مردم ۱۲

حکومت مشروطه ۱۳، ۴۳، ۱۲۶

حکومت مطلقه ۴۳

حلال ۱، ۹۳، ۹۴، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۲۳

حوادث واقعه ۷۹

حوزه علمیه ۹، ۱۱، ۱۸، ۳۲، ۶۸، ۱۲۹، ۱۳۰،

۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۹

خاص ۶۲

خبر واحد ۸۰

خراج ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۷۱، ۷۲، ۸۴

خلیفه ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۴۵، ۴۸، ۵۴، ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۶۶، ۱۰۴

خمس ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۷۱، ۷۲

دادرسی ۵۷، ۷۲، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۷، ۸۹، ۹۰

دعاوی جزایی ۸۷، ۹۰

دعاوی حقوقی ۸۷، ۹۰

دعوی ۹۰

دفاع ۱۷، ۲۸، ۳۳، ۵۰، ۷۲، ۱۳۸

دلالات ۵۹، ۶۵، ۷۴، ۷۷، ۸۲، ۹۲، ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۶

دیات ۲۸، ۳۴، ۶۹

ربا ۱۴

رجم ۱۶، ۲۱، ۲۵، ۶۹

رساله عملیه ۱۱

رشوه ۱۵، ۵۷

روایات متواتره ۷۹

زکات ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۵۰، ۵۲، ۷۱، ۷۲، ۸۱، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۲۳

زامدار اسلامی حاکم اسلامی

زنا ۱۶، ۵۲، ۶۸

سنت ۲۶، ۲۹، ۴۴، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۱۱۱، ۱۳۰، ۱۴۳

سند (روایت) ۷۶، ۷۷، ۸۳، ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۱۰۳، ۱۲۳

سنن ۳۹، ۴۰، ۶۲، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۲۳

شارع مقدس ۴۴، ۵۰

شرب خمر ۱۶

شرع ۲۷، ۳۵، ۵۰، ۵۱، ۷۳، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴

صحیح (روایت) ۷۷، ۹۷

صدقات ۳۲، ۷۲، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۲۱

ضروریات فقه ۷۸

ضعیف (روایت) ۶۴، ۶۵، ۷۷، ۹۷، ۱۰۲، ۱۲۳

عاریه مضمونه ۱۳۰

عام ۶۲

عبادات ۱۱، ۱۲، ۷۱، ۸۶، ۱۲۶، ۱۳۰

عدالت ۱۸، ۱۹، ۴۷، ۵۶، ۵۷، ۶۵، ۷۲، ۷۳

۷۶، ۸۲، ۸۶، ۱۱۴، ۱۲۳

عدالت اجتماعی ۷۶

عرف ۱۰۱

عرف عام ۹۹

عقل ۲۷، ۳۵، ۳۸، ۴۷، ۷۰

علم (فقه) ۴۷، ۵۷، ۷۷، ۱۲۳

عنوان ثانوی ۱۴۴

عنوانی ۴۱

عين شخصى ٩٠

عين كلى ٩٠

غنايم ٨١، ١٠٧، ١١٧

غير مشروع ١٥

فتوا ٦١، ٧٥

فحشا ١٤، ١٦، ٤٦، ٦٨

فساد فى الارض ٣٥

فصل خصومات ١٥، ٤٧، ٨١، ٩٠

فقه عامه ١٠٤

فهم عرف ١٠٠

فئه باغيه ١١٤

فىء ١٠٧، ١١٧

قاضى ٢٦، ٥٢، ٥٤، ٦٣، ٧١، ٧٨، ٨٤، ٨٧، ٩٤، ٩٥

قاضى شرع ١٥، ٤٧

قانون كيفرى ٢٨

قصاص ١٢، ٢٨، ٣٤، ٧٢

قضاوت ۲۶، ۵۷، ۷۲، ۷۸، ۸۴، ۹۱، ۹۳، ۹۵

قوانین حکومتی احکام حکومتی

قوه قضاییه ۵۰، ۸۴، ۹۴

قوه مجریه ۲۱، ۲۶، ۲۷، ۵۰، ۵۲، ۸۴

قوه مقننه ۴۴، ۸۴

قیم ۴۱، ۵۱، ۷۳

قیم صغار ۵۱، ۹۵

کیفر ۹۰

کیفرخواست ۸۷

مال الله ۳۳

مالیات ۲۶، ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۴۹، ۵۲، ۷۱، ۷۲،

۷۴، ۸۴، ۸۷، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۳۹

مالیات سرانه ۳۳

مباح ۱۴۵، ۱۴۶

متولی ۹۵

مجتهد ۱۱، ۶۲، ۶۳، ۱۴۳

محاكمه ۹۰

محسن ۱۶

محسنه ۱۶

مدعی العموم ۸۷

مرسل ۶۰

مروت ۱۸، ۱۹

مسائل شرعیہ ۸۰، ۱۳۷

مسند ۶۰

معارضه (در احادیث) ۱۰۴

معتبر ۷۷

مغانم ۵۶، ۱۴۶

مقررات شرعی ۷۳

منابع احکام ۱۱

مناصب ۵۱، ۷۵، ۹۵

منصب حکومت ۷۶، ۹۵، ۹۶

منصب قضا ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۹۴

منصب ولایت ۱۰۱

منکرات ۱۱۸، ۴۶

موازین شرعی ۹۱

موازین عقلی ۹۱

موقوفه ۹۵، ۴۶

مؤیدات ۱۰۶، ۹۶، ۹۳، ۸۳، ۷۷

نص ۱۰۴

نظام حقوقی ۲۹

نظام سیاسی اسلام ۱۳۵، ۳۵

نظام عادلانه ۷۳، ۷۰، ۵۵، ۵۴، ۴۱، ۲۷، ۲۱

نفوس مردم ۱۴۶

نفی بلد ۶۹

نکاح ۲۹

نماز ۱۱۷، ۸۶، ۶۹، ۲۲

نماز جماعت ۱۳۲، ۱۳۰، ۴۰

نماز جمعه ۱۳۲، ۱۳۰، ۴۰

نهی از منکر ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸

واجب ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۴۸

واجب عینی ۵۳

واجب کفایی ۵۳

واجب مشروط ۶۸

واجب مطلق ۶۸

والی ۲۶، ۳۲، ۳۳، ۵۲، ۵۷، ۷۱، ۷۴، ۹۲

وصف عنوانی ۸۵، ۱۰۰

وضع جعل

وکالت ۹۴

وکیل ۱۵

ولایت ۲۰، ۲۱، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۸۴، ۹۹،

۱۰۱، ۱۰۳

ولایت فقیه ۹، ۵۰، ۵۱، ۵۵، ۵۹، ۶۵، ۷۰،

۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۴

ولیّ امر ۲۱، ۲۶، ۳۸، ۴۰، ۴۵، ۵۳، ۸۰،

ولیّ مقتول ۷۲

فهرست مأخذ پاورقیها

الف- منابع فارسی

امثال و حکم؛ دهخدا؛ چاپ پنجم، امیر کبیر، ۱۳۶۱.

ایران در دوره سلطنت قاجار؛ علی اصغر شمیم؛ چاپ سوم، انتشارات علمی، ۱۳۷۱.

ایران سراب قدرت؛ رابرت گراهام؛ ترجمه: فیروز فیروزنیا؛ چاپ نخست، سحاب کتاب،

۱۳۵۸.

بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی؛ سید حمید روحانی؛ چاپ چهارم، انتشارات دار

الفکر و دار العلم، ۱۳۵۸.

بیت المقدس شهر پیامبران؛ عبد الله ناصری طاهری؛ سروش، ۱۳۶۷.

تاریخ اجتماعی ایران؛ مرتضی راوندی؛ چاپ چهارم، امیر کبیر، تهران.

تاریخ بیداری ایرانیان؛ ناظم الاسلام کرمانی؛ چاپ دوم، کتابفروشی ابن سینا.

تاریخ بیست ساله ایران؛ حسین مکی؛ امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۸.

تاریخ خاورمیانه؛ ژرژ لنچافسکی؛ ترجمه: دکتر هادی جزایری؛ چاپ نخست، شرکت

نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکا، ۱۳۳۷.

تاریخ رجال ایران؛ مهدی بامداد؛ چاپ نخست، کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۴۷.

تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران؛ غلام رضا نجاتی؛ چاپ نخست، مؤسسه خدمات فرهنگی
رسا، تهران، ۱۳۷۱.

تاریخ قرن نوزدهم؛ آلبرماله؛ ترجمه: میرزا حسین خان فرهودی؛ چاپ نخست، انتشارات
کمیسیون معارف، ۱۳۱۳.

تاریخ قرون وسطی، آلبرماله و ژول ایزاک، ترجمه: میرزا عبدالحسین خان هژیر؛ چاپ
چهارم، ۱۳۴۵.

تاریخ مشروطه ایران؛ کسروی تبریزی؛ چاپ نهم، امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۱.

تحریم تنباکو؛ ابراهیم تیموری؛ چاپ سوم، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۶۱.

تحریم تنباکو در ایران؛ نیکی ر. کدی؛ ترجمه: شاهرخ قائم مقامی؛ چاپ نخست، شرکت
سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۶.

تفسیر نمونه؛ جمعی از نویسندگان، دار الکتب الاسلامیه.

تمدن اسلام و عرب؛ گوستاولوبون؛ ترجمه: محمد تقی فخر داعی گیلانی؛ چاپ چهارم،
بنگاه مطبوعاتی علی اکبر علمی، ۱۳۳۴.

جنايات جنگ در ويتنام؛ برتراند راسل؛ ترجمه: ایرج مهدویان؛ چاپ دوم، انتشارات
فرهنگ، ۱۳۴۷.

جهان در عصر بعثت، ص ۱۲.

حقوق بگيران انگليس در ايران؛ اسماعیل رائین؛ چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۸.

حیات یحیی؛ یحیی دولت‌آبادی؛ چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۱.

دائرة المعارف فارسی؛ زیر نظر: غلام حسین مصاحب؛ چاپ نخست، مؤسسه انتشارات
فرانکلین.

داستان اوپک؛ پی‌یر ترزیان؛ ترجمه: عبد الرضا غفرانی؛ چاپ اول، ۱۳۶۷.

دانشنامه سیاسی؛ داریوش آشوری؛ چاپ دوم، انتشارات مروارید، ۱۳۷۰.

روابط سیاسی ایران و امریکا؛ آبراهام سلیسون؛ ترجمه: محمد باقر آرام؛ امیر کبیر،
۱۳۶۸.

شکست شاهانه؛ ماروین زونیس؛ ترجمه: عباس مخبر؛ چاپ نخست، طرح نو، ۱۳۷۰.

ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی؛ انتشارات
اطلاعات، تهران، ۱۳۷۰.

فرهنگ جامع سیاسی؛ محمود طلوعی؛ چاپ نخست، ۱۳۷۲.

فرهنگ علوم سیاسی؛ غلام رضا علی بابایی؛ چاپ دوم، شرکت نشر و پخش ویس،
۱۳۶۹.

قانون اساسی و متمم آن؛ چاپخانه مجلس شورای ملی، ۱۳۴۶.

قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی؛ مصطفی رحیمی؛ ابن سینا، ۱۳۵۴.

کلمات مکنونه؛ ملا محسن فیض؛ چاپ سنگی.

مجله نور علم؛ دوره نخست، شماره ۶ (مهرماه ۱۳۶۳) و ۷ (آذرماه ۱۳۶۳) و ۱۰

(خرداد ۱۳۶۴).

مطالعات سیاسی؛ نشریه مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی؛ کتاب اول، تهران، پاییز
۱۳۷۰.

نفت از آغاز تا به امروز؛ انتشارات روابط عمومی و ارشاد وزارت نفت، تهران، ۱۳۶۱.

نفت، قدرت و اصول؛ مصطفی علم؛ ترجمه: غلام حسین صالحیار؛ چاپ نخست،
انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱.

نهج البلاغه؛ ترجمه: فیض الاسلام؛ چاپ دوم، ۱۳۵۱.

ویتنام از دیدگاه دادگاه نورنبرگ؛ ر. نامور؛ چاپ نخست، انتشارات جمعیت ایرانی
هوادار صلح، ۱۳۵۹.

هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی؛ زیر نظر: غلام رضا کرباسچی؛ چاپ
نخست، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۱.

ب- منابع عربی

ابو هريرة؛ شرف الدین؛ چاپ نخست، صیدا، ۱۳۶۵ ق.

الاختصاص؛ شیخ مفید؛ مؤسسة النشر الاسلامی، قم.

الارشاد؛ شیخ مفید؛ مکتبه بصیرتی، قم.

الاستیعاب؛ ابن عبد البر؛ در حاشیه کتاب الاصابة.

اسد الغابة فی معرفة الصحابة؛ ابن اثیر؛ افسست اسماعیلیان.

الاصابة فی تمییز الصحابة؛ ابن حجر عسقلانی؛ مصر، ۱۳۲۸ ق.

اصول الفقه؛ شيخ محمد رضا المظفر؛ چاپ سوم، نجف اشرف، ۱۳۹۱ ق.

الاعلام؛ زرکلی؛ چاپ دوم، مصر.

ايعان الشيعة؛ سيد محسن امين؛ دار التعارف للمطبوعات، بيروت، ۱۴۰۶ ق.

الامالی؛ شيخ صدوق؛ مؤسسة الاعلمی، بيروت، ۱۴۱۰ ق.

بحار الأنوار؛ علامه مجلسی؛ چاپ دوم، مؤسسة الوفاء، بيروت، ۱۴۰۳ ق.

البدایة و النهایة؛ ابن كثير؛ چاپ چهارم، مكتبة المعارف، لبنان، ۱۴۰۸ ق.

البرهان فی تفسیر القرآن؛ بحرانی؛ افست اسماعيليان.

بصائر الدرجات؛ محمد بن حسن صفار؛ شرکت چاپ کتاب، تبریز، ۱۳۸۱ ق.

بلغة الفقيه؛ سيد محمد آل بحر العلوم؛ مطبعة الآداب، نجف، ۱۳۹۶ ق.

تاريخ ابن خلدون؛ دار الفكر، ۱۴۰۸ ق.

تاريخ الطبري (تاريخ الامم و الملوك)؛ تحقيق: محمد ابو الفضل ابراهيم؛ دار التراث، لبنان.

تاريخ اليعقوبي؛ المكتبة المرتضوية؛ نجف، ۱۳۵۸ ق.

تحرير الوسيلة؛ امام خميني (قده)؛ انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزة علميه قم.

تفسير الفخر الرازي (التفسير الكبير)، دار الفكر، لبنان، ۱۴۱۰ ق.

التهذيب؛ شيخ طوسي؛ دار صعب- دار التعارف، بيروت، ۱۴۰۱ ق.

جواهر الكلام؛ شيخ محمد حسن نجفي؛ دار إحياء التراث العربي، بيروت، ١٩٨١ م.

الخصال؛ شيخ صدوق؛ مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ١٤٠٣ ق.

دائرة المعارف الاسلامية؛ دار المعرفة، لبنان.

الذريعة الى تصانيف الشيعة؛ آقا بزرك تهراني، دار الأضواء، بيروت.

رياض المسائل؛ سيد علي طباطبائي؛ خط: كلب علي افشار، چاپ سنگي، ١٢٩٢ ق.

زبدة البيان في احكام القرآن؛ مقدس اردبيلي؛ المكتبة المرتضوية، تهران.

سفينة البحار و مدينة الحكم و الآثار؛ شيخ عباس قمي؛ كتابخانه سنائي، ١٣٨٢ ق.

سنن ابي داود؛ حافظ ابي داود سجستاني؛ دار الحديث، سوريه، ١٣٩٣ ق.

سنن الدارمي؛ حافظ عبد الله بن عبد الرحمن الدارمي؛ دار الكتب العربي، بيروت، ١٤٠٧ ق.

ق.

السيرة الحلبية؛ علي بن برهان الدين الحلبي؛ دار المعرفة، بيروت.

السيرة النبوية؛ ابن هشام؛ تحقيق: السقا، الابيارى و سلبى، دار المعرفة، لبنان.

شرايع الاسلام؛ محقق حلي؛ تحقيق: عبد الحسين محمد علي؛ چاپ اول، نجف، ١٣٨٩ ق.

شرح اللمعة؛ شهيد ثاني؛ خط: عبد الرحيم، ١٣٠٩ ق.

شرح نهج البلاغة؛ ابن ابي الحديد؛ تحقيق: محمد ابو الفضل ابراهيم؛ چاپ نخست، مصر،

١٣٧٨ ق.

شيخ المضيرة؛ ابو هريرة الدوسي؛ محمود ابو ريّه؛ چاپ دوم، مصر.

صحيح البخارى؛ محمد بن اسماعيل البخارى؛ دار الفكر، ١٤٠١ ق.

العروة الوثقى؛ سيد كاظم يزدى؛ چاپ اول، مكتب وكلاء الامام الخمينى، بيروت، ١٤١٠ ق.

علل الشرائع؛ شيخ صدوق؛ دار البلاغة.

عوائد الايام؛ ملا احمد نراقى؛ مكتبة بصيرتى، قم.

عيون اخبار الرضا؛ شيخ صدوق؛ چاپ رضا مشهدى، قم، ١٣٦٣ ش.

الغدير؛ علامه امينى؛ چاپ دوم، دار الكتب الاسلامية، تهران، ١٣٧٢ ق.

غرر الحكم و درر الكلم؛ عبد الواحد آمدى؛ ترجمه: محمد على انصارى؛ چاپ هشتم.

الفدك فى التاريخ؛ محمد باقر صدر؛ المطبعة الحيدرية، نجف، ١٣٧٤ ق.

القاموس المحيط؛ فيروز آبادى؛ دار الجيل، بيروت.

القضاء؛ ميرزا محمد حسن آشتيانى؛ دار الهجرة، قم.

الكافي؛ محدث كلينى؛ دار الكتب الاسلامية، تهران، ١٣٨٨ ق.

كشف الغمّة فى معرفة الائمة؛ على بن عيسى اربلى؛ چاپ حاج سيد على بنى هاشمى، تبريز.

كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد؛ علامه حلى؛ مكتبة المصطفوى، قم.

كمال الدين و تمام النعمة؛ شيخ صدوق؛ دار الكتب الاسلامية، تهران، ١٣٩٥ ق.

مجمع الامثال؛ ميدانى؛ چاپ سنگى، تهران، ١٢٩٠ ق.

مجمع البيان؛ فضل بن حسن طبرسى؛ مكتب آيت الله نجفى، قم، ١٤٠٣ ق.

مجمع البحرين؛ شيخ فخر الدين طريحي؛ مكتبة الهلال، بيروت.

مروج الذهب؛ مسعودى؛ چاپ اول، دار الاندلس، بيروت، ١٣٨٥ ق.

مسالك الافهام؛ شهيد ثانى؛ خط: محمود اشرفى تبريزى.

المعارف؛ ابن قتيبة؛ چاپ نخست، چاپخانه الاسلاميه، مصر، ١٣٥٣ ق.

معانى الاخبار؛ شيخ صدوق؛ مؤسسة النشر الاسلامى، ١٣٦١ ش.

معجم رجال الحديث؛ آيت الله خويى؛ چاپ سوم، لبنان، ١٣٩٨ ق.

المقنعة؛ شيخ مفيد؛ مؤسسة النشر الاسلامى، قم، ١٤١٠ ق.

مكاتب الرسول؛ على احمدى؛ دار صعب، بيروت.

المكاسب المحرمة؛ شيخ انصارى؛ خط: طاهر خوشنويس، تبريز، ١٣٧٥ ق.

الملل و النحل؛ شهرستانى؛ تصحيح: احمد فهمى؛ چاپ نخست، قاهره، ١٣٦٨ ق.

مناقب آل ابى طالب، ابن شهر آشوب، تحقيق: يوسف البقاعى؛ چاپ دوم، دار الأضواء،

بيروت، ١٤١٢ ق.

من لا يحضره الفقيه؛ شيخ صدوق؛ دار صعب- دار التعارف، ١٤٠١ ق.

منية الطالب فى حاشية المكاسب؛ شيخ موسى نجفى خوانسارى.

النهاية و نكتها؛ شيخ طوسى؛ محقق حلى؛ مؤسسة النشر الاسلامى، قم، ١٤١٢ ق.

نهج البلاغه؛ چاپ صبحی صالح؛ دار الكتاب المصري و دار الكتاب اللبناني، بیروت،

۱۴۱۱ ق.

وسائل الشیعة؛ شیخ حر عاملی؛ تصحیح: عبد الرحیم ربانی شیرازی؛ چاپ ششم، دار

إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۲ ق.